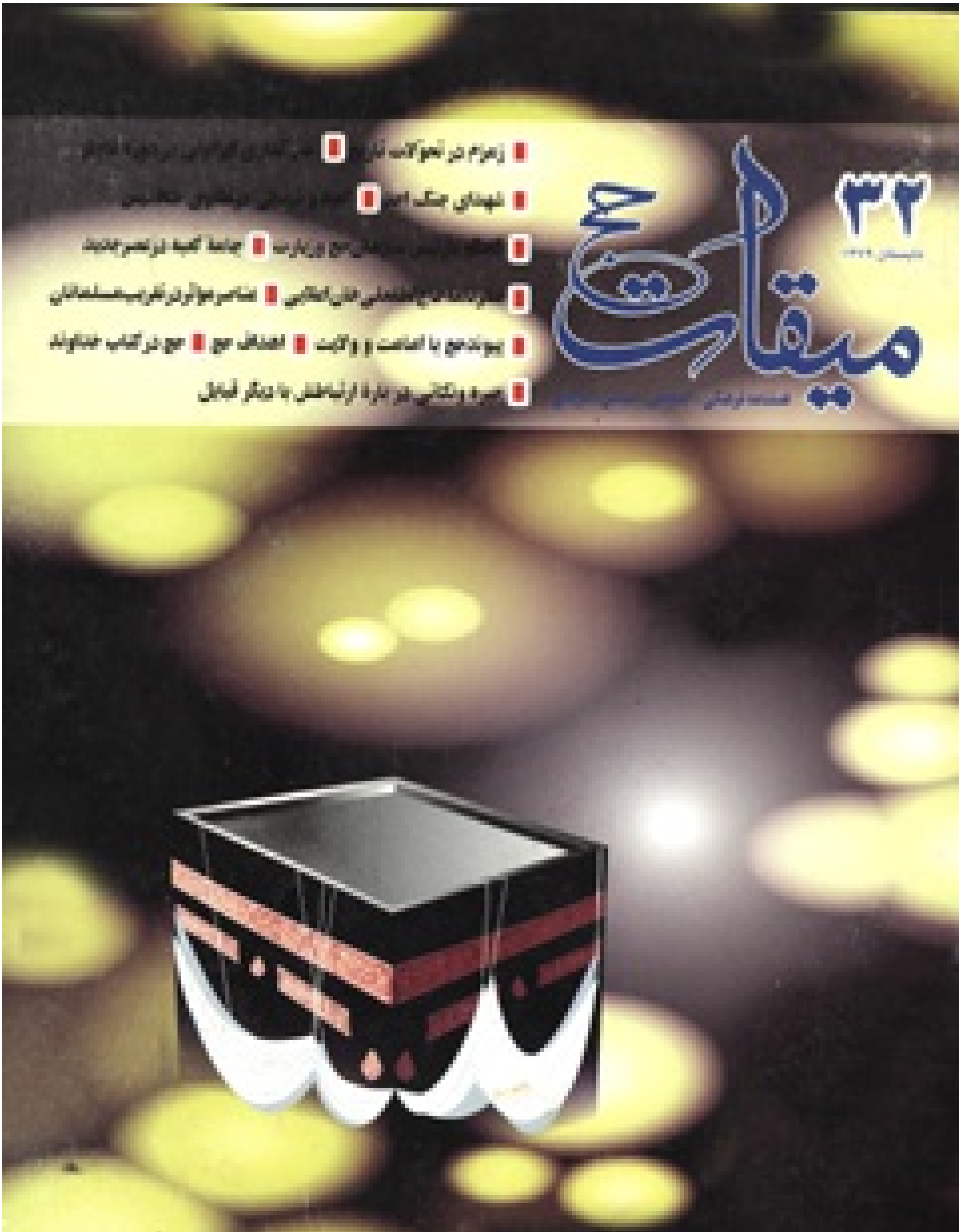

۳۲
میقات حج
شهدای جنگ احد
پیوند حج با امامت و ولایت
اهداف حج
حج در کتاب خداوند

بسم الله الرحمن الرحیم

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میقات حج-جلد ۳۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : میقات حج/ نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۰۰ ۵۴۵۰۰ریال

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۸۵م۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

اسرار و معارف حج

ص: ۵

طرح جایگزین شود.

ص: ۶

حج در کتاب خداوند (۶)

محمد علوی مقدم

مقاله زیر، ششمین و آخرین قسمت از مقالات «حج در کتاب خداوند» است که توسّط محقّق ارجمند آقای دکتر محمد علوی مقدّم به نگارش در آمده و با تحقیقی عالمانه به شرح و تفسیر آیات مرتبط با حج پرداخته‌اند.

ضمن تشکر از نویسنده محترم، توجه خوانندگان گرامی را به آخرین بخش آن جلب می‌کنیم:

فاضل مقداد در بحث از آیه أَذِّنْ فِی النَّاسِ ... نوشته است: (۱) برخی گفته‌اند: مورد خطاب آیه، ابراهیم علیه السلام است و بعضی هم مورد خطاب را، شخص حضرت رسول صلی الله علیه و آله دانسته و برای تأیید این سخن، روایت زیر را هم از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند:

«انَّ النَّبِیّ أَقامَ بِالْمَدِینَهُ عَشَرَ سِنین لَمْ یَحج فَلَمّا نزلت هذِهِ الآیهُ، امَرَ رَسُول‌اللّه مُنادیه ان یُؤَذِّنَ فی النّاس بِالحجّ ...»

سید هاشم بحرانی (بحرینی) نیز همین مطلب را نقل کرده (۲) و افزوده است: پس از نزول این آیه، پیامبر، دستور داد با صدای بلند آواز در دهند و اعلام کنند که پیامبر در این سال حج خواهد گزارد.

پیامبر گرامی چهار روز مانده از ماه ذی القعده، از مدینه به قصد زیارت کعبه درآمد

۱- کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۸۶

۲- البرهان، ج ۳، صص ۸۵ و ۸۶. سید هاشم بحرانی در آغاز بحث از این آیه، نوشته است: پس از فراغ‌از ساختن بیت، خدا به ابراهیم دستور داد میانِ مردم ندا دهد که حج به جا آورند؛ «فَقالَ یا رَبّ وَ ما یَبلغ صَوتی»، «خداوندا! صدایم به همه نمی‌رسد.» خداوند فرمود:

«عَلَیْکَ الأَذان وَ عَلَیَّ الْبَلاغ»؛ «از تو ندا کردن و از من رساندن.» سپس مطلب بالا را نقل کرده است.

ص: ۷

و اعمال حج را به شیوه‌ای که مسلمانان خوب فرا گیرند، انجام داد.

نویسنده «مَسالِكُ الأَفْهام» نوشته است: (۱) أَذِّنْ فِی النَّاسِ ...؛ یعنی «نادِ فِیهِمْ بِالْحَج»؛ «آنان را دعوت به حج کُن.»

و افزوده است که برخی از مفسّران معتقدند: مورد خطاب در آیه، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است؛ زیرا آیه: وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِیمَ مَکَانَ الْبَیْتِ ... (۲)

نمی‌تواند دلیل باشد بر این که: مخاطب، ابراهیم علیه السلام است؛ چون به گفته علّامه فاضل جواد کاظمی، نویسنده کتاب مسالك الأفهام:

«انَّ الْخِطابَ فِی الْقُرآن اذا حَمَلَهُ عَلی انَّ مُحَمَّداً هُوَ الْمُخاطَب فَهُوَ اولی».

پس مورد خطاب، شخص حضرت محمد است، با توجه به این که پیامبر گرامی، پس از دو سال اقامت در مدینه، به این فرمان مأمور شده و از حضرت صادق علیه السلام هم روایتی در این باره در کتاب کافی هست. (۳) پس از نزول آیه أَذِّنْ فِی النَّاسِ ... پیامبر صلی الله علیه و آله هم دستور داد: ندا در دهند که پیامبر، امسال حج به جا خواهد آورد.

یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ؛ (۴) «از راه‌های دور، به سوی تو، به مکه آیند.»

لِیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ؛ (۵) «تا منافع خود را ببینند.» لام در «لیشهدوا» لام مقصود و فایده است.

وَیَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَیَّامٍ مَعْلُومَاتٍ؛ «خدا را در روزهای معلوم یاد کنند.»

به یاد خدا بودن یکی از اهداف اصلی حج است. اگر خوب توجه کنیم، می‌بینیم که در تمام اعمال حج، به یاد خدا بودن و نام خدا را به زبان آوردن وجود دارد و هدف اصلی در تمام مراحل، توحید است و نفی شرك و داشتن اخلاص.

این است که پس از لِیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ ...؛ (۶)

باز جمله وَیَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ ... می‌آید تا انسان‌ها خدا را فراموش نکنند و به یاد خدا باشند.

گو این که زمخشری گفته است: (۷) جمله وَیَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ ... کنایه از ذبح و نحر است؛ زیرا به هنگام قربانی کردن، «بسم‌اللّه ...» بر زبان جاری می‌کنیم و به اصطلاح، ذبح همراه با ذکر است؛ یعنی ذکر را گفته و ذبح را اراده کرده است (/ ذکر لازم و اراده ملزوم) و همین را در اصطلاح کنایه گویند. (۸)

۱- مسالك الأفهام، ج ۲، ص ۱۱۹

۲- حج: ۲۶

۳- مسالك الأفهام، ج ۲، ص ۱۱۹

۴- حج: الطریق الواسعهٔ، و الجمع فِجاج.

و «الفجّ العمیق؛ راه دور»، «بئر عمیق»؛ ای «بعید القعر». «العماقهٔ»؛ «ژرف و دور شدن». نک: کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۶۹

۵- دوندگان در راه حق مختلفند و منافع هر یکی براندازه روشن اوست و به قدر همت او! صاحبان مال‌را منافع، مال و معاش است ... و ارباب احوال را، منافع، صفایِ انفاس است. نک خلاصه تفسیر ادبی و عرفانی، ج ۲، ص ۹۳

۶- نکره آوردن «منافع» به جهت شمول است تا هر نوع منفعت دینی و دنیاییرا دربر گیرد.

نک: تفسیر بیضاوی، ج ۳، ص ۲۰۶ ابی السعود در بحث از منافع نوشته است: «عظیمهٔ الخطر، کثیرهٔ العدد، أونوعاً من المنافع الدینیهٔ و الدنیویهٔ بهذه العبادهٔ.

نک: تفسیر ابی السعود، ج ۴، ص ۱۱

۷- کشاف، ج ۳، ص ۱۱

۸- کنایه؛ یعنی به کار بردن لفظی و اراده کردن معنای لازم آن، به عبارت ساده‌تر: لفظی را به کار برند و به جای معنای اصلی، یکی از لوازم آن معنی را اراده کنند.

ص: ۸

قرطبی هم گفته است: (۱) منظور از وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ ... تسمیه و بسم‌اللَّه گفتن است در موقع ذبح و نحر! زیرا کفار به نام بت‌ها قربانی می‌کردند و قرآن خواسته است یک عادت خرافی دیگر عرب جاهلی را از میان ببرد و عمل آنان را که در راه بت‌ها قربانی می‌کردند و جهت تقرّب به بت بود، از میان بردارد و با خرافات مبارزه کند؛ زیرا اسلام معتقد است که هر کار باید برای تقرّب به خدا باشد و نه تقرّب به بت.

سیّد قطب در بحث از این بخشِ آیه، نوشته است: (۲) مقدّم آمدنِ «ذکراللَّه» بر ذبایح و قربانی‌ها و «بهیمهٔ الأنعام» (۳) از این جهت است که هدف اصلی به یاد خدا بودن است، منظور اصلی از قربانی هم، تقرّب الی‌اللَّه است.

به یاد خدا بودن است نه نحر و قربانی که البته نحر و قربانی هم، خود یاد بود و رمزی است از فداکاری اسماعیل علیه السلام و یادی است از طاعت و فرمانبرداری دو بنده موحّدِ خدا- ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام-.

قرآن در این آیه، بلافاصله هدفِ اجتماعی دیگری را که اطعامِ فقرا باشد، دنبال می‌کند و می‌گوید: ... فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ؛ یعنی از گوشت چهارپایان، خود بخورید و به گرسنه و مستمند هم بخورانید که این بخش از آیه، متضمّن دو دستور و دو مطلب است:

۱- اجازه خوردن گوشت قربانی. ۲- اطعام فقیر

که به قول سید قطب، امر به خوردن گوشت ذبیحه، استحبابی است و امر به خورانـدنِ گوشت به فقیر و مستمند، وجوبی است و شاید هدف از خوردن گوشت این باشد که فقرای مستمند بدانند که گوشت پاکیزه و خوب است.

«... وَ لَعَلّ الْمَقْصُود مِن أكل صاحبها مِنْها أنْ يُشعر الفُقَراء، انَّها طيّبهٔ كريمهٔ». (۴)

زمخشری در بحث از این بخشِ آیه، در «بهیمهٔ الأنعام» نوشته است: (۵) بهیمه، هر چهارپای بی‌زبانی را دربر می‌گیرد ولی با اضافه شدن به «انعام» فقط گاو و گوسفند و شتر را شامل می‌شود.

امرِ در «كُلُوا مِنْها» برای اباحه است؛ زیرا عرب جاهلی، از نسائک و قربانی‌های خود، چیزی نمی‌خورد ولی اسلام برای برقراری مساوات و مواسات با فقرا، خوردن گوشت قربانی را مباح دانسته و گفته است: «فَكُلُوا مِنْها». (۶)

۱- تفسیر «الجامع لأحكام القرآن»، ج ۱۲، ص ۴۲

۲- فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۵

۳- «والبهیمهٔ»؛ «ما لا نُطْق لَهُ وَذلک بِما فی صَوتِهِ مِنَ الإبهام ولكن خصّ فی التعارف بما عدا السّباع»، و نک: المفردات فی غریب القرآن، ص ۶۴. به گفته راغب: بهیمه یعنی حیوان بی زبان و وجهِ تسمیه‌اش این است که در صوتِ حیوان، ابهام هست و کسی نمی‌داند که چه منظوری از این صوت دارد و در عرف مردم، حیوانات غیر درنده را «بهیمه» گویند.

و در آیه ۱ سوره مائده هم این کلمه به کار رفته است: احِلَّت لَكُم بَهيمـهُ‌الأنْعام ... و منظور: شتر و گاو و گوسفند می‌باشد. و در این‌جا بَهیمهٔ الأنعام مضاف الیه، جنس مضاف را تبیین می‌کند و اضافه آن، بیانی است و روی‌هم رفته مِن بَهیمهٔ الأنعام در آیه مورد بحث، بیان موصول پیش از خود؛ یعنی «ما» را می‌کند.

۴- فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۶

۵- کشّاف، ج ۳، ص ۱۱

۶- نسائک: مفرد آن «نسیکهٔ»؛ ذبیحه است. نسکت الشاهٔ؛ ای ذبحتها. اعلاها؛ بَدَنه و اوسطها: بقرهٔ، و ادناها؛ شاهٔ. نک: تفسیر الخازن،

ج ۱ ص ۱۵۰

ص: ۹

نویسنده «اقصی‌البیان» هم در این باره نوشته است: (۱) امر به خوردن از ذبیحه، شاید از این جهت باشد که در جاهلیّت، اعراب به علّتِ تشخّص و خود را تافته جدا بافته دانستن، از گوشتِ قربانی نمی‌خوردند ولی اسلام دستور داد اندکی هم که شده از گوشتِ قربانی بخورند تا میان اغنیا و فقرا مساوات و مواسات برقرار شود.

قرطبی در بحث از وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ؛ نوشته است: (۲) فقیر صفت بائس است و بائس کسی است که بؤس و شدّت فقر، او را فرا گرفته باشد. یقال: بئس، یبأس، بأْساً؛ اذا افتقر، فهو بائسٌ.

و گاه «بائس» بر کسی که حادثه‌ای برای او رُخ داده باشد، اطلاق می‌شود.

بَؤُسَ، یَبؤس، بَأْساً؛ اذا اشتدَّ. (۳) نویسنده مسالک الأفهام، ذیل بحث از آیه مزبور، نوشته است: (۴) به قول زمخشری عبارت «وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ» کنایه است برای ذبح و نحر؛ زیرا مسلمانان در هنگام ذبح و نحر، نام خدا را بر زبان می‌آورند و این خود دلیلی است بر این‌که غرضِ اصلی، تقرّب به خدا و به یاد خدا بودن است.

دنباله آیه هم که گفته شده: ... فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ می‌تواند قرینه‌ای باشد برای تأیید سخن زمخشری؛ زیرا امر به خوردن و خوراندن، معمولًا پس از ذبح و نحر است. در باب بائس و فقیر هم نوشته است:

بائس؛ الّذی أصابَهُ بُؤس، أی شدّة.

الفقیر؛ (۵) محتاجِ نیازمندی که تنگدستی ونداشتنِ خرجی، او را شکسته باشد؛ «کأنَّه انکسر فقر ظهره»

ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ (۶) وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ. (۷)

«سپس باید مو و ناخن بسترند (حلق و تقصیر به جای آرند؛ یعنی سر بتراشند و ناخن و یا موی بسترند، از احرام به در آیند) و به نذرهاشان وفا کنند و بر این خانه کهن، آزاد از ملکیّت مردم، طواف برند.»

می‌دانیم که با قربانی کردن، حاجّ باید سر بتراشد و یا ناخن و موی بسترد، تا آن‌چه

۱- اقصی البیان، ج ۱، ص ۳۵۲

۲- تفسیر جامع لِاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۴۹

۳- در آیه ۱۶۵ اعراف وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ... بئیسٌ؛ ای شدید. نک: تفسیر جامع لأحکام القرآن، ج ۸ ص ۳۰۸

بائس؛ آن که به او بُؤس و شدّت رسیده باشد. فقیر؛ آنکه اعسار و تنگدستی او را ضعیف کرده باشد. نک: کشّاف زمخشری، ج ۳، ص ۱۱

فقیر؛ فهو الَّذی لا شَیءَ لَهُ. بائس؛ فهو الَّذی ظهر علیه البُوس ضرر. نک: احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۶۹ ابن العربی.

۴- مسالک الأفهام، ج ۲، ص ۱۲۴

۵- الفقیر؛ هُوَ الَّذی لا شَیءَ لَهُ. بائس؛ الَذی بِهِ ضرّ الجوع. نک: التبیان، ج ۷، ص ۲۴۷

۶- زجّاج گفته است: قضاء تفث؛ کنایه از خروج از احرام است.

فرّاء گفته است: «وَ امّا التفث فنحر البُدْن و غیرها مِن البَقَر و الغَنَم و حَلق الرأس و تقلیم الأظافر و اشباهه. نک: معانی القرآن، ج، ص ۲۲۴

جوهری در صحاح اللغه گفته است: «التفث فی المناسک مِن قصّ الأظفار و حَلْق الرأس و العانهٔ و رَمْی الجمار و نحر البُدْن و اشباه

ذلک. به نقل از تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۵۹

ابوالفتوح رازی از قول عبداللَّه بن عباس نقل کرده است که «قضاء تفث، وضع احرام باشد، از تقصیر و ناخن گرفتن و حلق کردن و جامه دوخته پوشیدن» نک: تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۹۰

قرطبی نوشته است: «وقال الأزهری: «التفث؛ الأَخذ مِن الشارب و قصّ الأظفار و نتف الإبط و حلق العانهٔ و هذا عند الخروج من الإحرام. نک: تفسیر جامع لِاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۴۹

زمخشری هم قضاء التفث را قصّ الشارب و الأظفار و نَتْف الإبط نوشته است. نک: کشاف، ج ۳، ص ۱۱

ابن العربی نوشته است: «تفث» لفظ غریبی است که در شعر عربی و اخبار دیده نشده است و در باره آن، معانی گوناگونی گفته شده است:

۱- التفث؛ حلق الشعر، ولَبْس الثیاب و ما اتّبع ذلک ممّا یحلّ به المُحْرم.

۲- مناسک حجّ ۳- حلق الرأس ۴- رَمْی الجِمار ۵- ازالهٔ قشف الاحرام من تقلیم الأظفار و اخذ شعر و غسل و استعمال طیب نک: احکام القرآن ابن العربی، ج ۳، ص ۱۲۷

و از لحاظ شرعی، آن است که: چون حج‌گزار و یا عمره‌گزار قربانی خود را انجام دهد و سر خود را بتراشد و خود را پاکیزه وتطهیر کند و جامه بپوشد، پس تفث به‌جا آورده است؛ «فیقضی تفثه»، نک: احکام القرآن، ابن العربی، ج ۳، ص ۱۲۷۱

نویسنده «لسان التنزیل» ذیل بحث از لِیَقْضُوا تَفَثَهُمْ در ص ۱۲۳ نوشته است:

زایل کنند شوخ و ریم خود را؛ یعنی موی لب و ناخن چیدن و موی زیر بازو برکندن و موی فرو سوی نافستردن.

۷- حج: ۲۹

ص: ۱۰

که در زمانِ احرام بر وی نا روا بود، روا شمرده شود.

عجیب است که باز هم، اسلام دستورِ مفید اجتماعی صادر می‌کند و امر می‌کند که انسانها عملِ خیر انجام دهند، تا بهره‌اش به دیگران برسد؛ زیرا وفایِ به نذر، سودی به فقرا هم می‌رساند (... وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ ...) لام حرف تعلیل که بر فعلِ امر در آمده است. به اعتقادِ قرّاء مَدَنی (عاصم و دیگران) ساکن است. بعضی هم این‌گونه لام‌ها را مکسور خوانده‌اند. (۱) در بحث از ... وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ... نویسنده «اقصی البیان» در جلد یکم، صفحه ۳۵۳ نوشته است:

این بخش از آیه، صراحت در امر به طواف دارد و دالّ بر وجوبِ طواف است و آیه، در مقام بیان اصل تشریع وجوب طواف است که به‌طور مجمل بیان شده و تبیین آن، از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «خُذُوا عَنّی مَناسِکَکُم» روشن می‌گردد.

«بَيْتِ الْعَتِيقِ»؛ یعنی کعبه، به خاطر قدیمی بودنش آن را بیت العتیق گویند؛ زیرا اوّلین خانه‌ای است که برای عبادت ساخته شده است؛ إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّةَ مُبَارَكاً وَهُدىً لِلْعَالَمِينَ. (۲)

و شاید بهتر است بگوییم:

از آن جهت کعبه بیت‌العتیق است که از ملکیّت مردم آزاد است و به قول شیخ طوسی در جلد هفتم التبیان، ص ۲۷۶ از تملّک جابره فرزندان آدم آزاد است و در تفسیر مجاهد هم (جلد ۲ صفحه ۴۲۳) در باب «البیت العتیق» نوشته شده است: «اعتقه اللَّه عزّ و جلّ مِنَ الجبابرة».

زمخشری (در جلد ۳ صفحه ۲۲ کشاف نوشته است: از آن جهت کعبه را بیت عتیق گویند که: «لَمْ یملّک قطّ»

در خلاصه تفسیر کشف الأسرار (جلد ۲ صفحه ۹۰) در ترجمه: ... وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ... نوشته شده است:

«بر خانه آزاد از ستم جبّاران طواف نمایند.»

در کتاب «مختصر مِن تفسیر الإمام الطبری» (جلد یکم، صفحه ۴۸۲) بیت العتیق را بیت‌اللَّه الحرام دانسته و افزوده است که «لأنَّهُ لَمْ یملکه احدٌ».

۱- نک: معانی القرآن فرّاء، ج، ص ۲۲۴

و نیز می‌توان در باره لام حرف تعلیل، علاوه بر کتبِ قدما به کتاب «اللامات» تألیفِ الدکتور عبدالهادی الفضلی، چاپ دار القلم بیروت مراجعه کرد.

۲- آل عمران: ۹۶

ص: ۱۱

ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنْ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ.

«این است احکام حج و هرکس چیزهایی را که خدا حرمت نهاده، بزرگ و محترم بشمارد، البته مقامش نزد خدا بهتر خواهد بود. و خدا چهارپایان را بر شما حلال کرده، مگر آن‌چه که برای شما خوانده شد (آن چیزهایی که در سوره مائده گفته شده که حرام است) پس، از پلیدی بت‌ها اجتناب کنید و از گفتار دروغ و قول باطل دوری گزینید.»

ابوالبقاء عکبری، در بحث از این آیه گفته است: (۱) «ذلك» خبر است برای مبتدای محذوف؛ یعنی «الأمر ذلك» و منظور این است که مناسك و عبادات و آدابی که برای حج مقرّر داشتیم، این‌ها بود که گفته شد و به آنها اشاره شد.

در این آیه، قرآن می‌خواهد مردم را به «حرمات اللّه» تشویق کند و از انسان بخواهد که از منهیّات الهی دوری جوید. این است که گفته:

وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ (۲) خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ که به قول عکبری (۳) «هو» در این جا ضمیر تعظیم است و در واقع بزرگداشت و تعظیم دستورات خدایی، نه تنها نزد خدا خوب خواهد بود، بلکه به قول سید قطب، (۴) از نظر وجدان و عقل نیز خوب خواهد بود؛ زیرا دستورات خدایی، حیات اجتماعی انسان‌ها را آرامش می‌بخشد، جامعه را اداره می‌کند و به مردم رفاه و آسایش می‌دهد (۵) و جالب این که در بخش پایانی آیه گفته است:

فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنْ (۶) الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ.

که در واقع «فاء» در فعل «فاجتنبوا» فاء تفریع است و می‌خواهد بگوید؛ اجتناب از «أوثان» و بت‌ها و دوری گزیدن از سخن باطل، از مصادیق تعظیم حرمات اللّه است؛ زیرا این دو امر ناپسند، در میان اعراب جاهلی، معمول بود، لذا خدا می‌گوید: بت پرستی و سخن بیهوده گفتن را کنار بگذارید؛ زیرا شرك به خدا و پرستش بت، آلودگی باطن و پلیدی درونی ایجاد می‌کند و پاکی و نقاوت دل را از میان می‌برد.

خدای بزرگ، پس از تشویق و حث بر تعظیم حرمات، دوری گزیدن از دو چیز را، که عرب جاهلی بر آنها معتقد بود و اجتناب از آن‌ها برای انسان بسیار مفید است، دستور

۱- التبیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۴۰ و نك: تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۶۰ و تفسیر جلالین، ص ۴۴۳ و نك: کشّاف، ج ۳ ص ۱۱

۲- فهو خيرٌ له: ای فالتعظیم خیرٌ له. نك: کشّاف زمخشری، ج ۳، ص ۱۲

۳- همان مأخذ و همان صفحه.

۴- فی ضلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۶

۵- به قول نویسنده «کشف الأسرار»، «تعظیم حرمت‌ها کار جوانمردان و سیره صدیقان است.» نك: خلاصه تفسیر کشف الأسرار، ج ۲، ص ۹۲

«فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأَوْثان» یعنی: فاجتنبوا الرِّجس الذی هُوَ الأوثان.

و هو اشارة الی الشرك باللّه. نك: اقصی البیان، ج ۱، ص ۴۱۱

مکی بن ابی طالب قیسی هم «مِن» را برای بیان جنس دانسته و در تفسیر آن نوشته است:

«فاجتنبوا الرجس الـذی الأوثان منه.» ولی اخفش «مِن» را برای تبعیض دانسـته است و در ترجمه عبارت گفته است: «فاجتنبوا الرجس الذی هو بعض الأوثان» نک: مشکل اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۷

۶- «مِن» برای بیان جنس است. نک: التبیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۴۱

ص: ۱۲

داده است و چون «رجس» اعم است از «اوثـان»، به این جهت مطلب بـا «مِن» بیـانی ادا شـده تـا گفته شـود که شـرک به خـدا و بت پرستی رجس است و بـا این که عبادت «اوثان» اصل زور و انحراف از طریق حق است، مع ذلک برای توضـیح بیشتر و تعمیم بعـد از تخصـیص مطلب بیـان شـده و در واقع گفته شـده است. (۱) «فَـاجْتَنِبُوا عِبـادَةَ الأَوثـان الَّتی هِی رَأس الزّور واجْتَنِبُوا قَـول الزّور کلّه وَ لاتَقْرَبُوا سَیّئاً مِنْهُ ...»

جالب توجه، این که: اجتناب از گفتار دروغ و انحراف از راه حق، از نظر اسلام آن انـدازه اهمیت دارد که خـدای بزرگ آن را در ردیف شرک به خدا قرار داده است:

فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ (۲) مِنْ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (۳)

فاضـل مقـداد ذیل بحث از آیه مزبور (آیه ۳۰، از سوره حـج)، درباره «فَهُوَ خَیرٌ عِنْدَ رَبِّهِ» نوشـته است: (۴) در این جا «خیر» صـفت تفضیلی نیست بلکه اسم مصدر نکره است؛ نکره بودن آن هم از لحاظ بلاغی مفید معنای تعظیم است. (برخی هم کلمه خیر را افعل تفضیلی دانسته‌اند).

ارتباط معنایی آیات نیز حائز اهمیت است؛ زیرا در آیات قبلی یک سلسله احکام و دستوراتی را برای بهبود وضع مردم و نیز آداب و مراسم حـج خـدا گفته و سـپس در این آیه، می‌گویـد: اگر کسـی احکام الهی را اجرا کند و حد آن‌ها را نگه دارد و خلاف ننماید، «فَهُوَ خَیرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ».

ذَلِکَ وَمَنْ یُعَظِّمْ شَـعَائِرَ (۵) اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى (۶) الْقُلُوبِ. (۷) «ایـن است (مراسم و آداب واجب حـج) و هر کس شـعائر خـدا را بزرگ و محترم شمارد، بداند که این (بزرگداشت) صفتی از صفات دل‌های باتقوا است.»

لَکُمْ فِیهَا مَنَافِعُ إِلَى أَجَلٍ (۸) مُسَمّىً ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَیْتِ الْعَتِیقِ.

«برای شـما در این شـعائر، سودهایی است تا زمان معین و آن زمان معین وقتی است که بایـد آن‌ها قربانی شونـد و یا می‌توان گفت: پایان کار حج هنگامی است که طواف انجام گیرد.»

۱- تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۶۲ و نک: مسالک الأفهام، ج ۲، ص ۱۳۲

۲- الرجس؛ الشیء القذر، رجس بودن بت، وصف ذاتی بت نیست بلکه وصف شرعی و حکم ایمانی است؛ زیرا بت پیکره‌ای است، از چوب یـا آهن یـا طلاـ و نقره و نظـایر اینها که عرب‌ها آن را در مکانی نصب می‌کردنـد و می‌پرستیدنـد و چون در مکانی نصـب می‌شده و ثابت در همان جا بوده، لذا بدان وثن گفته‌اند. نک: ج ۱۲، ص ۵۴ تفسیر جامع لاحکام القرآن.

۳- زور؛ آن است که از حق انحراف دارد و هر چه جز حق باشـد کذب است و باطل است و زور. مدینهٔزوراء؛ أی مائلهٔ. نک: همان مأخذ، ج ۱۲، ص ۵۵

۴- کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۳۴ و قرطبی در این باره نوشـته است: «التعظیم خیر له عند ربّه مِن التهاون بشیء منه»، نک: ج ۲، ص ۵۴ تفسیر جامع لأحکام القرآن.

۵- شعائر، مفرد آن، «شعیرهٔ» بر وزن «فعیله» از ماده شعرت است؛ یعنی دَریت تفطنت، علمت، تحقّقتُ که همه در اصل به یک معنی است.

شعائر؛ یعنی معالم ولی متعلقات آنها، در عرف مختلف است.

شعائر در شـرع یعنی: عرفه، مزدلفهٔ- صـفا و مروهٔ و تمام مناسک حج و تعظیم شـعائر؛ یعنی استیفای آنها. جمع مناسک حج را شعائر

حج گویند.

شعائر، گاه به معنای دین خدا و کتب خداست و تعظیم بدین شعائر؛ یعنی التزام بدآنها. نک: احکام القرآن ابن العربی ج ۳، ص ۱۲۷۳

۶- والتقوی؛ ای اتقاء مانهاهم اللّه عنه. نک: مسالک الأفهام، ج ۲، ص ۲۸۴

۷- حج: ۳۲

۸- الی اجل مسمّی؛ وقت نحرها. ثم محّلها: مکان حل حرها.

نک: ص ۴۴۴ تفسیر جلالین ص ۳۲۶؛ تفسیر سید عبداللّه شبّر.

در جلد ۲، ص ۴۲۴ تفسیر مجاهد نوشته شده است: «الی اجل مسمی؛ الی أن تسمی بدناً» ابن عربی نوشته است درباره لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى، برخی «منافع» را ثواب اخروی و بعضی هم آن را تجاغرت دنیوی دانسته‌اند تا روز قیام. نک: احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۷۴

ابن عربی همچنین در بحث از ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ نوشته است:

یعنی منتهی می‌شود و به پایان می‌رسد به بیت العتیق؛ یعنی طواف. در واقع، «ان شعائر الحج کلها تنتهی الی الطواف بالبیت». نک: احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۷۴

ص: ۱۳

اضافه شـدن کلمه «تقوا» به کلمه «قلوب» حکایت از این می کنـد که تقوا امری معنوی و قائم به دل است و غایت و هدف اساسـی از انجـام مناسک حـج و شـعائر آن، تقوا است و انجام این مراسم، حکایت از توجه به ربّ بیت و صاحب خانه و اطاعت از او می کنـد. (۱) ابن العربی درباره فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ نوشـته است: (۲) آنگاه که ظاهراً و باطناً، بنـده را حالت تعظیم فراگرفت، اخلاص نیت در بنده به وجود می‌آید و روح او از ناپاکی‌ها زدوده می‌شود و تعالی روحی، در او ایجاد می گردد.

وچـون تعظیم و بزرگـداشت از مقـوله کارهـای قلبی و درونی است، لـذا «تقوا» را به «قلوب» اضـافه کرده؛ زیرا حقیقت تقوا، در دل است و چنانچه تقوا در دل جایگزین شد، به دیگر اعضا هم اثر می کند.

ابوالفتوح رازی (۳) در بحث از ذَلِکَ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ از قول سـیبویه نوشـته است: «ذلک» مبتـدایی است، محـذوف الخبر. و تقدیر آن چنین است:

«ذلِکَ الأَمْر وَ الشأن».

قرطبی در این باره، نوشته است: (۴) تقدیر عبارت: «فرضکم ذلک» می‌باشد و یا «الواجب ذلک» و احتمال دارد که «ذلک» در محل نصب باشد به تقدیر: «امتثلوا ذلک».

از آن جـا که هـدف اساسـی اسـلام در سـفرِ خانه خـدا سیر الی اللّه است، حرکت به سوی صاحب خانه است و نه خانه به تنهایی و غرض اصـلی تهذیب نفس و تربیت روح و روان است و می‌خواهد انسان‌ها را بسازد و بگوید: سالک الی اللّه باید مشـتهیات نفسانی و لذات جسـمانی را کنار بگذارد و نفس اماره را بکشد و هواهای نفسانی را کناری نهد و تمام توجهش به سوی خدا باشد و در هر فرصت انسان‌ها را به یاد خدا سوق می‌دهد و می گوید:

وَلِكُلِّ (۵) أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكاً لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ ...

«برای هر امتی، قربانی کردن (جهت تقرب به خـدا) مقرر داشتیم تا قربانی کرده، نام خـدای را ببرنـد که معلوم می‌شود قربانی کردن فقط به نام خدا و برای تقرب به خدا باید باشد.»

۱- فی ضلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۸

۲- احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۷۴ و تفسیر جامع الأحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۵۶ و کشاف زمخشری، ج ۳، ص ۱۴

ابن قتیبه در بحث از «بیت العقیق» نوشته است:

«سُمّیَ بِذلک لأنّهُ عَتیق من التجبر فلایتکبر عنده جبارٌ»

ابوالفتوح رازی درباره الی اجَلٍ مُسَمّی نوشته است: یعنی: الی انقضاء ایام الحج، نک: ج ۸ ص ۹۳، تفسیر ابوالفتوح رازی.

۳- تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۹۳

۴- تفسر جامع الأحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۵۳

۵- امـت؛ یعنی گروهی از مردم که دارای یـک آیین و مـذهب و هـدف مشـترک باشـند و به قـول ابوالفتـوح رازی درج ۸، ص ۹۴ تفسیرش، امت جماعتی باشـد بر یک دین ولی گاه «امت» به معنای دین به کار رفته است، همان طوری که در دو آیه سوره زخرف آمده است: بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ ... زخرف ۴۳: ۲۲ و زخرف: ۲۳ ... إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ ....

ولی کلمه «امت» در آیه ۱۲۰ سوره نحـل، به معنـای امام و پیشوای مردم آمـده است: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتاً لِلَّهِ حَنِيفاً وَلَمْ يَكُنْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

امّهٔ: یعنی اماماً یَقتدی بِهِ الناس؛ لأنّه و من اتبعه امهٔ، فسمی امهً لانّه سبب الإجتماع. نک: تأویل مشکل القرآن، صص ۴۴۵ و ۴۴۶

ص: ۱۴

کلمه «منسک» را اگر به فتح سین بخوانیم (۱) مصدر است و اگر به کسر سین بخوانیم، اسم مکان است و به هر دو طریق آن را می‌توان معنی کرد؛ یعنی خدای تعالی: «جَعَلَ لِکُلِ امّةٍ مِنَ الأُمَم السالفة مُتَنسکاً».

تا این که به یاد خدا باشند و به یاد او قربانی کنند و هدف خدایی داشته باشند.

موضوع یاد خدا بودن و خدا را فراموش نکردن و هدف خدایی داشتن و ذکر خدا گفتن، چیزی است که در آیه بعد هم تکرار شده است و به این صورت گفته شده است:

«آنان که چون یاد خدا شود، دلهاشان از هیبت اشراق اشعه جلال ربانی ... خائف و هراسان گردد ...»؛ (۲) الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ. (۳)

وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۴)

«ونحر شتران فربه را، از شعائر خدا (به اعتبار این که قربانی برای خدا شده) مقرر داشتیم که در آن برای شما خیر است و صلاح، در حالی که آن شتران برپا ایستاده، نام خدا را ببرید و ذکر خدا به جا آرید و چون با پهلو به زمین بیفتند (کنایه از این که نحر شوند)، از گوشت آن‌ها بخورید و به فقیر و قناعت‌پیشه وسائل و معترّ هم اطعام کنید.

(امر در فعل– «فکلوا منها»– برای اباحه و رفع ممنوعیت است و استحباب دارد تا فقرا بفهمند که گوشت آن حیوان خوب است ولی امر در فعل– اطعموا القانع– امر وجوبی است). این بهائم و چهارپایان را مسخر و مطیع شما ساختیم، شاید سپاس گزارید.»

بُدْن جمع بَدَنه است (۵) مثل ثَمَرة ثُمْر. بَدَنة؛ یک شتر. از ماده بَدانه یعنی سَمَن و فربه.

یقال: بَدُنَ الرجل بضمّ العین: اذا سمن و بَدَّنَ، اذا کبر و اسَنَّ. والبُدْن؛ هی الإبل. و الهَدْی؛ عام فی الإبل و البَقَر و الغَنَم.

منصوب بودن کلمه «بُدْن» در آیه، بنابر فعل محذوف است؛ یعنی «وجعلنا البدن»

۱- تفسیر جلالین، ص ۴۴۴. منسک به معنای شریعت هم هست همان گونه که در آیه ۶۷ سوره حج‌هست: لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكاً هُمْ نَاسِكُوهُ ... نک: تفسیر التبیان، ج ۷، ص ۲۷۹

۲- تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۶۶

۳- حج: ۳۵

۴- حج: ۳۶

۵- شتر را بدنه گویند برای بزرگی جثّه و بَدَنش؛ مأخوذة من بَدَن بدانة نک: تفسیر ابی السعود، ج ۴، ص ۱۳. زمخشری هم بُدن را مخصوص شتر می‌داند برای بزرگی جثه‌اش. نک: کشاف، ج ۳، ص ۱۴

ص: ۱۵

بوده است که فعل مذکور پس از آن، فعل محذوف را تفسیر می کند.

از کلمه «مِن» که برای تبعیض است می‌فهمیم که «بُدْن» بعضی از شعائر است. (۱) «من شعائر اللَّه»؛ أی مِن اعلام دینه التی شرعها اللَّه تعالی.

در این آیه، مفعول دوّم فعل «جعلناها» است.

«لکم فیها خیر» جمله مستأنفه است. تقدیر آن، «کائناً لکم فیها خیرٌ» می‌باشد.

«ولکم» ظرف لغو است. خیرٌ مرفوع به ظرف است. به قول زمخشری، نکره بودن خیر افاده عموم می کند؛ یعنی منافع دینی و دنیایی را شامل می‌شود و به قول ابن العربی سودهایی برای پوشش و لباس و زندگی و معاش و سواری و به کرا دادن در این شتر هست.

فَاذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَیْهَا ابن العربی، نوشته است: (۲) ذکر اللَّه، اسمی است که کنایه از نحر و ذبح می‌باشد؛ زیرا در موقع قربانی و ذبح گوسفند و نحر شتر، شرط است که نام خدا بر زبان رانده شود؛ «فصار ذکر اللَّه کنایةً عن النحر و الذبح».

بنابراین فَاذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ یعنی انحروها.

ابن السعود هم در بحث از این بخش آیه، نوشته است:

«بِأَنْ تَقُولُوا عِنْدَ ذبحها: اللَّه اکبر، لا اله الَّا اللَّه، وَ اللَّهُ اکْبَر، الّلهمَّ مِنْکَ وَ الَیکَ».

صواف (۳)؛ بعضی این کلمه را از ماده «صف» گرفته‌اند و معنای آن را ایستادگان و صف زدگان دانسته و برخی هم گفته‌اند کلمه مشتق از «صفا» است و کلمه را «صوافی» خوانده و معنای آن را «خالصةً لِلّهِ مِنَ الشِّرْک» دانسته‌اند؛ یعنی آن را جمع «صافیه» دانسته و گفته‌اند: قربانی از روی اخلاص و برای خدا باشد. (۴) ابن قتیبه هم نوشته است: «صواف»؛ «ای قد صفت أیدیها و ذلک اذا قرنتا أیدیها عند الذبح.»

نویسنده تفسیر التبیان نوشته است: (۵) صواف جمع صافه، حیوانی که راست ایستاده باشد. و در صفحه ۴۴۴ تفسیر جلالین و ۳۲۶ تفسیر سید عبداللَّه شبرّ هم نوشته شده است: «صوّاف؛ قائمات قد صففن ایدیهنّ و ارْجلهنّ».

ابوالفتوح رازی نوشته است: (۶) صواف جمع صافة؛ یعنی به صف ایستادگان.

«صواف؛ قائمة علی ثلاث قوائم»، «گفتند چون شتر بخواستندی کشتن یک دست او با بغل

۱- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۵۹۶ و احکام القرآن ابن العربی، ج ۳، ص ۱۲۷۷ و تفسیر التبیان، ج ۲، ص ۹۴۲ و تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۶۶ و کنز العرفان، ج ۱، ص ۳۱۳

۲- احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۷۷

۳- این کلمه منصوب است، بنابراین که حال است از ضمیر «ها، در علیها» و غیر منصوب نیز هست؛ زیرابعد از الف جمع، دو حرف وجود دارد. نک: البیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۱۷۶

۴- احکام القرآن ابن العربی، ج ۳، ص ۱۲۷۷ و البیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۹ و کشاف، ج ۳، ص ۱۴

۵- تفسیر التبیان، ج ۷، ص ۲۸۳

۶- تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۹۵۰

ص: ۱۶

بستندی تا او بر سه پای قائم بایستادی ...».

... فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا ...، وجوب؛ سقوط. «وجبت الشمس»؛ آفتاب افتاد؛ یعنی خورشید غروب کرد. جنوب جمع جنب به معنای پهلو است.

وجوب جنب؛ یعنی قربانی که با پهلو به زمین افتد کنایه از آن است که بمیرد. (۱) شیخ طوسی نوشته است: (۲) «فاذا وجبت جنوبها؛ وقعت لنحرها. الوجوب؛ الوقوع وجب الحائط؛ اذا وقع. وجب القلب: اذا وقع فیه مایضطرب به» فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ

شیخ طوسی، نوشته است: (۳) خوردن مستحب است و خوراندن واجب.

ابن شهر آشوب مازندرانی گفته است: (۴) از جمله «وَالْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُم» چنین استنباط می‌شود که خوردن گوشت قربانی واجب نیست، بلکه مستحب است؛ زیرا از عبارت فهیمده می‌شود که انسان‌ها در خوردن این گوشت مخیر هستند.

القانع؛ کسی است که در «رضی بالشیء الیسیر» و یا به قول ابن یحیی محمد بن صمادح التحبیبی: (۵) القانع؛ هو الذی یقنع بما أعطی و بما عنده و لا یسأل. و المعترّ؛ هو الذی یتعرض لک و لایسْألک.

شیخ طوسی هم نوشته است:

القانع الذی یقنع بما أعطی أو بما عنده و لایسأل. و المعترّ؛ الذی یتعرض لک ان تطعمه من الّلحم.

شیخ طوسی اقوال مختلف دیگری نیز از قول ابن‌عباس و مجاهد و قتاده و دیگران نقل کرده است. (۶) سرانجام در پایان آیه گفته شده است:

سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ؛ یعنی آن حیوان (شتر)، با درشتی و ضخم بودن و نیرو داشتن، باز هم مسخّر و مطیع شما شده و می‌کشید و می‌برید آنها را به هر جا که بخواهید و نگه می‌دارید و سپس هم می‌کشید.

۱- تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۹۶ در جلد ۲، صفحه ۴۲۵ تفسیر مجاهد نوشته شده است: «اذا سقطت الی الأرض» و در جلد ۱ صفحه ۴۸۶ مختصر من تفسیر الامام الطبری نوشته شده است: «فاذا وجبت جنوبها»؛ یعنی اذا نحرت و ماتت.

در جلد ۴، صفحه ۱۳ تفسیر ابی السعود هم نوشته شده است: سقطت علی الأرض و هو کنایة من الموت.

۲- تفسیر التبیان، ج ۷، ص ۲۸۲. در تفسیر جلالین و تفسیر بشر هم نوشته شده است:

«وجبت جنوبها»، کنایه است؛ یعنی ماتت بالنحر نک: تفسیر جلالین، ص ۴۴۴ و تفسیر عبداللّٰه شبّر، ص ۳۲۶

۳- تفسیر التبیان، ج ۷، ص ۳۸۳

۴- متشابهات القرآن، ج ۲، ص ۲۰۹

۵- مختصر من تفسیر الامام الطبری، ج ۱، ص ۴۸۶ سید قطب نوشته است: المعتر: فقیر الذی یتعرض للسؤال نک: فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۶۰۰. عکبری نوشته است: والمعتر؛ المعترض. عرهم واعترهم وعراهم واعتراهم؛ اذا تعرض. نک: تفسیر التبیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۹۴۳

۶- تفسیر التبیان، ج ۷، ص ۲۸۳، برای آگاهی بیشتر رجوع شود به تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۸، ص ۹۶. در تفسیر ابی السعود، جلد ۴، صفحه ۱۴ نوشته شده است:

والمتعرّ؛ ای المتعرض للسؤال. وقری؛ المعتری.

فراء نوشته است: القانع؛ الذی یسألک. والمتعر: ساکت یتعرض لک عندالذبیحة ولایسألک نک: معانی القرآن، ج ۲، ص ۲۲۶

ملا فتح اللَّه کاشانی در تفسیر «واطعموا القانع و المعتر» نوشته است: «وبخورانید دراویش قناعت کننده ناخوانده را و سؤال کننده خواهنده را. نک: تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۶۷

ص: ۱۷

لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرْ الْمُحْسِنِينَ. (۱)

«گوشت قربانی و خون آن به خدا نمی‌رسد، اما تقوای شما به خدا می‌رسد. لیکن راستی و پاکی به خدا می‌رسد (کنایه از این است که یعنی مورد قبول واقع می‌شود؛ به عبارت دیگر دارندگان تقوا هستند که به خدا تقرّب می‌جویند) این حیوانات را خدا مسخر شما ساخت تا خدا را تکبیر و تسبیح گویید.»

(یعنی بـدین گونه این حیوانات را زیر دست شـما نرم و آرام ساختیم تا خدا را به آنچه به شـما داده، به بزرگی یاد کنید و نیکوان را بشارت دهید) (۲) و تو ای رسول! نیکوان را، بشارت ده.

رسم عرب جـاهلی بر این بود که در موقع قربـانی، در برابر کعبه می‌ایسـتادند و خون‌هـای قربـانی را به اطراف کعبه می‌پاشـیدند- به گمان این که خـدا از این خون‌ها اسـتفاده می‌کنـد، لیکن قرآن گفت: این‌ها به خـدا نمی‌رسد؛ یعنی مورد قبول خدا نیست ولی تقوا آن حـالتِ اخلاص و توجّه است که به خـدا می‌رسـد. (۳) هـدف اصـلی در این آیه نیز، هـدایت انسـان هاست به توحیـد و توجه به گرایش به خدا و درک رابطه میان خدا و بنده.

سرانجام هم که در آخر آیه گفته شده است وَبَشِّرْ الْمُحْسِنِينَ؛ یعنی نیکوکاران و اهل توحید را بشارت بده. خود تشویقی است برای این که انسان‌ها به سوی خیر و خوبی و فلاح و رستگاری گرایش پیدا کنند.

زمخشری در بحث از این آیه، نوشته است: (۴) و در بخش نخستین آیه لَنْ يَنَالَاللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ (۵) باز هم، منظور تقرّب به خـدا و داشـتن تقوا است و نیز باید دانست که مردم جاهلی، چون شتری را قربانی می‌کردند، خون شتر را به اطراف کعبه می‌پاشیدند برای تقرب به خدا، مسلمانان نیز می‌خواستند، چنین کنند که آیه، نازل شد و آنان منع شدند.

سیوطی هم نوشته است: (۶) در جاهلیت پس از نحر شتران، خانه کعبه را به خون شتران آلوده می‌کردند و خون

۱- حج: ۳۷

۲- خلاصه تفسیر عرفانی کشف الأسرار، ج ۲، ص ۹۱

۳- فی ضلال القرآن، ج ۵، ص ۶۰۰ و تفسیر مجمع البیان ذیل آیه مزبور.

۴- کشاف زمخشری، ج ۳، ص ۱۵ و نک: معانی القرآن فراء، ج ۲، صص ۲۲۶ و ۲۲۷

۵- «التقوى مِنْكُم»؛ الموجبـهٔ لإخلاص العمل للّهو قبوله منه. نک: تفسیر سـید عبداللَّه شبّر، ص ۳۲۶ فراء در جلـد ۲، ص ۲۲۷ معانی القرآن نوشته است در ذیل: «ولکن يناله التقوى منکم»؛ الإخلاص اليه.

۶- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۴، ص ۳۱۲.

ص: ۱۸

قربانی را به اطراف خانه کعبه می‌پاشیدند (۱)، مسلمانان هم می‌خواستند چنین کنند ولی این آیه آنان را از این کار باز می‌داشت و چون هدف اصلی تقواست، خدا گفت: لَنْ یَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا، وَلَکِنْ یَنَالُهُ التَّقْوَی مِنْکُمْ یعنی با امتثال از اوامر الهی و خودداری و پرهیز از نواهی، رضا و خشنودی خدا حاصل می‌شود.

ابن العربی، نوشته است: (۲) در بحث از لَنْ یَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا (۳)

نیل از الفاظی است که به خدا تعلق نمی‌گیرد و این یک تعبیر مجازی است و منظور از نیل در این جا، قبول کردن است؛ زیرا آن چه که به کسی می‌رسد، اگر موافق طبع و خوشایند او باشد می‌پذیرد و قبول می‌کند و چنانچه آن چیز مخالف باشد و ناخوشایند، نمی‌پذیرد و آن را ناخوشایند می‌شمارد و خلاصه می‌خواهد بگوید: خدای بزرگ، آن چه را که از شما می‌پذیرد. تقواست؛ وَلَکِنْ یَنَالُهُ التَّقْوَی مِنْکُمْ.

پی‌نوشتها:

۱- ابن قتیبه هم نوشته است: خون حیوان قربان شده را در جاهلیت برای تقرب، به اطراف کعبه‌می‌پاشیدند، مسلمانان هم خواستند چنین کنند؛ فانزل اللّه تبارک و تعالی لَنْ یَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا ... نک: تفسیر غریب القرآن، ص ۲۹۳

۲- احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۸۳

۳- فاعل فعل «لحوم» جمع مکسر است و چون میان فعل و فاعل، مفعول فاصله شده است، مذکر آوردنفعل جایز است، بلکه بهتر هست نک: البیان فی اعراب القرآن، ج ۲، ص ۱۷۶

ص: ۱۹

ص: ۲۰

ص: ۲۱

ص: ۲۲

ص: ۲۳

ص: ۲۴

ص: ۲۵

اهداف حج

لبیب بیضون/ مصطفی پاینده

اهداف فردی و اجتماعی عبادات

اسلام، «فرد صالح» را هسته‌ای برای تشکیل «جامعه صالح» می‌داند و این بدان معنا است که هدف نهاییِ اسلام، جامعه است نه فرد. پس اگر منافع فردی با مصالح اجتماعی برخورد و تزاحم پیدا کند، مصالح جامعه بر منافع فرد مقدّم می‌شود.

از این رو است که عبادت‌های فردی را منحصر در اصلاح شخص نمی‌دانیم بلکه هدف اصلی از عبادت، برپاییِ «جامعه صالح» است.

نماز، که غرض از اقامه آن، پاکسازیِ روح انسان از آلودگی‌ها و بازداریِ او از فساد و گناه است، راز دیگرش، نجات انسان‌ها از شرارت‌های اجتماعی است؛ چرا که مفاسد و گناهان انسان، معمولًا در تماس با جامعه صورت می‌پذیرد.

زکات، که فلسفه‌اش تزکیه نفس از مال پرستی است، کاربرد و قلمروش تنها در اجتماع است و نوعی تأمین معیشت ضروری، برای مستمندان جامعه به حساب می‌آید تا آنان زندگی آسوده‌ای داشته باشند.

روزه، که تمرین سالانه‌ای است برای تحصیل تقوای فردی و پای‌بندی به تکالیف واجب و مراقبت دقیق انسان بر اعمال خود، در عین حال انسان روزه‌دار محرومیت فقرا و مستمندان و احتیاج

ص: ۲۶

آنان به نیازهای ضروری همانند غذا و پوشاک و ... را احساس می‌کند. بنابراین هدف اجتماعی روزه، شریک شدن روزه‌داران، در دردها و گرفتاری‌های محرومان و درماندگان جامعه است.

امر به معروف و نهی از منکر، از عبادت‌هایی است که هدف اجتماعی آن، روشن است و انسان مسلمان هر انحرافی را که در جامعه ببیند، باید آن را اصلاح کند تا جامعه سالم بماند و از آنجا که مصالح فردی از مصالح اجتماعی جدایی‌ناپذیر است، ثمرات اصلاح جامعه، به صورت غیر مستقیم، به خود افراد برمی‌گردد و از همین جا، یکسانی جامعه و فرد در صلاح و فساد روشن می‌شود و هر آنچه در فردی از جامعه پدید می‌آید، بر دیگر افراد جامعه هم، اثر می‌گذارد.

به همین معنا اشاره دارد سخن پیامبر بزرگ خدا صلی الله علیه و آله که فرمود:

«مؤمنان در روابط دوستانه و مهربانی و عواطف، همانند یک پیکرند که اگر عضوی از آن به درد آید، تمام اعضا، احساس درد و رنج می‌کنند.»

بنابراین، هیچکس نباید جدا از دیگران زندگی کند و تصور نماید که در کارهایش آزاد است؛ زیرا آدمی در زندگی از دیگران تأثیر می‌پذیرد و نمی‌تواند از جامعه جدا باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله این حقیقت را در حدیثی، به صورت زیبا مجسم کرده، می‌فرماید:

«مثل آنان که به حدود خدا پای‌بند هستند و از میانشان یکی سرپیچی می‌کند، به گروهی می‌ماند که در کشتی، برای انتخاب جای خود قرعه می‌زنند، بعضی از آنان در قسمت بالای کشتی جای می‌گیرند و برخی دیگر در قسمت پایین. آنان که در قسمت پایین کشتی نشسته‌اند، به هنگام نیاز به آب، نزد افراد بالای کشتی می‌روند.

حال اگر کشتی سواران، بگویند: ما برای دستیابی به آب، قسمت پایین کشتی را سوراخ می‌کنیم و افراد دیگر را آزار نمی‌رسانیم افراد استقرار یافته در قسمت بالای کشتی، جلوی آنان را نگیرند و در سوراخ کردن کشتی آنان را به حال خود رها کنند، به یقین تمام افراد کشتی هلاک می‌شوند و اگر آنان را از این کار باز دارند، هم خود و هم آنان نجات می‌یابند.»

با توجه به چنین نمونه‌هایی، درمی‌یابیم که مناسک حج نیز دارای

ص: ۲۷

مقاصـد فردی و اجتماعی است و ماننـد دیگر عبادات، دارای ابعاد گوناگون می‌باشد و از آنجا که فریضه حج، با شـرکت انبوهی از مردم و اجتماع بزرگی از انسان‌ها انجام می‌گیرد و هر یک از حاجیان از سـرزمینی خاص و با فرهنگ و ملّیتی ویژه می‌باشند، طبیعی است منافع و اهداف اجتماعی آن بیشتر خواهد بود.

و اگر مفهوم و هـدف نهایی حـج را بنگریم، خواهیم یافت که غرض از انجام آن، تصـفیه و پاکسازی نفوس آدمیان از آلودگی‌های گنـاه و زشتی است؛ چرا که حاجیـان به عنوان میهمانـان خـدا، به خانه او وارد می‌شونـد و خداونـد، با آمرزش گناهان آنان، از آنان پـذیرایی می‌کنـد و نیز طواف حاجیان بر گرد کعبه خدا، رمز آزادی نفوس آنان از یوغ و سـلطه شـیطان بوده و تنها پیوند آنان را، با اساس اسلام و قبله آن استوار می‌سازد.

در عین حـال، طواف انبوه مسـلمانان برگرد خـانه خـدا، افزون بر خودسازی و تربیت فردی، به اجتماع مسـلمانان نیز جهت توحیـدی می‌بخشـد؛ زیرا طواف کنندگان در پیرامون یک محور (کعبه)، با رنگ‌ها و نژادهای گوناگون، همانند سـتاره‌های آسـمان است که منظومه یـک کهکشـان را تشـکیل می‌دهنـد و آن کهکشـان اسـلام است و یا مثل الکترون‌های یک اتم می‌باشـند که در پیـدایش و هستی شبیه یکدیگرند و جز، در مقدار فاصله خود از هسته مرکزی، تفاوتی ندارند.

آری، مفاهیم حقیقی اسلام در اجتماع بی‌نظیر طواف کنندگان، تجسم پیدا می‌کند؛ چرا که همگان زیورهای دنیا را دور می‌ریزند تا به زینت دین آراسته شوند و در این موج خروشان فرقی میان سفید و سیاه، فقیر و غنی، رییس و مرؤس و عرب و عجم نیست. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«عرب را بر غیر عرب، سفید را بر سیاه و آزاد را بر برده، جز در تقوا، برتری نیست.»

اگر اسلام در مناسک حج این گونه بر خود سازی و پاکی از آلودگی و اصلاح فرد اصرار می‌ورزد، روشن است که هدف دیگرش باید اصلاح جامعه اسلامی از دردها و ناملایمات اجتماعی و نجات آن از گرفتاری‌ها و خطرات باشد.

باید گفت که موسم حج بهترین

ص: ۲۸

فرصت برای اجتماع مسلمانان در یک همایش بزرگ است تا با یکدیگر همفکری کنند و در حلّ مشکلات جهان اسلام بکوشند و طرح‌های استواری را جهت دفع خطرهای بی‌شمار، از جوامع اسلامی تصویب کنند.

سخن کوتاه این که: حج یک اجتماع صمیمانه و برادرانه در پناه خدا است و برگرد سفره مهمانی خدا و هدفش بررسی امور و مشکلات امت اسلام است.

خداوند متعال در سوره حج می‌فرماید:

«در میان مردم با بانگ بلند، آنان را به حج دعوت کن تا آنان پیاده و سواره، بر اشتران لاغر، از هر سو و دره دوری بیایند و شاهد منافع و فواید بسیار باشند!» (۱) آیا برای مسلمانان نفعی بالاتر از این که منافع و زیان‌های خود را مطالعه کنند و به آنچه که بر ایشان سودمند است عمل کنند و اموری را که زیان‌بخش است از خود دور سازند.

بررسی مشکلات جهان اسلام درمراسم حج، بدعت نیست و ما هم نوآور و بدعت‌گذار نیستیم، بلکه به عمل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سیره او تمسک می‌جوییم؛ مگر نه این است که آن حضرت از موسم حج استفاده می‌کرد و مسلمانان را، جهت حفظ کیان و سلامت اجتماعی خود، راهنمایی و ارشاد می‌نمود و از نمونه‌های بارز آن، خطبه مشهور آن حضرت در حَجة الوداع است که در آن مسلمانان را از ارتکاب بعضی امور و کارهای تضعیف کننده کیان اسلام، بر حذر داشتند؛ از جمله، هشدار دادند که مسلمانان به جان یکدیگر نیفتند و آتش تعصبات قبیلگی گذشته را با انتقام‌جویی، شعله‌ور نسازند.

و در همین خطبه فرمودند:

«خون و مال شما، همیشه و تا دم مرگ محترم است؛ همان گونه که امروز و در این ماه حرام و در این شهر امن، محترم می‌باشد. خدایا! تو شاهد باش من حق را بیان کردم. نزد هر کس امانتی هست به صاحبش برگرداند و اکنون اعلام می‌کنم که رباخواری، خونها و تمامی رسوم دوران جاهلیت بی‌ارزش است و آنها را زیر پا می‌گذارم. ای مردم تمام مؤمنان، با یکدیگر برادرند و برای هیچ شخصی، مال برادرش، جز با رضایت

۱- حجّ: ۲۸- ۲۷

ص: ۲۹

حلال نیست. خدایا! شاهد باش.

(مردم!) آگاه باشید بعد از من به کفر برنگردید و در نتیجه برخی از شما بعضی دیگر را گردن بزنید. من در میان شما چیزی را به امانت گذاشتم که اگر بدان چنگ زنید گمراه نخواهید شد، و آن کتاب پروردگار شما می‌باشد.»

حج و اخلاص در عبادت

اکنون باید در حقیقت آنچه از حج برای ما سودمند است، بنگریم که آیا حقیقت آن را می‌فهمیم؟!

حج، عبادت خالص برای خدای یگانه است و ما در این موسم ابلیس را طرد می‌کنیم، ولی باز هم در برابر او زانو می‌زنیم و به دامش می‌افتیم.

حج عبادتی با معنی و هدف است.

برخی بر حج، آن گونه جمود می‌کنند و تحجر فکری روا می‌دارند، که آن را یک کالبد بدون جان و آدابی بدون محتوا قلمداد می‌کنند. اینان در رابطه با نماز نیز این گونه‌اند در حالی که؛ اگر نماز صرف حرکات وسکنات بدون روح باشد، دیگر در حقیقت خود، معنای رهایی از هر گونه بندگی برای غیر خدا را در بر ندارد.

چگونه است که برخی در دامن استعمارگران کافر زندگی می‌کنند و دنباله‌رو آنان هستند و از آنان نیرو می‌گیرند، آنگاه ادعای مسلمانی کرده و خود را بنده خدای صاحب شریعت می‌دانند!

خداوند متعال می‌فرماید:

«آیا تو را خبر دهم از کسی‌که بنده خدا را از نماز نهی می‌نمود؟» (۱) وای بر چنین مدّعیان مسلمانی‌که دیگران را از هرگونه عبادتی برای خدا نهی می‌کنند! چگونه برای برخی مسلمین رواست که مسلمانان راستین را، در خانه خدا و پناهگاه امن مردم، از هر گونه پرستشی برای خدا باز می‌دارند؟!

«با این‌که از آنان کینه‌ای، جز ایمانشان به خدای عزیز ندارند.» (۲) آری حج، بهترین فرصت و بزرگترین بازار برای کسب تقوا و تقرّب به خدا است و هر کس مسلمانان را از تحصیل چنین فضیلت و حقی منع کند، مخالف حقیقت اسلام است.

لازم است هر مسلمانی از هر نژاد و رنگی، توجه داشته باشد که اعمال حج یک دوره تمرین خودسازی است که در

۱- علق: ۱۰- ۹

۲- بروج: ۸

ص: ۳۰

آن، هر فرد یا اجتماعی از حاجیان بایـد از هر گونه ذلت و کرنش برای غیر خـدا آزاد شوند و هنگامی که به وطنشان باز می گردند، جهت آزاد نمودن جامعه خود از هر گونه بردگی و اسـتعمار دولت‌های غیر مسـلمان به ویژه دولت‌های معاند و دشمن اسلام، تلاش کنند.

حج، برای ما و ایمان و یقین ما به آفریدگار هستی؛ آفریدگار نور و تمام موجودات؛ که از هر شخصـی و دولت بزرگی بالاتر است؛ آزمایش و امتحان است.

خـدای سبحان در سوره نور می‌فرماید: «خداوند نور آسـمان‌ها و زمین است، مثل نور خدا ...» (۱) ما بایـد از پروردگار یگانه خود، تصـمیم و عزت بخواهیم و در پرتو دین، نیرو و هـدایت کسب کنیم و به یاد آوریم که قـدرت اسـلام، از نیروی اتحاد و همکاری ما سرچشـمه می گیرد؛ آنگونه که دست در دست یکدیگر، مشتی بر ضدّ دشـمنان اسـلام گردیم و برای خود عزت و خوشبختی اسلام را، و نه زندگی با ذلّت و تسلیم، به ارمغان بیاوریم.

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، هنگامی که دعوت خود را با گروهی از مؤمنان راستین آغاز کرد، نه از قدرت شرق ترسید و نه از نیروی غرب. و از آنجا که خداونـد از آنان صـداقت و اخلاص دیـد، پیروزی شان عطا کرد. آری، آنان پیروز شدند، با این که تمام قوای کفر و اشـرار عرب و یهود بر ضـدشان هم‌صـدا گشـته بودند، و حتی اتّحاد نیروهای کفر، جز بر ایمان و تسـلیم مؤمنان در برابر خدا نیفزود.

این است صـفت حقیقی مؤمنـان که تنها به خـدا توجه دارنـد، تنها به او توکل می کننـد و تنها از او مـدد می گیرنـد. با چنین ایمانی، اجداد ما جهان را فتح کردند و عزیز گشتند و با فقدان آن، کافران مستکبر، کشورهای ما را استعمار کردند و ما ذلیل گشتیم.

فیلسوف بزرگ، دکتر محمد اقبال اشعاری را سروده که جادارد ترجمه آنها را در اینجا بیاوریم:

«ما، سینه خود را در مقابل شمشیرها سپر نموده‌ایم.

ما، از روز جنگِ سهمگین و جابرانه نمی‌ترسیم.

گویا، سایه شمشیر سایه بوستان است.

بوستان سبزی که پیرامون ما شکوفه‌ها می‌رویاند.

۱- نور: ۳۵

ص: ۳۱

ما، کوه‌هایی بر فراز کوه‌ها بودیم.

و چه بسا بر امواج دریاها، دریاها را به حرکت درآوردیم.

اذان ما، بر فراز دیرها و کلیساهای فرنگ بود.

و قبل از رسیدن سپاهیان اسلام، شهرها را فتح نمود.

ما، از طاغوت‌های محارب، نهراسیدیم.

گرچه در اطراف ما، مرگ از جنازه‌ها پشته‌ها می‌ساخت.

ما، آشکارا به خدای یگانه دعوت می‌کردیم،

که جهان را آفرید و هر چیزی را به اندازه قرار داد.»

پی‌نوشتها:

ص: ۳۲

ص: ۳۳

تاریخ و رجال

طرح جایگزین شود.

ص: ۳۴

شهدای جنگ احد

محمدصادق نجمی

در مقاله پیشین، مطالبی به طور فشرده درباره «مجروحان» و «فراریان جنگ احد» آوردیم و اینک بحث خود را درباره «شهدای احد»، به ویژه درباره شهادت حضرت حمزه علیه السلام، که هدف اصلی این نوشتار است، پی می گیریم:

تعداد شهدای احد

مشهور در میان مورّخان آن است که مجموع شهدای احد هفتاد نفر بوده است و اقوال غیر مشهوری هم وجود دارد که تعداد آنان را بیشتر و یا کمتر دانسته‌اند. به هر حال، چهار نفر آنان؛ یعنی حضرت حمزه، عبداللّه بن جحش، معصب بن عمیر و شماس مخزومی از مهاجرین و بقیه از انصار بودند.

به حقیقت، شهدای احد و باز ماندگانشان، صبر و استقامت و وفاداری و اخلاص را به حدّ اعلا رساندند و درس وفاداری و شهامت را به همه مسلمانان در پهنه گیتی، آموختند.

اکنون به چند نمونه اشاره می کنیم:

۱- به هنگام فرو کش کردن شعله جنگ، رسول خدا صلی الله علیه و آله به کسانی که در کنارش بودند، فرمود: آیا در میان شما کسی هست که ما را از سرنوشت سعد ابن ربیع (۱) آگاه کند و بگوید که او در میان زنده‌ها است یا در میان کشته شدگان؟! (۲) ابیّ بن کعب عرض کرد: ای رسول

۱- از انصار، قبیله بنی خزرج، بنی حارث بن خزرج.

۲- «مَن رَجُلٌ یَنظُرُ لی ما فَعَلَ سَعْدُ بن الربیع، أ فی الأحیاء هو أمْ فی الأموات؟»

ص: ۳۵

خدا، من این خبر را برایت می‌آورم. وی می‌گوید: من خود را با سرعت تمام به میدان و به کنار پیکرهای شهدا رساندم، پیکر خون آلود سعد را، که آخرین دقایق زندگی‌اش را سپری می‌کرد، در میان آنها یافتم و او را صدا کردم، چشمانش را باز کرد. به او گفتم: سعد! مرا رسول خدا فرستاد تا خبر وضعیت و حال تو را به او برسانم، اینک چگونه‌ای؟ به آرامی پاسخ داد: من دیگر از مردگانم، سلام مرا به رسول خدا صلی الله علیه و آله برسان و از قول من بگو:

«جَزاکَ اللّه عَنّا خَیرَ ماجَزی نَبِیّاً عَنْ امَّتِهِ»؛ «خداوند تو را از بهترین پاداش‌هایی که بر دیگرپیامبران، درراه هدایت امّتشان خواهد داد، برخوردار نماید.» و نیز سلام مرا به قبیله‌ام برسان و به آنان بگو: مباد پیمان شکنی کنید، اگر یک نفر از شما زنده باشد و دشمن به رسول خدا راه پیدا کند، نزد خداوند هیچ عذری نخواهید داشت.

ابیّ می‌گوید: این خبر را به رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردم، آن حضرت فرمود:

«رَحِمَ اللّهُ سَعْد نَصَرنا حَیّاً و اوصی بنا مَیّتاً» (۱)

؛ «خدا رحمت‌کند سعد را، که در زنده بودنش ما را یاری رسانید و در مرگش هم یاری کردن بر ما را توصیه کرد.»

۲- یکی دیگر از شهدای جنگ احد، «انس بن نَضْر» است. او هنگامی که فرار عده‌ای از صحابه را دید، گفت:

«أَللّهُمَّ انّی اعْتَذِرُ الَیْکَ مِمّا صَنَعَ هؤُلاءِ وَ ابرأُ الَیْکَ مِمّا جاءَ بِهِ هؤُلاءِ»؛ «خدایا! من از آنچه اینها (فراریان از صحابه) انجام دادند، در پیشگاهت اعتذار و از آنچه اینان (مشرکین) آورده‌اند، تبرّی می‌جویم.»

آنگاه وارد جنگ شد و به شهادت رسید. نوشته‌اند که در پیکرش بیش از هشتاد زخم بود و کسی نتوانست او را بشناسد، مگر خواهرش «ربیّع» آن هم از طریق انگشتانش که از زیبایی خاصی برخوردار بود. (۲) ۳- به هنگام مراجعت رسول خدا و اصحابش از احد، زنان مدینه به استقبال آمدند، بانویی از قبیله «بنی دینار» پیش آمد و از کشته شدگان در جنگ پرسید. به او گفتند همسر، پدر و برادرت، هر سه از کشته شدگانند. او به این خبر توجهی نکرد و پرسید: پیامبر چه شد؟! گفتند: به سلامت برگشته است. گفت او را به من نشان دهید و چون رسول خدا را دید گفت:

۱- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۱۲؛ طبری، ج ۲، ص ۳۸۸؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۴۰؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۹؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۴۹.

۲- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۰۹؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۵۴.

ص: ۳۶

«کُلُ مُصیتهٍ بَعْدَکَ جَلَلٌ»؛ (۱)

«همه مصیبت‌ها با سلامتی تو کوچک است!» و بدین گونه در مصیبت و فراق سه تن از عزیزانش، صبر و بردباری را پیش گرفت. (۲) حمزه سید الشهدا

آری، اینان تنها چند نمونه بودند از شهدای احد و اصحاب و یاران فداکار رسول خدا صلی الله علیه و آله که در راه ایمان و عقیده و در دفاع از توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی، جان خود را در طبق اخلاص گذاشتند و صداقت و وفاداری و شهامت را به اوج رساندند.

اما می‌توان گفت که اگر همه این بزرگواران و همه این شهدای عزیز و همه شهدای اوّلین و آخرین، در یک صف و حمزه سید الشهدا به تنهایی در یک صف قرار گیرد، طبق گفته رسول خدا، او بر همه این شهیدان، به جز انبیا و اوصیا، فضیلت و برتری خواهد داشت؛ «سَیّدُ شُهَداءِ اْلَاوَّلین وَ الآخِرین ما خَلا الأَنبیاءِ وَ الأَوصیاء». (۳)

آری، تنها او است که با لقب «افضل الشهدا» و «اسد اللّه و اسد رسوله» و «سید الشهدا» مفتخر و ملقّب گردید.

«وَعَلی قائمهٔ الْعَرش مَکْتُوب؛ حمزهٔ اسَد اللّه وَ اسَد رسوله و سیّد الشهداء» (۴)

حضرت حمزه در آستانه جنگ

«وَالَّذی انْزَلَ علَیکَ الکِتابَ لَنُجادِلَنَّهُمْ».

به هنگام عزیمت رسول خدا صلی الله علیه و آله به احد، هر یک از یاران آن حضرت در استقامت و پایداری و حمایت خود از پیامبر مطلبی می‌گفت و در وفاداری خویش و تشجیع دیگران جمله‌ای به کار می‌برد، آنان که در جنگ بدر حضور نداشتند می‌گفتند: ای رسول خدا، ما برای جبران جنگ بدر در انتظار چنین روزی به سر می‌بردیم.

بعضی دیگر می‌گفتند: اگر ما امروز در مقابل مشرکان مقاومت نکنیم پس کی این مقاومت را نشان خواهیم داد و ...

و بدین گونه به سوی احد حرکت کردند و به طوری که پیشتر گفتیم، گروهی از آنها نتوانستند بر وعده خویش استوار بمانند و در لحظات سخت جنگ، جبهه را ترک کردند. اما در مقابل، گروهی، بر گفتارشان پایدار ماندند و بر وعده خویش عمل نمودند و در این راه

۱- جَلَل، هم در کثرت و هم در قلّت به کار می‌رود که در اینجا معنای دوم منظور است.

۲- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۳؛ طبری، ج ۲، ص ۳۹۲

۳- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۶۳

۴- بصائر الدرجات، ص ۳۴؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۷

ص: ۳۷

به شهادت رسیدند و یا با تن مجروح برگشتند. از جمله این شهدا، حمزه سید الشهدا است. او به هنگام حرکت عرض کرد:

«یا رَسُول اللّه، وَالَّذی انْزَلَ عَلَیکَ الکِتابَ لَنُجادِلَنَّهُمْ» (۱)

«ای پیامبر خدا، سوگند به خدایی که قرآن را بر تو فرستاد، در مقابل دشمن تا آخرین نفس مبارزه سختی خواهیم کرد.»

شهادت حمزه و رؤیای رسول خدا صلی الله علیه و آله

رسول خدا به هنگام عزیمت به احد، خطاب به یارانش فرمود: «من در شب گذشته، در عالم خواب دیدم که گاوی نزد من ذبح گردید و قبضه شمشیرم شکست. تعبیر من از این خواب این است که گروهی از یارانم کشته می‌شوند و یک نفر هم از اهل بیت من به شهادت می‌رسد؛ «امّا الْبَقَرُ فَهِیَ ناسٌ مِن اصحابی یُقَتَلُونَ وَ امّا الثلمُ الذی رَأیتُهُ فی ذُبابِ سَیفی فَهُوَ رَجُلٌ مِنْ اهْلِ بَیتی یُقْتَل» (۲) و در بعضی از روایات به جای «رَجُلٌ مِنٌ اهْل بَیْتی»، «رَجُلٌ مِنْ عِتْرَتی» آمده است.

شهادت با دهان روزه

واقدی می‌نویسد: «وَ یُقالُ کانَ حَمْزَةُ یَومَ الْجُمعةِ صائِماً وَ یَوم السَّبت صائماً فلاقاهُمْ وَ هُو صائِم» (۳)

«مورخان نوشته‌اند: حمزه روز جمعه، یک روز قبل از جنگ، و روز شنبه که جنگ واقع شد، روزه‌دار بود و با دهان روزه با دشمن مواجه گردید و به شهادت رسید.»

چگونگی شهادت حمزه علیه السلام

گرچه حضرت حمزه به دست غلامی شقی، به نام وحشی حبشی به شهادت رسید لیکن در انجام این جنایت هولناک، او را دو نفر تشویق و ترغیب نمود و در واقع در اجرای این عمل فجیع، دو عامل نقش اساسی را ایفا نمودند:

۱- جُبیر بن مُطعِم

ابن ابی الحدید در این باره می گوید:

«وَکانَ حَمْزَةُ بْن عَبدِالْمُطَّلِب مغامراً غَشَمْشَماً لایَبْصُر امامَهُ»؛ «حمزةبن عبدالمطلب بسیار نترس و جسور بود و در جنگ‌ها پیش پای خود را نمی‌دید.» سپس می گوید: در جریان جنگ احد، جبربن مطعم به غلام خویش وحشی چنین گفت:

۱- تاریخ ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲

۲- الروض الأنُف، ج ۳، ص ۱۳۹؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۲؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۶

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۴۳ و ج ۱۴، ص ۲۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۱۲۵

ص: ۳۸

«وَیلَکَ انَّ عَلِیاً قَتَل عَمّی طُعَیمَهْ و ...»؛ «وای بر تو! می‌دانی که علی در جنگ بدر، عمویم «طعیمه را کشت و ...» پس اگر در این جنگ تو او را بکشی آزادت می‌کنم و اگر محمد و یا حمزه را هم بکشی آزاد خواهی شد؛ زیرا بجز این سه تن کسی با عموی من هم سنگ نیست.

وحشی پاسخ داد: اما محمد، یارانش دور او را می‌گیرند و راهی بر او نیست و اما علی به هنگام جنگ آن چنان چابک و فرزانه است که بر کسی اجازه تحرک نمی‌دهد و اما حمزه چرا، زیرا او به هنگام جنگ آن چنان به خشم می‌آید که زیر پای خود را نمی‌بیند! (۱) جبیر بن مطعم به وعده‌اش وفا نمود و پس از مراجعت وحشی به مکه او را آزاد کرد.

۲- و دیگر کسی که وحشی را بر این جنایت تشویق کرد و در به شهادت رسانیدن حمزه نقش اساسی داشت، هند همسر ابوسفیان بود.

او که در چرب زبانی و زیبایی زبانزد مردم مکه بود (۲) و از فتاکی و بی‌باکی وحشی و از پیمانش با جبیر آگاهی داشت، با وی ملاقات نمود و بر انجام مأموریتی که بر عهده گرفته بود تأکید و ترغیب کرد و در مقابل قتل یکی از سه نفر که جبیر پیشنهاد داده بود، جایزه بزرگی را بر وی وعده داد. پاسخ وحشی به هند همان بود که به جبیر داده بود ولی در قتل حمزه او را امیدوار ساخت و لذا در طول راه هر وقت وحشی و هند به همدیگر می‌رسیدند هند او را با این جمله خطاب می‌کرد و بر تصمیمش تشویق می‌نمود:

«وَیهاً یا ابا دستمهٔ اشْفِ وَ اسْتَشْفِ»؛ (۳)

«به هوش باش ای ابا دستمه (کنیه وحشی است) تا دل ما را آرام و خودت را آزاد کنی.»

از وحشی بشنویم:

بر اساس نقل مورّخان، وحشی خود گفته است که: در اثر این تشویق‌ها، به همراه مشرکان وارد منطقه احد گردید و مترصد بود تا به آزادی خویش و به وصال هند و جوایز او نایل گردد. او که در «حربه» (۴) اندازی فن آور بود و در اصابت هدف کمتر خطا می‌کرد، می‌گوید:

در اوج درگیری جنگ، برای دست‌رسی به حمزه وارد میدان شدم و در پی فرصت مناسب لحظه شماری می‌کردم و در

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۴۳؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۱؛ الروض الأنف، ج ۳، ص ۱۳۸؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۸۳

۲- مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۱۷۸. در معرفی نقش هند و ابوسفیان و وحشی در جنگ احد، مطالبی‌خواهیم آورد.

۳- طبری، ج ۲، ص ۳۶۸؛ کامل، ج ۲، ص ۱۰۳؛ البرایهٔ و النهایه، ج ۳، ص ۱۱.

۴- حربه به فارسی زوبان و آن نیزه کوتاهی است که از چند قدمی به سوی دشمن انداخته می‌شود.

ص: ۳۹

پشت هر درخت و قطعه سنگی مخفی می‌شدم تا بلکه در تیر رس من قرار گیرد؛ «... اسْتَتِرُ مِنْهُ بِشَجَرهٔ اوْ بِحَجر لِیَدنُو مِنّی ...».

در این هنگام حمزه در میدان ظاهر گردید که با هر کس رو به رو می‌شد یا او را فراری می‌داد و یا با ضربتی از کار می‌انداخت. حمزه در میدان با دو علامت شناخته می‌شد؛ یکی آن که با دو دست و با دو شمشیر می‌جنگید و دیگر این که پَرِ شتر مرغی به کلاه خود نصب می‌کرد.

وحشی می‌گوید: در این میان «سباع بن عبدالعزی» از سران سپاه شرک به مصاف حمزه درآمد و حمزه فریاد می‌زد: «هَلمَّ الیَّ یا ابنَ مُقَطّقَهِ البُظور»، «ای پسر زن پست، به سوی من آی»، آنگاه به وی حمله نمود. در این درگیری و جنگ و گریز بود که به کمین‌گاه من نزدیک شد، او که مانند شیر ژیان به کسی مجال تحرک نمی‌داد، در موقعیت مناسبی در مقابل من قرار گرفت و من به «حربه» ام تکان سختی وارد کردم و به سوی حمزه انداختم حربه به زیر شکم (۱) حمزه اصابت کرد و از پشتش سر درآورد! او هم به من هجوم آورد ولی توانش را از دست داده بود و در چند قدمی من بر زمین افتاد. و این در وضعیتی بود که در اثر درگیری شدید، هیچ یک از مسلمانان متوجه جریان نبودند و لذا من در گوشه‌ای صبر کردم و مطمئن شدم که حمزه دیگر زنده نیست. به سویش برگشتم و حربه را برگرفتم و مژده قتل او را که هدفی جز آن نداشتم، بر لشکریان رسانیدم. (۲) در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که حربه وحشی به زیر گلوی حمزه اصابت کرد و چون بر زمین افتاد، دشمن از هر طرف بدو حمله آورد و با ضربه‌های متعدد و کاری و به صورت قتل صبر او را به شهادت رساندند. در اینجا بود که وحشی سینه آن حضرت را شکافت و کبدش را برای گرفتن جایزه نزد هند برد، هند کبد را در دهان گذاشت و خواست آن را بجود و ببلعد ولی کبد در دهانش مانند قطعه استخوانی شد و آن را بیرون انداخت. (۳) پیکر حمزه پس از شهادت

پس از شهادت حضرت حمزه تا دفن آن حضرت، چند حادثه نسبت به پیکر پاکش رخ داد که به نقل آنها می‌پردازیم:

۱- در بعضی از متون «فَاصابت لِیَّتَهُ» و در بعضی دیگر «فَاصابت ثنّیته» ضبط شده است که اوّلی به معنای زیر شکم و دوّمی به معنای زیر گلو است.

۲- تاریخ ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۰۸

۳- ارشاد مفید، ص ۹۲

ص: ۴۰

۱- هند و پیکر حمزه علیه السلام

اولین حادثه پس از شهادت حضرت حمزه، مثله شدن پیکر آن حضرت به وسیله هند بود.

طبری در این باره می‌گوید: پس از شهادت حمزهٔ بن عبدالمطّلب و خاموش شدن شعله جنگ، هند همراه دیگر زنان قریش، به سوی میدان جنگ هجوم بردند و به مُثله کردن اعضای یاران پیامبر پرداختند؛ یکی از آنها هند بود که خود را به پیکر حمزه رسانید و آن را قطعه قطعه کرد. و گوش و بینی و سایر اعضایش را برید و از آنها برای خود خلخال و گردن بند ساخت و زیور آلات خود را به وحشی بخشید و هم او سینه حمزه را شکافت و کبدش را درآورد و خواست آن را ببلعد که نتوانست (۱).

در تفسیر قمی آمده است: «فَجائَتْ الَیهِ هِند فَقَطَعَتْ مَذاکِیره! وَ قَطَعَتْ اذُنَیه وَ قَطَعَت یَدیه وَ رِجْلَیه» (۲)؛ «هند آنگاه که در کنار پیکر حمزه قرار گرفت، تمام اعضای او! و دست و پایش را قطع کرد.»

طبری می‌نویسد: هند پس از انجام این جنایت بر بالای سنگ بزرگی رفت و آنان را مورد خطاب قرار داد و اشعار معروف خود را با صدای بلند خواند.

اشعار هند، که بیشتر مورّخان آن را نقل کرده‌اند چنین است:

نَحنُ جَزیناکُم بِیوم بَدرٍ وَالحَربُ بَعدَ الحَرب ذات سعْرٍ

ما کان عَن عُتْبَهَٔ لی مِن صَبرٍ وَلا اخی وَ عَمِّهِ وَبَکْری

شَفَیتُ نَفْسی وَقَضَیتُ نَذْری شَفیت وَحشی غَلیل صَدری

فَشُکر وَحشیّ عَلَیَّ عُمری حتّی تَرم اعْظمی فی قبری (۳)

«این کشتار، پاداش ما بود بر شما از جنگ بدر؛ زیرا جنگ پس از جنگ است که ارزش دارد.» «در مصیبت عتبه و برادرم و عمویم و بکر صبرم به آخر رسیده بود.»

«واینک شفا یافتم و نذرم را ادا کردم؛ وحشی! تو بودی که بر عهد خود با من وفا کردی و غم را از سینه‌ام زدودی.»

«بر من است که تا زنده‌ام شکرگزار او باشم بلکه تا پوسیدن استخوان هایم در درون قبرم سپاسگزارش گردم.»

ابن اسحاق می‌گوید: از جمله اشعاری که هند پس از مثله کردن پیکر حمزه می‌خواند، این بود:

۱- طبری، ج ۲، ص ۳۸۵؛ کامل، ج ۲، ص ۱۱۱؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۶

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷

۳- الروض الأُنُف، ج ۳، ص ۱۶۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۷

ص: ۴۱

شَفَیتُ مِنْ حَمْزَةَ نَفسی بأُحُد حَتّی بَصَرتُ بَطْنَهُ عَنْ الکَبِد

اذْهَبَ عَنّی ذاکَ ماکنتُ اجِدُ مِن لَذعهٔ الْحُزْنِ الشَّدِید الْمُعْتَمد

«من از کینه‌ای که از حمزه در دل داشتم، در احد تشفی یافتم، آنگاه که شکم او را تا کبد شکافتم.»

«این عمل ناراحتی مرا از میان برد که مدام به صورت اندوه شدید بر من فرود می‌آمد.» (۱).

۲- ابوسفیان و پیکر حمزه علیه السلام

ابن اسحاق می‌نویسد: پس از مثله شدن حمزه «حُلَیس بن زبان»، از سران سپاه شرک، که دید که ابوسفیان با نوک نیزه به گونه آن حضرت فشار می‌دهد و می‌گوید: «ذق یا عقق (۲)»؛ «بچش ای کسی که بر بت‌های عماق شدی!» حُلیس گفت: عجب کار شرم آوری! کسی که خود را رییس قومش می‌داند، با پسر عمویش که تکه گوشتی بیش نیست، با چه خشونت و تحقیر برخورد می‌کند!

ابوسفیان گفت: «وَیحَک اکتمها عَنّی فَانَّها کانَتْ زلَّةً»؛ «لغزشی بود روی داد، فاش نکن!» (۳) ۳- رسول خدا و پیکر حمزه

بنا به نقل بعضی از مورّخان، رسول خدا صلی الله علیه و آله با این که مجروح بود و حالی به شدت آزرده داشت، در جستجوی پیکر حضرت حمزه برآمد.

ابن اسحاق می گوید: «وَخَرَجَ رَسولُ اللَّه فیما بَلَغَنی یَلْتَمِسُ حمزهٔ بن عبدالمطّلب فَوَجَدَهُ ببطن الوادی قَدْ یقرّ بطنه» (۴).

در تفسیر قمی آمده است: پس از فروکش کردن شعله جنگ، رسول خدا به یارانش فرمود: آیا در میان شما کسی هست که از عمویم حمزه خبری بیاورد؟! «حدث بن امیه» عرض کرد: من محلی را که او افتاده است می‌شناسم و خود را به کنار پیکر حمزه علیه السلام رسانید اما چون او را با وضع فجیع و دلخراش دید، نتوانست خبر را به رسول خدا برساند و چون دیر کرد پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «یا عَلِی اطْلُب عَمّک»؛ «ای علی، به سراغ عمویت برو» آن حضرت نیز چون وضع حمزه علیه السلام را مشاهده کرد، به خود اجازه نداد که رسول خدا را آگاه سازد و لذا خود پیامبر با چند تن از صحابه حرکت کرد و چون پیکر پاره پاره و مثله شده عمویش را دید گریه کرد و فرمود:

۱- الروض الانف، ج ۳، ص ۱۰۷

۲- عقق اضم اول و فتح ثانی از عماق گرفته شده و صیغه مبالغه است مانند فسق.

۳- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۷؛ الروض الأُنُف، ج ۳، ص ۱۷۰

۴- البدایهٔ، ج ۳، ص ۳۹؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۸۸

ص: ۴۲

«لَنْ أصابَ بِمِثْلِکَ أبداً»؛ «برای من مصیبتی بالاتر از مصیبت تو نیست.»

و نیز فرمود: «وَ اللَّه ما وَقفتُ مَوقِفاً أغیَظ عَلَیَّ مِن هذا الْمَکان»؛ (۱)

«به خدا سوگند تا کنون چنین مصیبت سختی بر من روی نداده بود.»

در آن حال بود که فرمود: هم اینک جبرئیل نازل شد و این مژده را به من داد:

«انَّ حَمزهَ مَکْتُوب فی السَّماوات السَّبْع حَمْزَهَ بْن عَبْدالمُطَّلب اسَد اللَّه وَ اسَدُ رَسُولِه»؛ (۲)

«در آسمان‌های هفتگانه نوشته شده است که حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا است.»

و در روایت دیگر از جابر بن عبداللَّه انصاری نقل شده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله جسد عمویش را دید گریه کرد و چون دید او را مثله کرده‌اند، «شَهِق»، با صدای بلند گریست. (۳) باز روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله چون بدن مثله شده حمزه علیه السلام را دید، فرمود: «رَحِمَکَ اللَّه یا عَمّ فَقَد کُنتَ وَصُولًا لِلرَّحِم فَعُولًا بِالْخَیْرات»؛ (۴)

«ای عموی من، خدای رحمت کند که در زندگیت نسبت به ارحام خود ایفای وظیفه کردی و آنچه نیکی بود انجام دادی.»

ظاهراً منظور آن حضرت از این جمله، این است که تو در زندگی و تا آخرین نفس وظیفه خود را نسبت به رحم، که من‌هستم انجام دادی؛ «وَصُولًا لِلرَّحِم» و آنچه خیر و نیکی و فداکاری برای حفظ اسلام در مقابل کفر و الحاد بود از خود نشان دادی؛ «فَعُولًا بِالْخَیرات».

آنگاه عبای خویش را به روی پیکر حمزه انداخت و چون عبا کوتاه بود و تمام پیکر را پوشش نمی‌داد، روی پاهای او را با علف‌های بیابان پوشانید.

دو مطلب قابل بحث:

در منابع حدیثی و تاریخی از رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام مشاهده پیکر عمویش حضرت حمزه، دو مطلب نقل شده است که هر دو جای بحث و بررسی و در نهایت جای شک و تردید است.

مطلب اول این که: چون آن حضرت پیکر عمویش را با آن وضع فجیع و دلخراش دید عرض کرد: «اللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ وَ الَیکَ الْمُشْتَکی وَ أَنْتَ الْمُسْتَعان عَلی ما أری». سپس فرمود: «لَئِنْ ظَفَرتُ لأمثلنّ و لأمثلنّ»؛ «اگر بر قریش دست یابم از آنان مثله‌ها خواهم کرد!»

در بعضی نقل‌ها آمده است: «لَئِنْ

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۳؛ کامل بن اثیر، ج ۲، ص ۱۱۲؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۳۱

۲- تاریخ ابن ابی کثیر، ج ۴، ص ۴۰

۳- اسد الغابه، ج ۲، ص ۵۴

۴- همان.

ص: ۴۳

ظَفَرتُ بِقُرَیش لأمثلنّ مِنْهُم بِسَبْعِین رَجُلًا» (۱)؛ «اگر به قریش پیروز شوم، هفتصد نفر از آنان را مثله خواهم کرد.»

اینجا بود که این آیه شریف نازل گردید: وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ؛ (۲)

«اگر مجازات کردید. به همان اندازه که بر شما ضربه وارد شده است مجازات کنید و اگر صبر کنید بهتر است برای صبر کنندگان.»

بخش دوم این نقل «لَئِنْ ظَفَرتُ لأمثلنّ ...» و نزول آیه وَإِنْ عَاقَبْتُمْ ... از جهاتی مورد سؤال است؛ زیرا اولًا: گفتار آن بزرگوار، با عمل آن حضرت منافات دارد، بدین جهت که در همان حال که پیامبر در کنار پیکر عمویش قرار گرفته بود و می‌فرمود «لئن ظفرت ...» تعداد بیست و هشت نفر از اجساد مشرکین را می‌دید که به روی خاک افتاده‌اند و اگر بنا بود از قریش کسی را مثله کند، دستور می‌داد همان اجساد را مثله می‌کردند.

و

ثانیاً: نزول آیه شریفه در جنگ احد و درباره شخص رسول خدا از نظر محققان پذیرفته نیست؛ مثلًا مرحوم قمی از قدمای مفسران می‌گوید: این آیه شریفه وَإِنْ عَاقَبْتُمْ ...، از آیات سوره نحل است و این سوره مکّی است و اگر آیه به جنگ احد و به موضوع مثله مربوط می‌شد علی القاعده باید در سوره آل عمران که بیشتر آیات مربوط به جنگ احد در این سوره آمده است، قرار می‌گرفت؛ «فَهذِهِ الآیَة فی سُورة النّحْل وَ کانَ یَجِبُ أنْ یَکُونَ فِی هذِهِ السّورَة». (۳)

علّامه طباطبایی از آیه شریفه یک مفهوم عام استفاده کرده و مخاطبان را همه مسلمانان دانسته است. این مفسّر بزرگ آیه را به طور اجمال چنین معنی می‌کند و می‌گوید: سیاق آیه شریفه، نشان‌گر آن است که مخاطب آن، همه مسلمانان است و مفهوم آیه این است که شما مسلمانان اگر در مقابل ایذاء و اذیت مشرکین خواستید مجازاتشان کنید، چون ایذاء آنها نسبت به شما، در جهت ایمان شما و در جهت مخالفت شما با خدایان آنها بود، پس مجازات شما هم باید در همین جهت و فقط بر اساس شرک و الحاد آنها باشد.

و عمل شما خالص برای خدا انجام گیرد. و هیچ شائبه دیگری بر آن راه نیابد. (۴) بطوری‌که ملاحظه می‌کنید از نظر مرحوم علامه، آیه شریفه دارای جنبه عمومی است و به موضوع مثله ارتباطی

۱- تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۴۱؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۴۰

۲- نحل: ۱۲۶

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۲۳

۴- المیزان، ج ۱۲، ص ۴۰۲

ص: ۴۴

ندارد و اگر مربوط به مثله هم باشد، باز هم جنبه عمومی دارد و مخاطب آن، همه مسلمانان حاضر در جنگ است نه شخص رسول خدا. و بعضی شواهد تاریخی هم آن را تأیید می‌کند؛ از جمله در سیره حلبیه آمده است که «ابوقتاده» یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله با مشاهده مثله شدن حضرت حمزه تصمیم گرفت اجساد مشرکان را مثله نماید و رسول خدا صلی الله علیه و آله شخصاً از این عمل نهی کرد. (۱) و در بعضی منابع آمده است که وقتی اصحاب رسول خدا حزن شدید آن حضرت را نسبت به عمویش مشاهده کردند، گفتند: «به خدا سوگند اگر روزی بر قریش پیروز شویم از آنان چنان مثله خواهیم کرد که در تاریخ عرب سابقه نداشته باشد؛ «لَئِنْ اظْفَرَنا اللّهُ بِهِم یَوماً مِنَ الدّهر نمثّلنّ بهم مُثلهً لم یُمثّلها أحد مِنَ‌العرب» (۲)

و این نقل نیز مؤید عمومی بودن آیه شریفه است که آیه در واقع پاسخی است بر این نوع افکار قومی و تعصب قبیله‌ای.

مطلب دوم اینست که: نقل می‌کند رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشاهده بدن مثله شده عمویش فرمود:

«لَولا انْ تَحْزَنَ صَفیّهٔ وَ یَکُون سُنَّهٔ مِن بَعدیلَتَرَکْتُهُ حَتّی یَکون فی بطون السباع و حواصل الطیر» و به نقل دیگر:

«لَتَرَکْتُهُ حَتّی یُحشَر مِن بطون الطیر و السباع». (۳) «اگر نبود حزن و اندوه صفیه و اگر نبود این که در میان مسلمانان سنت عملی باشد، پیکر حمزه را دفن نمی‌کردم تا در شکم وحوش و طیور قرار گیرد یا از شکم وحوش و طیور محشور شود.»

و این گفتار رسول خدا نیز جای تردید است و صحّت آن مورد بحث قرار گرفته؛ زیرا:

اولًا: گذاشتن پیکر شهیدی در روی خاک‌های گرم و در مقابل آفتاب سوزان و قرار دادن آن در معرض هجوم طیور و درندگان، با تدبیر و حکمت رسول خدا سازگار نیست؛ زیرا این عمل نه تنها انتقام گرفتن از دشمن و ادای حق آن شهید بزرگوار نیست بلکه با توجه به این که طبق دستور اسلام و سنت رسول خدا، تجلیل و تکریم میت هر مسلمان و پیکر هر شهید در دفن او است، این عمل نسبت به حمزه علیه السلام نوعی وهن و تحقیر هم تلقی می‌گردد.

وثانیاً: اخلاق کریمه رسول خدا در

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۷

۲- الاکتفا، به نقل از تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۴۱؛ نهی ابی داود، ج ۲، ص ۱۷۴؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۸۹

۳- اسد الغابه، ج ۲، ص ۵۳؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۷۴

ص: ۴۵

جنگ بـدر، اجازه نداد اجساد مشـرکین در بیابان رها شود و لذا دسـتور داد همه آنها را در چاه بریزند و مسـتور نمایند، پس چگونه متصوّر است که شهید بزرگواری مانند حمزه سید الشهدا در مقابل وحوش و روی خاک‌های سوزان بیابان احد بماند؟!

۴- صفیه و پیکر حضرت حمزه علیه السلام

ابن اسـحاق می‌نویسـد: خواهرش صـفیه خود را به احد رسانید تا پیکر برادرش را ببیند، چون خبر به رسول خدا صـلی الله علیه و آله رسـید، به زبیر دسـتور داد که «أَلْقِهـا فأرجعهـا، لا تَری ما بِأَخیها»؛ «برو و مادرت را برگردان تا برادرش را با این وضع نبینـد.» زبیر به اسـتقبال مادرش شـتافت و گفت مادر! رسول خدا دستور می‌دهد که بر گردی، صفیه گفت: چرا برگردم؟ من شنیده‌ام که برادرم را مثله کرده‌انـد و می‌خواهم با پیکر مثله شـده‌اش دیـدار کنم ولی بـدان تحمل همه این مصائب در راه خدا سـهل است و به هر چه در این راه پیش آید راضی‌ام و از خدا پاداش و صبر می‌خواهم.

زبیر چون گفتار صفیه را به رسول خدا عرض کرد، حضرت فرمود:

«خَلِّ سَبیلَها»؛ «پس او را آزاد بگـذار!» چون چشم صـفیه به بـدن قطعه قطعه شـده برادرش افتاد، گفت: انّا للّهِ وَ انّا الَیهِ راجِعُون آنگاه درباره او دعا و استغفار کرد. (۱) ابن ابی الحدید از واقدی نقل می‌کند که چون صـفیه به احد آمد، انصار مانع شدند که نزد رسول خـدا بیاید ولی آن حضـرت فرمود «دَعُوها»؛ «مانعش نشوید.» آنگاه در نزد رسول خدا صـلی الله علیه و آله نشـست و شـروع به گریه کرد. او که گریه می‌کرد، رسول خـدا هم می‌گریست و چون صدایش به گریه بلند می‌شد رسول خدا بلند می‌گریست؛ «فجعلتها اذا بکیت یبکی رسول اللّه و اذا نشـجت ینشج رسول اللّه» فاطمه زهرا علیها السلام در کنار آنان بود و گریه می‌کرد و رسول خدا هم به هرماه او گریه می‌کرد. آنگاه فرمود:

گریه می‌کرد. آنگاه فرمود: «لَنْ اصاب بمثل حمزهٔ أبداً»، سـپس خطاب به صفیه و فاطمه زهرا علیها السلام فرمود: بشارت می‌دهم بر شما که جبرئیل، نازل گردید و به من خبر داد:

«اِنَّ حمزهٔ مکتوبٌ فی أَهْلِ السّماواتِ السَّبْع حَمزهٔ بْن عبدالمطّلب اسَدُاللّه وَ اسَدُ رَسُولِهِ» (۲)

۱- الروض الأُنُف، ج ۳، ص ۱۷۲؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۴۱؛ اسد الغابه، ج ۷، ص ۱۷۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۱۲.

۲- شرح ابن ابی الحدید، ۱۵، ص ۱۷.

ص: ۴۶

۵- گریه شدید رسول خدا به هنگام نماز بر عمویش حمزه

در ذخائر العقبی آمده است که پیامبر خدا چون در کنار پیکر حمزه برای اقامه نماز ایستاد، با صدای بلند گریست، سپس آه عمیقی کشید و خطاب به پیکر او گفت:

«یا حَمزَهْ، یا عَمّ رسول‌اللّه و اسَدُاللّه وَ اسَدُ رسوله، یا حَمزَهْ، یا فاعلَ الْخَیْرات، یا حَمْزَهْ یا کاشِفَ الکُرُبات، یا حَمْزَةَ یا ذابَّ عن وجه رَسُول اللّه».

باز هم گریه طولانی کرد، آنگاه به نماز پرداخت. (۱) ۶- هفتاد نماز بر پیکر حمزه علیه السلام

بیشتر مورّخان و محدّثان، از عبداللّه بن عباس نقل کرده‌اند بر خلاف همه شهیدان، که رسول خدا بر آنان، مانند همه مسلمانان دیگر، یک نماز می‌خواند، بر پیکر عمویش حمزه هفتاد نماز یا هفتاد و دو نماز گزارد. بدین ترتیب که: ابتدا پیکر عمویش را با یک قطعه لباس سفید پوشاند، سپس با هفت تکبیر بر وی نماز خواند. پس از آن هر یک از شهدا را آوردند که بر وی نماز بخواند، در کنار پیکر حمزه قرار داد و به هر دو نماز خواند و سرانجام بر پیکر عمویش هفتاد و دو نماز گزارد. (۲) ۷- دفن حضرت حمزه با کفن.

آنچه مسلّم است، این است که: بر پیکر شهدا که در جبهه و میدان جنگ به شهادت می‌رسند، نه غسل می‌کنند و نه کفن، بلکه با همان پیکر و لباس خون آلود به خاک می‌سپارند. عمل رسول خدا درباره شهدای احد هم، چنین بوده است.

در منابع حدیثی، از جمله در سنن ابی داود آمده است که در جنگ احد رسول‌خدا دستور سلاح را از پیکر شهدا برگیرند و با لباس خون‌آلودشان دفن کنند. (۳) کلینی رحمه الله از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «چون مشرکان لباس از تن حمزه برگرفته بودند و پیکرش برهنه بود، رسول خدا دستور داد بر عمویش کفن بپوشانند و لذا او را در میان نمدی قرار دادند و دفن کردند رحمه الله «إنَّ رَسول اللّه صلی الله علیه و آله صَلّی عَلی حَمزهْ و کَفَّنَهُ لِأَنَّهُ کانَ جُرِّد» (۴)

دفن حضرت حمزه

به هنگام دفن شهدا، پیکر چند تن از آنان برای دفن شدن به مدینه منتقل گردید، چون این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- ذخائر العُقبی، ص ۱۸۱

۲- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۰؛ الروض الأُنُف، ج ۳، ص ۱۷؛ سنن أبی داود، ج ۲، ص ۱۷۴

۳- سنن ابی داود، ج ۳، ص ۲۷۴

۴- فروع کافی، ج ۱، ص ۵۸

ص: ۴۷

رسید، از این عمل منع کرد و فرمود:

«ادفُنوهُم حَیثُ صُرِعُوا»؛ «در همانجا که به شهادت رسیده‌اند، دفن کنید.» و چون دستور پیامبر به مدینه رسید و جنازه «شماس مخزومی) هنوز دفن نشده بود، او را به احُد برگرداندند و در همانجا به خاک سپردند. (۱) رسول خدا در بالای سر هر یک از شهدا قرار می‌گرفت، جمله‌ای در مقام ارجمند شهادت و رتبه و درجه شهدا در قیامت بیان می‌کرد؛ از جمله این که می‌فرمود:

«أَنَا شَهیدٌ عَلی هؤُلاء أَنَّهُ ما مِن جَریحٍ یُجْرَحُ فی‌اللّه إِلّا وَ اللّهُ یَبعَثُهُ یَومَ القِیامَهٔ و جُرحه یَدمی اللَّونُ لَونُ دَمٍ وَ الرِّیحُ ریحُ مِسکٍ».

آنگاه می‌فرمود:

«انْظُرُوا أَکثر هؤُلاء جمعاً لِلقرآن فَاجْعَلُوه أَمام اصحابه فی الْقَبر». (۲)

«من شهادت می‌دهم که کسی در راه خدا مجروح نمی‌شود مگر اینکه خداوند در روز قیامت او را در حالی محشور می‌کند که از جراحت او خون جاری است، رنگ آن رنگ خون و بویش بوی مشک است».

سپس فرمود: هر یک از این شهدا بیشتر قرآن بلد است، در داخل قبر، پیش روی همقبرش قرار دهید.

حمزه به تنهایی در یک قبر

در منابع حدیثی آمده است: در جنگ احُد انصار نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: یا رسول اللّه، بدنها خسته و مجروح و قبر کندن بر تک تک شهدا طاقت فرسا است، فرمود:

«إِحفِرُوا وَ أَوسِعُوا وَ اجْعَلُوا الَّرجُلَین فی القَبْرِ الواحد».

«قبر را وسیع‌تر حفر کنید و هر دو نفر را در یک قبر به خاک بسپارید.»

پرسیدند: «أَیُّهُم یُقَدَّم»؛ «کدام را در سمت قبله قرار دهیم؟» فرمود: «اکْثَرُهُم قرآناً»؛ «آنکه بیشتر قرآن بلد است». و بدین گونه، دو نفر و گاهی سه نفر در یک قبر دفن می‌شدند. (۳) از جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد خارجهٔ بن زید با سعد بن ربیع و نعمان ابن مالک با عبده در یک قبر دفن شدند و همچنین عمرو بن جموح و عبداللّه بن عمرو بن حرام که‌با هم‌دوست صمیمی بودند، در یک قبر دفن گردیدند. (۴) ولی

۱- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۴۲ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۸۰

۲- فروع کافی، ج ۱، ص ۵۸

۳- سنن ابی داوود ج ۲، ص ۱۷۴؛ ابن کثیر ج ۴، ص ۴۲؛ ابن اثیر ج ۲، ص ۱۱۳

۴- طبقات واقدی ج ۲، ص ۳۱

ص: ۴۸

حمزه به تنهایی و مستقلًا در یک قبر دفن گردید و در دفن او چند نفر شرکت نمودند؛ از جمله امیر مؤمنان علیه السلام و ابوبکر و عمر و زبیر داخل قبر شدند و این در حالی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله با حالت تأثر در کنار قبر نشسته بود و بر خاکسپاری او نظارت می‌فرمود (۱) تشکیل مجلس عزا

رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه صحابه، پس از دفن شهدا، با استقبال زنان بیوه و کودکان یتیم وارد مدینه گردید. در صفحات گذشته به بعضی از جریانات که به هنگام مراجعت آنان واقع شده است اشاره کردیم ولی شاید جالب‌ترین این حوادث و حساس‌ترین این صحنه‌ها که در مدینه به وقوع پیوست تشکیل مجلس عزا برای حمزه سید الشهدا باشد.

ابن هشام از ابن اسحاق چنین نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از کنار خانه‌های قبیله «بنی عبدا الأشهل» و بنی ظفر عبور می‌کرد، صدای بانوان این دو قبیله را که بر شهدای خود می‌گریستند شنید به آن حضرت رقّت دست داد و گریست و اشکش جاری گردید و فرمود: «لکِنْ حَمْزَةَ لا بَواکِیَ لَهُ»؛ «ولی حمزه گریه کننده‌ای ندارد» چون این سخن پیامبر را به سعدبن معاذ و اسَید بن حُضَیر نقل کردند، به بانوان این دو قبیله دستور دادند لباس عزا به تن کنید و در کنار بیت رسول خدا بر عموی آن بزرگوار گریه و عزاداری کنید؛ «امَرا نسائَهُم ان یَتَحزَّمن ثُمّ یذهبنّ فیبکینّ عَلی عَمّ رَسُول اللَّه صلی الله علیه و آله». (۲)

ابن اسحاق اضافه می کند که چون صدای گریه این بانوان از کنار مسجد «و مجلس عزا» به گوش رسول خدا رسید، از منزل خود حرکت کرد و به میان آنها رفت و چنین فرمود: خدا بر شما رحمت کند که با وجود خویش مرا یاری و مواسات نمودید به خانه‌های خود برگردید و «ارجعنَ یَرْحَمَکنَّ اللَّه فَقد آسیتنّ بأنفسکنّ»

واقدی‌متوفای ۲۰۷ پس‌از نقل همان مطالب می‌گوید: بر اساس همان مراسم رسم زنان مدینه، تا امروز چنین است که اگر یکی از عزایزانشان از دنیا برود اول بر حمزه گریه و عزاداری می‌کند سپس بر عزیز از دست رفته خود «فَهُنَّ الَی الْیَوم اذا ماتَ الْمَیّت مِن الأنصار بَدَأ النّساء فَبَکَینَ عَلی حَمزة ثُمَّ بَکَینَ عَلی مَیِّتِهِنَّ» (۳)

۱- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۱۳

۲- سیره ابن هشام ج ۳، صص ۴۲- ۴۳؛ ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۷؛ تاریخ الخمیس ج ۱، ص ۴۴۴؛ طبری ج ۳، ص ۳۹۲

۳- طبقات واقدی ج ۲، ص ۳۱

ص: ۴۹

رسول خدا چرا اندوهگین بود؟!

از آنچه ملاحظه کردید، معلوم شد که رسول خدا در شهادت عمویش به شدت متأثر و اندوهگین بود و لذا چون پیکر او را دید با صدای بلند گریست و فرمود: «لَنْ اصاب بِمِثلك أَبَداً» و به همراه عمه‌اش صفیه و دخترش فاطمه نیز گریست. دوست داشت بانوان هم بر وی گریه کنند و از گریه کنندگان تقدیر و آنها را دعا نمود و به هنگام اقامه نماز بر پیکر او، گریه ممتد و زمزمه و در دل داشت.

پر واضح است که این حزن و اندوه شدید رسول خدا، نبود مگر به جهت فداکاری و ثبات قدم حمزه و این گریه نبود مگر به جهت تلاش و جانفشانی عموی رسول خدا در اعلالی کلمه حق، همانگونه که فرمود: «كُنْتَ فَعُولًا بِالْخَيرات».

در واقع اندوه رسول خدا اندوه بر مصیبتی بود که از فقدان یک مجاهد مخلص و مدافع شجاع بر اسلام وارد شده بود؛ زیرا رسول خدا نه در اثر عواطف شخصی و به انگیزه علاقه قومی بر کسی محزون می‌گرید و نه کسی را با این انگیزه‌ها به گریه تشویق می‌نمود بلکه علاقه و دوستی او برای خدا و دوری و انزجارش هم برای خدا بود.

آری، معیار اندوه رسول خدا بر حمزه، بر ارتباط حمزه با خدا بر می‌گردد و حزن پیامبر بر وی به مقیاس خسارت فقدان او نسبت به اسلام بود و گرنه همانگونه که حمزه عموی پیامبر است، ابولهب نیز عموی پیامبر بود ولی هیچ عداوت و دشمنی مانند عداوت و دشمنی ابولهب نسبت به رسول خدا و هیچ ایذاء و اذیّتی مانند اذیت او نسبت به آن حضرت نبود و به همین نسبت انزجار رسول خدا از وی و در مقابل این دوری و انزجار متقابل عنایت و علاقه رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌بینیم نسبت به سلمان، که می‌فرمود: نگویید سلمان فارسی، بگویید سلمان محمدی تا آنجا که درباره او فرمود: «سَلْمانُ مِنّا اهْل الْبیت».

شاعر می‌گوید:

کانت مودّهٔ سلمان لهم رحماً ولم یکن بین نوح و ابنه رحم (۱)

همان گونه که عملکرد هند و

۱- «محبت و دوستی سلمان موجب قرابت او با اهل بیت گردید ولی در میان نوح و فرزندش قرابتی نبود.»

ص: ۵۰

ابوسفیان با پیکر آن شهید عزیز و اهانت ابوسفیان بر قبر شریفش در دوران خلافت عثمان و تصمیم معاویه بر محو اثر قبر او پس از گذشت بیش از چهل سال از جنگ احد (۱) همه اینها دلیل محکم بر نقش مؤثر آن بزرگوار در اعلای کلمه حق و در هم کوبیدن شرک و الحاد بود.

پی‌نوشتها:

۱- در بخشهای آینده این دو موضوع را ملاحظه خواهید فرمود.

ص: ۵۱

ص: ۵۲

یادآوری:

در شماره پیشین، در مقاله «حضرت حمزه علیه السلام در جنگ احُد» راجع به طول و عرض کوه احد مطلبی نقل شده بود که مورد نقد برخی از خوانندگان محترم قرار گرفت، بدین‌وسیله ضمن تشکر از این عزیزان، اندازه صحیح و درست آن که در کتاب «دراسات فی خدمهٔ المدینهٔ النبویّهٔ- (۱) احد» آمده به شرح ذیل اصلاح می گردد:

«... طول سلسله جبال احد هشت کیلومتر و عرض آن در سمت شرق دو کیلومتر و در سمت غرب بیش از سه کیلومتر است.»

فصلنامه «میقات حج»

ص: ۵۳

حج گزاری ایرانیان در دوره قاجار

(۱۲۱۰- ۱۳۴۴ ق)

رسول جعفریان

مقدمه

در فقه اسلامی، انجامِ عملِ حج برای هر مسلمان- که توان مالی و جِسمی انجام آن را داشته باشد- یک بار در عمر واجب است. حج، در دو بخش انجام می‌شود:

۱- حاجی تا پیش از فرا رسیدن روز نهم ماه ذی‌حجه، در طول ماه ذی قعده و ذی حجه، باید «عمره تمتع» انجام دهد و از مکه خارج نشود تا نوبت بخش دوم اعمال برسد. ۲- از روز نهم ذی حجه؛ یعنی روز عَرَفه بخش دوّم آغاز می‌شود؛ یعنی حاجی، عصر روز عرفه- از ظهر تا غروب- را در عرفات می‌ماند یا به اصطلاح «وقوف» می‌کند. بخشی از شب دهم را در مشعرالحرام توقف کرده و از صبح روز دهمِ ذی حجه که عید قربان است، تا روز دوازدهم، در صحرای منا می‌ماند، یا به اصطلاح دو شب را در آنجا «بیتوته» می‌کند. در این سه روز، رَمْی جَمَرات و قربانی می‌کند و سر خود را می‌تراشد یا کوتاه می‌کند. در این بین یا بعد از روز دوازدهم، به مکه بر می‌گردد و اعمال باقی مانده خود را شامل طواف، نماز طواف، سعی صفا و مروه و طواف نساء تمام می‌کند و بدین‌سان، بخش دوم نیز که «حج تمتّع» است پایان می‌یابد.

درست است که انجام حج، در عمر یک مرتبه واجب می‌شود؛ اما هر شخصی می‌تواند حج مستحبی نیز به جا آورد که

ص: ۵۴

همان اعمال پیشگفته را انجام می‌دهد.

همچنین می‌تواند به نیابت از افرادی که حج بر آنان واجب بوده و انجام نداده‌اند، به حج مشرّف شود.

زائران خانه خدا در هر سفر، بیشتر کسانی هستند که برای انجام «حجّ تمتع» عازم می‌شوند.

زائران، پیش یا پس از اعمال حج، مدینه را هم زیارت می‌کنند. این زیارت گرچه واجب نیست و ربطی به اعمال حج ندارد، اما تقریباً در هیچ موردی ترک نمی‌شود.

گفتنی است در اعمال حج، هیچ تفاوتی میان مذاهب اسلامی وجود ندارد و به جز در برخی از احکام فرعی، تمام مذاهب اسلامی به طور مشترک و در زمان تعیین شده، این اعمال را برگزار می‌کنند.

به همین دلیل، انجام این فریضه برای ایرانیان نیز که از همان قرون نخست ظهور اسلام، آن را پذیرفتند، امری رایج بوده و انجام این سفر در فرهنگ دینی آنان، به‌طور طبیعی نهادینه شده است.

روزگاری که ایرانیان بر مذهب سنت بودند و زمانی که به مذهب تشیّع در آمدند و در همه ادوار، برای انجام این فریضه، راه طولانی این سفر را طی کرده و اعمال حج را انجام می‌داده‌اند.

درست است که سفر حج، سفری شیرین و پرجاذبه بوده و هست، لیکن با این حال، به دلیل دشواری‌های فراوانش، پر ماجرا و خاطره‌ساز بوده و خاطرات تلخ و شیرینش، برای همه نسل ها جالب توجه و خواندنی است. در هر زمان، نسل جدیدی که اراده و عزمِ سفر حج داشت، نیازمند تجربه‌های پیشینیان و پیرمردان بود و از این جهت، نوعی حافظه تاریخی مداوم از این سفر، در ذهنیّت جامعه اسلامی پایدار مانده است.

دشواری‌های سفر حج، بیشتر در طی مسیر سفر بوده است. این مشکلات، افزون بر مشکلات طبیعی و جغرافیایی، ناشی از آزار و اذیت ساکنان اعرابی مسیر بوده است. به علاوه، رویارویی زائران عجم شیعه با حجاج سنّی و ساکنان عرب آن نواحی هم دشواری‌هایی را پدید می‌آورده است. این دشواری‌ها، گاه چنان تصویر سختی از این سفر به دست می‌داد که به‌طور عادی، به ویژه در برخی سال ها ودوره‌ها، انجام آن کاری معقول نمی‌نمود.

در برابر، شیرینیِ انجام فریضه حج و حضور در مسجدالحرام و مسجدالنبی

ص: ۵۵

وعرفات و مشعر و مِنا و همچنین زیارت قبور امامان علیهم السلام چنان بر مذاق حاجیان خوش می‌آمد که بدون تردید، اگر این دشواری‌ها نبود، بسیاری از آنان نه یک بار که بارها به این سفر می‌رفتند؛ چنان که برخی با وجود این مشکلات، چنین می‌کردند. این شیرینی برای یک مسلمان معتقد کاملًا قابل درک است.

روحیه زائران در زمان انجام اعمال، آنگونه که در خاطراتشان منعکس شده، نشانگر عمق لذّتی است که یک زائر در آن زمان تجربه می‌کرده است. زائر در آن لحظات، به طور معمول، نوعی تجربه عرفانی را در خود مشاهده و احساس می‌کرد؛ تجربه‌ای که نمودی از آن را می‌توان در مطالبی که در برخی از سفرنامه‌ها آمده، مشاهده کرد.

زائری که راه سفر را در میان خار مغیلان می‌پیمود، با دیدنِ کعبه، آنچنان احساس شادی و لذّت می‌کرد که «خار مغیلان» را «گل نسرین» به حساب می‌آورد:

یا رب این کعبه مقصود تماشاگه کیست که مغیلان طریقش گل نسرین من است (۱)

زائری‌که بیست و چهار ساعت، پیوسته با کجاوه راه پیموده و به منزل رسیده است، باید به استراحت بپردازد، لیکن «براق عشق، بند و رَسَن را پاره کرده، شعله آتش شوق قوّت گرفته» همان وقت به سمت حرم حرکت می‌کند. (۲) فرهاد میرزا نیز که اسیر این خار مغیلان شده، یاد شعر «حافظ» افتاده که گفته است:

در بیابان چون به یاد کعبه خواهی زد قدم سرزنش‌ها گر کند خارمغیلان غم مخور (۳)

فراهانی هم پس از انجام اعمال حج، این شعر را سروده است:

در طی ره عشق اگر رنج کشیدیم المنّةُ للّهِ که به مقصود رسیدیم (۴)

زائر دیگری که با نگاه به کعبه، آتش شوق و اشتیاق از وجودش شعله‌ور شده و البته مشکلات راه را نیز پس از چندین ماه پشت سر گذاشته، می‌گوید:

چو خوش بُد کعبه گر رفتن نمی‌داشت چو رفتن داشت برگشتن نمی‌داشت (۵)

همین زائر وقتی به چند فرسنگی مدینه می‌رسد، از حرکت کاروان چنین یاد می‌کند:

۱- میرزا علی اصفهانی، ص ۲۰۹

۲- میرزا علی اصفهانی، ص ۲۱۴.

۳- فرهاد میرزا، ص ۱۶۲.

۴- فراهانی، ص ۱۸۵.

۵- سفرنامه منظوم حج، ص ۸۲.

ص: ۵۶

پس آنگه با وقار و با سکینه روان گشتند تا شهر مدینه

دو فرسخ همچو صرصر می‌دویدند نه با پا بلکه با سر می‌دویدند! (۱)

همانگونه که پیشتر گفتم همه خاطرات حج شیرین نبوده است. یک زائر در طول مسیر و در دورانی که روزگار را در این دو شهر سپری می‌کرد، با مسائل گوناگونی درگیر می‌شد. این مسائل در دوره‌های مختلف، از جهاتی به یکدیگر شباهت داشته و به تناسبِ عوض شدن اوضاع واحوال، نوعی دگرگونی در آنها پدید می‌آمد. می‌توان تصوّر کرد که در دوره قاجاریه، به ویژه نیمه دوّم آن، که اطلاعات ما از آن بیشتر است، حجّاج ایرانی وضعیت مشابهی را پشت سر نهاده‌اند؛ ما چگونگی این مشکلات را طی عناوین خاصی، به بررسی خواهیم گذاشت.

منابع

برای شناخت آیین حج‌گزاری ایرانیان در دوره قاجاری (۱۲۱۰- ۱۳۴۳ قمری) مهم‌ترین منبع، سفرنامه‌های حجّی است که در این دوره توسط درباریان، دبیران و عالمان نوشته شده است. تعداد این سفرنامه‌ها بالغ بر سی عنوان است که بیش از نیمی از آنها به چاپ رسیده و در دسترس عموم است.

گفتنی است در میان دهها سفرنامه‌ای که در دوره قاجاری در گزارش سفر حج نوشته شده، تنها چند نمونه به طور عمومی شناخته شده است که از آن جمله می‌توان به «سفرنامه فرهاد میرزا» (۱۲۹۲) و «سفرنامه نایب الصدر شیرازی» (۱۳۰۵) اشاره کرد. با اعتراف به این که این دو نمونه سفرنامه، حاوی آگاهی‌های ارجمندی از سفر حج بوده و مطالب خواندنی فراوان دیگری در آنها آمده است. باید گفت، سایر سفرنامه‌های این دوره، هر یک به فراخور دانش و حال و هوای مؤلف، مشتمل بر مطالب ارزشمندی از این سفر؛ اعم از آگاهی‌های دینی، تاریخی و اجتماعی است.

بدیهی است به یُمْن این سفرنامه‌هاست که ما امروزه می‌توانیم گزارش نسبتاً جامعی از حج‌گزاری ایرانیان در دوره قاجاری در اختیار داشته باشیم. این افزون بر اطلاعات جغرافیایی است که در باره شهرهای ایران و عراق و شام و نیز مکه و مدینه در این قبیل آثار

۱- سفرنامه منظوم، ص ۷۰.

ص: ۵۷

آمده و لازم است که به گونه‌ای عالمانه طبقه بندی شود تا بهتر مورد استفاده قرار گیرد.

می توان گفت در دوره قاجاری، به ویژه ازسال ۱۲۶۰ هجری به‌این سو، سفرنامه نویسی یا به اصطلاح آن روزگار «روزنامه سفر» به طور جدّی در دستور کار فرهیختگان عصر قاجاری که عشق به تألیف و نگارش داشتند، قرار گرفته است. این حرکت، به پیروی از آثار مشابهی بوده است که برخی از غربیان، از قرن چهاردهم میلادی به این سو، تحت عنوان «سفرنامه» نوشته و به مرور در هند و ایران در دسترس ایرانیان قرار گرفته است. برخی از این سفرنامه‌ها که به نوعی به ایران مربوط می‌شد، سخت مورد علاقه درباری‌های ایران قرار داشت. (۱) آگاهیم که سفرنامه‌های اروپایی در دوره صفوی، در باره ایران و هند و به طور کلّی، آسیا تا چه اندازه گسترده بوده است. این آثار به ویژه در دوره ناصری، در اختیار درباریان ایران قرار گرفت و به همین دلیل است که نسخه‌های فراوانی از آنها در کتابخانه ملی ایران موجود می‌باشد. (۲) طبعاً این حرکت فرهنگی، به نوعی در میان چهره‌های دانشی ایران تأثیر گذاشت و ادبیات نوینی را در این زمینه پدید آورد؛ ادبیاتی که می‌توان آن را «ادبیات سفرنامه نویسی» نام نهاد.

سفرنامه‌های این دوره، برخی گزارش سفر به اروپا و هند است. (۳) برخی دیگر، گزارش سفرهای زیارتی به عَتَباتْ در عراق که کسانی مانند خود ناصرالدین شاه نیز در این زمینه تألیف دارند. (۴) برخی هم مربوط به سفرهای داخلی در ایران است که این بخش بسیار گسترده بوده و حاوی اطلاعات بسیار با ارزشی است. در این میان، سفرنامه‌های حج که گزارش سفر به حِجاز است، حجم قابل ملاحظه‌ای از نوشته‌های سفرنامه‌ایِ این دوره را تشکیل می‌دهد که شمار زیادی از آنها، منبع نوشته حاضر است.

چیزی که در باره سفرنامه‌های موجود گفتنی است، آن است که، مؤلفانِ هر یک از این سفرنامه‌ها، از منظری خاص به مسائل و رخدادها نگریسته و نکات ویژه‌ای را مورد توجه قرار داده‌اند.

انتخاب ما، تنها شامل نکاتی می‌شود که به نوعی به حج‌گزاری ایرانیان مربوط است؛ یعنی نشان دادن این که ایرانیان چگونه سفر می‌کرده‌اند، با چه مشکلاتی روبرو بوده‌اند و اصولاً چه نظامی برای

۱- برای نمونه بنگرید: افضل التواریخ، ص ۳۳۷. آقا احمد کرمانشاهی در کتاب «مرآة الأحوال» خود که‌سفرنامه او به هند و در ضمن شرح حال خود اوست، با اشاره به سفرنامه‌های انگلیسی‌ها می‌نویسد: اگر کسی [از آنان] به مُلکی رود و یا از عجایب المخلوقات چیزی ببیند، آن را و احوال آن و ملک را و آن حیوان را نویسد و صورت آن را کشد و چون به کلکته و دارالریاسه دیگر این جماعت رسد، وی را اعزاز کنند و آن کتاب را در چهاپخانه کذا برده از آن صدها نسخه چاپ کنند و به قالب نویسند ... و لهذا هر کس به هر ملکی که رفت یا به جزیره‌ای که رسید، احوال آن را به شوق آنکه علاوه بر اعزاز و اشتهار، مبلغ کلّی عاید او خواهد شد، ثبت می‌کند. مرات الأحوال، آقا احمد کرمانشاهی، قم، انصاریان، ۱۳۷۳ ج ۲، ص ۸۸۲. گزارش ما را در باره این کتاب بنگرید در: مقالات تاریخی، دفتر اول، قم، الهادی، ۱۳۷۵ صص ۹۷- ۱۴۸

۲- یکی از کارهای دارالترجمه ناصری، ترجمه همین سفرنامه‌ها بود. برای نمونه باید از ترجمه سفرنامه «اوایلسن» به ایران یاد کرد که سید عبداللّه آن را ترجمه و به ناصرالدین شاه اهدا کرده است فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی ایران، ج ۳، ص ۳۷، ۱۷۶. نمونه‌های دیگر: سفرنامه ترکستان از «پاشینو»، ترجمه داود خانف، همانجا، ج ۳، ص ۲۱۹، ۲۵۲. سفرنامه تونس، از «رباتل» و «دکتر تیران»، ترجمه علی نامه نگار، همانجا، ج ۳، ص ۲۹۱. تنها در همین مجلّد از دهها سفرنامه دیگر که برای ناصرالدین شاه ترجمه شده، نام برده است.

۳- مانند سفرنامه «مسیر طالبی فی بلاد افرنجی» از میرزا ابوطالب خان اصفهانی م ۱۲۲۱ که در فاصله‌سال های ۱۲۱۳- ۱۲۱۸ در

انگلیس و هنـد بوده و سـفرنامه خود را نوشـته است. نمونه دیگر «سـفرنامه و حیرتنامه» سـلطان الواعظین است که گزارش سـفر او به هند در سال ۱۲۲۱ است و آن را در سال ۱۲۳۱ به دستور فتحعلی شاه تدوین کرد. نمونه دیگر، «تحفهٔ العالم» از عبداللطیف شوشتری ۱۱۷۲– ۱۲۲۰ است که گزارش سـفر و زنـدگی‌اش را از سال ۱۲۰۲ تا ۱۲۱۶– که در هند بوده و همانجا درگذشـته– در آن نوشـته است.

۴– «سـفرنامه ناصـرالدین شاه به عتبات» یا «شـهریار جاده‌ها»، به کوشـش محمدرضا عباسی– پرویز بدیعی، تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲. سه نمونه دیگر: سـفرنامه ابوالحسن خان فخرالملک اردلان به عتبات، سـفر سال ۱۳۰۴ به کوشـش محمد رضا عباسی، تهران، سازمان اسـناد ملی ایران، ۱۳۷۲. سـفرنامه ادیب الملک به عتبات، به کوشـش مسعود گلزاری، تهران، دادجو، ۱۳۶۴. سفرنامه عضدالملک به عتبات، به کوشش حسن مرسلوند، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های فرهنگی، ۱۳۷۰

ص: ۵۸

اداره حج از سوی ایران و ایرانیان وجود داشته است. این قبیل آگاهی‌ها، در برخی از سفرنامه‌ها به صورت مستقیم مطرح شده است؛ در حالی که در برخی دیگر، تنها با اشاره از این قبیل مسائل یاد شده است.

این نیز گفتنی است که سفرنامه‌نویسان از کارهای یکدیگر آگاهی داشته‌اند. برای مثال امین‌الدوله می‌نویسد که چون شرح ابنیه مدینه در سفرنامه‌های دیگر مندرج است، این قبیل مطالب را در اینجا تکرار نمی‌کنم. (۱) وی به خصوص از متن چاپی سفرنامه نایب‌الصدر یاد کرده و این که وی در آنجا شرحی از ظلم قونسول ایران در جدّه را در حق زوّار یادآور شده است. (۲) همو از شخصی به نام حسام العلما نقل کرده که در حال نوشتن «احوال و سفرنامه» خودش بوده و بنا دارد به محض «ورود به استانبول طبع و نشر» کند. امین الدوله که او را بی‌سواد می‌داند، از این مسأله خشمگین شده، می‌نویسد: «مصمم شدم که دیگر روزنامه سفر را ننویسم و اگر بنویسم خیلی مختصر باشد و به دست هیچ کس نیفتد.» (۳) برخی از سفرنامه‌ها به هدف آگاه کردن حجاج از مشکلات راه و برخی به هدف ارائه گزارش به دربار بوده است.

میرزا عبدالغفار نجم‌الملک، منجم باشی ناصرالدین شاه در سفرنامه‌اش که آن را در سال ۱۳۰۶ نوشته است، تکیه‌اش روی برخورد بدی است که در عربستان با حجاج عجم شده است. وی در جایی امیر جَبَل را که سخت به حجاج صدمه می‌رساند، تهدید کرده است که «اگر اجل مهلت داد، مراتب سوء سلوک شما را در تقویم چاپی مندرج خواهد نمود و به عرض اولیای دولت خواهد رسانید.» (۴) گذشت که سفرنامه نویسی از حدود سال ۱۲۶۰ هجری به این سو جدی‌تر شده است. یکی از کهن‌ترین این سفرنامه‌ها، «سفرنامه حاج علی خان اعتماد السلطنه» است که در سال ۱۲۶۳ انجام شده و در کنار «سفرنامه محمد ولی میرزا» (در سال ۱۲۶۰) پسر عباس میرزا و سفرنامه بروجردی با عنوان «بزم غریب» (در سال ۱۲۶۱) در ردیف نخستین سفرنامه‌های حج است که در دوره قاجاری تألیف شده و ما از آنها آگاهیم. اعتماد السلطنه که به همراه مهد علیا، مادر ناصرالدین شاه و آصف الدوله به حج سفر کرده، اطلاعات تاریخی

۱- امین الدوله، ص ۲۴۸

۲- امین الدوله، ص ۲۵۵

۳- امین الدوله، ص ۲۸۱

۴- نجم الملک، ص ۱۸۴

ص: ۵۹

جالبی از حج گزاری ایرانیان و سایر مسلمانان آورده و به ویژه در باره شهرها و نیز دولت عثمانی آگاهی های تاریخی به‌دست داده است.

مشهورترین این سفرنامه‌ها، «سفرنامه فرهاد میرزا» معتمد الدوله- فرزند عباس میرزا- از سیاستمداران و عالمان خاندان قاجاری است که جدای از این اثر، آثار علمی وتاریخی دیگری هم از وی برجای مانده است. وی که اهل علم و دانش بوده، آگاهی‌های مفصلی از ابعاد مختلف حج، از فقه و تاریخ به دست داده و سفرنامه خود را غنی کرده است. وی از جمله کسانی است که در جستجوی اماکن تاریخی به هر گوشه‌ای سرزده و با توجه به اطلاعاتی که از کتابهای تاریخی معروفی مانند «خلاصهٔ الوفاء» به دست آورده، یک یک مساجد مدینه را زیارت کرده، آگاهی‌هایی در باره آنها داده و حتی نقشه‌ای هم برای حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسجد النبی کشیده است. (۱) همو با توجه به دانش وموقعیت خود، برخی از کتیبه‌های موجود مسجد را خوانده و در کتابش ثبت کرده است.

«سفرنامه حسام السلطنه»- برادر فرهاد میرزا- سیاستمدار مشهور دوره قاجاری که در سال ۱۲۹۷ انجام گرفته، به لحاظ شرحی که در باره اماکن تاریخی دارد و در باره بسیاری از آنها به طور مستقل مطالبی آورده، قابل توجه است.

این قبیل مطالب از کتاب‌هایی که همراه وی بوده و یا بعداً برای تکمیل سفرنامه از آنها استفاده کرده، بر متن افزوده شده است.

در میان سفرنامه‌های موجود، «سفرنامه فراهانی» که در سال ۱۳۰۲ انجام شده، اطلاعات بسیار جالبی از حج‌گزاری ایرانی‌ها و حتی غیر ایرانی‌ها دارد و از این جهت واقعا ممتاز است.

وی به تفصیل در باره حجاج کشورهای مختلف و چگونگی آمدن آنها وحتی مذهبشان سخن گفته است. از نظر شرح اماکن تاریخی نیز سفرنامه فراهانی، حاوی اطلاعات جالب و ممتازی است.

وی بسیاری از سنگ‌نبشته‌ها را که نام بانی بناهای مذهبی و تاریخ آنها را داشته، آورده است. وی تصویری هم از مسجد الحرام کشیده است. (۲) «سفرنامه مخبرالسلطنه» که در سال ۱۳۲۱ نوشته شده، به لحاظ سفر دور دنیا اهمیت فراوانی دارد. اطلاعات آن در باره

۱- فرهاد میرزا، ص ۱۸۳

۲- فراهانی، ص ۱۹۲

ص: ۶۰

مکه و مدینه نیز مفید بوده و به احتمال نزدیک به یقین می‌توان گفت نخستین سفرنامه فارسی است که در آن، عکس‌هایی از اماکن تاریخی آن بلاد چاپ شده است. در این کتاب یک نقشه نیز چاپ شده است. (۱) «امین الدوله»، شخصیت سیاسی مشهور این دوره، که پس از سلطنت مظفرالدین شاه یک- دو سالی صدر اعظم وی بود، سپس عزل گردید و امین السلطان به جای او نشست، در سال ۱۳۱۶ سفری به مکه داشته و گزارش آن را نگاشته است. این سفرنامه به لحاظ آن که از دید شخصیتی چون امین‌الدوله است که خود را علاقه‌مند به اصلاحات نشان می‌داد، قابل توجه و خواندنی است.

«سفرنامه سیف الدوله»، تقریباً از نظر ارائه اطلاعات در باره حج گزاری ایرانیان، بسیار فقیر است. در زمینه‌های دیگر نیز کمتر نکته تازه دارد. به عکس آن، «سفرنامه نایب‌الصدر» بسیار لطیف و مملو از نکات دینی و اخلاقی است. وی به خصوص در مواردی، هدفش را از نوشتن سفرنامه، راهنمایی حجاج بعدی عنوان می‌کند، (۲) و این نکته قابل توجهی است. به همین دلیل، اطلاعات جامعی در باره حج‌گزاری ایرانیان و دشواری‌های این سفر در این اثر آمده است. وی شرحی از راه جَبَل و کارهای ناپسند حمله داران بیان کرده و بعد می‌نویسد:

مقصود از این مطالب این است که اقلًّا هر کس یکی از اهل ولایت خودش یا شخص معتبری را به دست داشته باشد که موجب صدمه و اذیّت نگردد و در راه معطّل و حیران نماند. (۳) وصف وی از مسجد النبی و شرح کتیبه‌ها و آثار آن نیز جالب توجه است. این اقدام او به ویژه ثبت اشعار ترکی بقاع بقیع و جز آن، بسیار مغتنم است.

«سفرنامه میرزا داود وزیر وظایف» نیز که در سال ۱۳۲۲ انجام شده، سفرنامه‌ای با محتوا و ارجمند است.

توضیحات این سفرنامه در باره حج‌گزاری ایرانیان جالب توجه و به لحاظ وصف اماکن تاریخی مخصوصا شرحی که از مصلّاهای مذاهب چهارگانه در مسجد الحرام داده، جالب توجه است.

در این نوشته، از بیست سفرنامه قاجاری استفاده شده است که در جمع، از بهترین و مشهورترین سفرنامه‌های موجود است. از آنجا که اعمال حج در

۱- مخبرالسلطنه، ص ۲۵۶

۲- نایب الصدر، ص ۱۳۶

۳- نایب الصدر، ص ۱۷۲

ص: ۶۱

ذی حجه انجام می‌شود و بلافاصله پس از آن ماه محرم؛ یعنی آغاز سال جدید قمری آغاز می‌شود، ما سال انجام حج را مبنای نقل قول ها قرار دادیم؛ گرچه ممکن است برخی از گزارش‌ها مربوط به ماه محرّم، یعنی سال بعد باشد. طبیعی است در هر بخش و ذیل هر عنوان، مطالبی که مربوط به آن عنوان بوده، بر اساس سیر تاریخی نقل ها، از هر سال، تنظیم شده است تا از این رهگذر بتوان یک مشکل یا مسأله را در طول چند دهه دنبال کرد.

حج گزاری ایرانیان و مسأله روابط قاجار و عثمانی

از آنجاکه سرزمین حجاز در حوزه قدرت دولت عثمانی قرار داشت، انجام اعمال حج برای ایرانیان، به نوعی به روابط سیاسی دولت قاجار و عثمانی ارتباط پیدا می کرد. به همین دلیل، از گذشته دور، در قراردادهایی که میان آن دو به امضا می‌رسید، به مسأله حج و زیارت عتبات توجّه کامل می‌شد و اصل یا اصولی از آن به امر حج و زیارت اختصاص پیدا می کرد. البته باید توجه داشت که در مکه یا مدینه، دولت شُرَفای علوی قدرت داشت و شریف وقتِ حجاز به طور معمول، چه برای کسب درآمد بیشتر و چه به انگیزه‌های مذهبی و نَسبی، می کوشید تا با ایرانیان روابط بهتری داشته باشد.

فراهانی (در سال ۱۳۰۲) از مناسبات خوب شریف عون با ایرانیان سخن گفته، می‌نویسد: وی «زبان فارسی و ترکی قدری می‌داند و هر کس از اعیان و ارباب کمال ایرانی به مکه می‌آید، طالب و شایق به ملاقات با اوست». (۱) کما این که در جریان سفر امین الدوله به حج در سال ۱۳۱۶، شریف مکرر به دیدن وی آمده و امین‌الدوله نیز متقابلا هدایای فراوانی برای وی فرستاده است. (۲) اما از آن‌جا که شریف عامل دولت عثمانی بوده و از سوی دیگر، می‌بایست پاسخگوی اکثریت سنّی مذهبِ حاضر در این دو شهر باشد، نمی‌توانست در این زمینه سرمایه گذاری بیشتری کند. با این حال و در مجموع، می‌بایست وجود شریف مکه را در شمار عوامل مثبت برای ایرانیان شیعه مذهب دانست. (۳) به مسأله اصلی باز گردیم. پایه اساسی روابط تاریخی ایران و عثمانی بر

۱- فراهانی، ص ۲۰۰

۲- برای نمونه، نک: امین الدوله، ص ۲۰۵

۳- در سال ۱۲۹۲ که فرهاد میرزابه حج رفت، شریفِ مکه نشان دولت ایران رابه او نشان دادکه به وی داده شده اما فرمان ندارد. فرهاد میرزا قول داد تا فرمان آن نیز از تهران برای وی ارسال شود. فرهاد میرزا، ص ۲۲۳

ص: ۶۲

نوعی رقابت سیاسی و مذهبی استوار بوده و تنها در شرایط خاصی، این روابط، به صورتی حسنه در می‌آمده است. یکی از مهم‌ترین عوامل برای ایجاد زمینه مصالحه موقت که گاه تا چند دهه پایدار می‌ماند، درگیر بودن دولت عثمانی در بخش اروپایی خود بود که آن دولت را مجبور به نوعی سازش با دولت ایران می‌کرد.

اصل بودن رقابت، با وجود رفت و آمد فراوان ایرانیان به عراق و حجاز و ارتباط برقرار کردن با شیعیان آن نواحی، زمینه را برای داغ نگاه داشتن اوضاع از سوی عثمانی فراهم می‌کرد. این دولت می‌بایست به نوعی در سرزمین‌های خود، ذهنیّتی را بر ضدّ ایرانیان شیعی مذهب نگاه دارد. این وضعیت در شرایط بحرانی بیشتر گشت و اساس آن از زمان صفویه پایه‌گذاری شده بود. (۱) روابط غیر حسنه ایران و عثمانی در دوره قاجاریه ادامه یافت و درگیری‌های متعددی میان سپاهیان دو دولت روی داد که خارج از حوصله این نوشته است.

آنچه از برخی از اسناد موجود بر می‌آید این است که تا پیش از سال ۱۲۳۷ دشواری‌های موجود سبب ترک حج یا محدود بودن آن شده بود و پس از درگیرهایی که میان دو دولت رخ داد، به آرامی کار به گفتگو و مصالحه کشیده شد.

در نامه‌ای که عباس میرزا در این سال به خسرو محمدپاشا والی ارزنهٔ الروم نگاشت، اشاره شده است که: «اهل این ولایات به حکم شرع مستطاب ترک حج و تجارت در آن حدود را اقرب به صواب می‌دانستند» اما پس از تعهدی که شما داده‌اید «بعض مردم ... فی‌الفور اسباب سفر مکه را مهیّا کردند و عازم و جازم آن سفر خیریت اثر شدند». (۲) در همان سال ۱۲۳۷ صلح‌نامه‌ای میان دو دولت منعقد شد که اصلی از آن، به امر حج‌گزاری ایرانیان اختصاص داشت. نکته مهم در این اصل، جلوگیری از اجحافاتی بود که در گرفتن مالیات و حقوق گمرکی بر ایرانیان روا می‌رفت. به علاوه احترام نهادن به حجاجِ اعیانِ درباری نیز مورد تأکید قرار گرفته بود. بخشی از این اصل چنین است:

ماده ثانیه: و از اهالی ایران، کسانی که به کعبه مکرّمه و مدینه منوّره و سایر بلاد اسلامیه آمد و شد می‌نمایند ... مثل اهالی خودشان معامله نمایند و از ایشان دورمه و سایر وجوه

۱- در این باره بنگرید به: علل برافتادن صفویان مقاله: پاره‌ای از مسائل حجاج شیعی در دوره صفوی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲

۲- اسناد و مکاتبات تاریخی ایران، قاجاریه، به کوشش محمدرضا نصیری، تهران، کیهان، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۲۵۸

ص: ۶۳

خلاف قانون شرعیه اصلا چیزی مطالبه نشود ... و از شام شریف الی حرمین محترمین و از آن جا الی شام شریف، از جانب امین صُرّه همایون نیز نظارت حال ایشان شود و خلاف شرایط به هیچ وجه واقع نگردد و در حمایت ایشان همّت نمایند ... و از مخدّرات حرم شاهی وحرم‌های شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت بهیّه ایران که به مکّه معظّمه وعتبات عالیات می‌روند، فراخور مرتبه ایشان حرمت و اعزاز شود. (۱) طبیعی بود که حفظ جان ایرانی‌ها در مملکت عثمانی بر عهده این دولت بود و دولت عثمانی نیز اختیار امور حجاز را به شریف واگذار کرده بود. این در حالی بود که شریف نیز قادر به مقابله کامل با اعراب بدوی نبود و هر سال، مصیبت‌های فراوانی بر زائران ایرانی وارد می‌گردید. این مسأله سبب می‌شد تا زائران ایرانی دولت عثمانی را مقصّر بدانند و از سفیر ایران در استانبول انتظار آن را داشته باشند تا نسبت به این رخدادها، پی‌گیر باشد. (۲) شمار حجاج ایرانی در قیاس با شمار کلّ حجاج، اندک به نظر آمده و با توجه به آمارهای حدسی موجود، از پنج تا هفت یا هشت درصد بوده است. از نظر رقم، شمار حاجیان ایرانی در سال ۱۳۰۲ سه هزار و اندی بوده است. این در حالی است که سال های پیش از آن، این رقم تا هشت هزار نفر می‌رسیده است.

در سال ۱۳۲۲ شمار حجاج ایرانی بسیار اندک بوده است. به نوشته میرزا داود:

«حاج ایران خیلی کم است، هزار و دویست نفر به سیاهه آمده است». (۳) بنابر این باید نوسان شمار حجاج ایرانی را در سال های سخت و راحت بین هزار تا هشت هزار نفر دانست. (۴) البته، به لحاظ مذهبی، باید شیعیانی را نیز که از عراق یا جبل عامل می‌آمدند، در نظر آورد. در مواقع حساس، اینان نیز در کنار شیعیان عجم بودند.

راه‌های سفر حج و دشواری‌های آن

ایرانی‌ها برای رفتن به حج، می‌توانستند یکی از چهار راه موجود را انتخاب کنند. تصمیم‌گیری برای انتخاب راه بسته به چند نکته بود؛ نخست: اوضاع و احوال کلی راه و اخبار مربوط به امنیت آن، دوم: داشتن زمان مناسب برای انتخاب راه دور و نزدیک، سوم: محل

۱- اکسیر التواریخ، ص ۳۶۹- ۳۷۰

۲- میرزاعلی اصفهانی، ص ۲۰۰

۳- میرزا داود، ص ۱۰۵

۴- فراهانی، ص ۱۶۸

ص: ۶۴

سکونت مسافر در شمال یا جنوب ایران، چهارم: تصمیم حمله‌دار و مسائل دیگر.

در ارتباط با نکته نخست، به جز آنچه شایع بود، تصمیم‌گیری دولت نیز مؤثر بود؛ زیرا حکومت ممکن بود اجازه عبور از یک راه را ندهد. حکومت در این زمینه، بر اساس اخبار موجود، نظر قونسولگری ایران در جده و سفارت ایران در عثمانی تصمیم‌گیری و اقدام می‌کرد.

در باره امنیت راه، حمله‌داران آگاهی‌های مهمی داشتند و البته مصالح خود را نیز در نظر می‌گرفتند. در واقع، مهم‌ترین تجربه‌ای که حمله‌دار در آن دوره می‌آموخت، یاد گرفتن این مسیرها، و دریافت اطلاعات درست در باره امنیت آنها بود. راهی که ممکن بود در یک سال امن باشد و سال بعد، با ناامنی زیادی مواجه شود و برای حجاج دردسر درست کند. جالب آن که سفرنامه‌نویسان نیز کاملا به اهمیت این مسأله واقف بودند و می‌کوشیدند تا در روزنامه سفر خود، به مقایسه راه‌ها بپردازند.

محمدولی میرزا در سال ۱۲۶۰ آگاهی‌هایی در باره مسیرهای رفت و برگشت به دست داده و ویژگی‌های هر یک را نموده است. (۱) از مطالبی که نایب الصدر در سال ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ آورده، روشن می‌شود که تقریباً مهم‌ترین نگرانی حجاج از ناحیه تعیین مسیر بوده و آنان از هر حیث تلاش می‌کرده‌اند تا اطلاعاتی در باره مسیر بازگشت پیدا کنند. وی که گزارش روزانه سفرش را نوشته، از زمانی که پس از اعمال حج به مدینه مشرف شده، به طور مرتب در اطراف مسیر بازگشت و گفتگوی حجاج در باره آن و این‌که راه دریایی بهتر است یا راه جبل و جز آن، سخن گفته است. (۲) در جمع، برای رسیدن حجاج ایرانی به حجاز؛ اعم از مکه یا مدینه، چهار مسیر اصلی وجود داشت:

الف: مسیر دریایی از جنوب ایران به جده

یکی از مهم‌ترین مسیرهای حج برای ایرانیانِ ساکنِ فارس و جنوب کشور، مسیر دریایی از خلیج فارس بوده است. در این مسیر، حجاج از طریق بندر بصره، بندر عباس، بندر لنگه، بندر بوشهر و برخی دیگر از بنادر جنوبی ایران، با کشتی به جده می‌رفتند. مسیر کشتی از خلیج فارس به سمت دریای عمان و

۱- محمد ولی میرزا، ص ۲۷۵

۲- نایب الصدر، ص ۲۴۲

ص: ۶۵

اقیانوس هند بوده، سپس کشتی به سمت یمن حرکت کرده، از آنجا وارد دریای سرخ می‌شد و در بندر جده لنگر می‌انداخت. دراین روزگار، کشتی‌های مسافرِی این مسیر، به‌طور عمده، از آنِ شرکت‌های انگلیسی یا دیگر کشورهای اروپایی بوده و کارکنان آنها انگلیسی، هندی و برخی نیز عرب بوده‌اند. (۱) در سال ۱۳۰۶ افزون بر کشتی‌های انگلیسی، از یک کشتی که متعلّق به پسر مرحوم حاج زین العابدین تاجر شیرازی، ساکن بمبئی یاد شده که البته عمله آن در مقایسه با کشتی‌های دیگر، خیلی بد وصف شده و شهرت آن را خدشه‌دار کرده‌اند. (۲) دشواری سفر با کشتی، برای ایرانیانی که با آن آشنا نبوده و عادت به کشتی سواری نداشته‌اند، درد سرهای زیادی را ایجاد می‌کرد. در بسیاری از سفرنامه‌هایی که در این دوره، گزارش این سفر دریایی را نوشته‌اند، از تلاطم دریا و موج های بلند و ترس و اضطراب حُجاج سخن گفته‌اند. (۳) زائری این وضعیت را چنین وصف کرده است: «باز باد شمال مخالفی وزیدن گرفت، افواجِ امواج به حرکت آمد، به کشتی ریزان و حجاج از رجال و نسوان وداع جان نمودند، در کیفیت روز مذکور زبان از تفصیلش لال است و مرغ بیان قاصر و شکسته بال». (۴) برای زائرانی که برای بار نخستین در کشتی می‌نشستند، آن هم برای طی این راه طولانی از جده تا بوشهر، تحمّل دشواری‌های مسیر دریایی بسیار سخت می‌نمود. روزهای متوالی اسیر بی‌هوشی، استفراغ و عدم توانایی برای خوردن غذا بودند و باید با جان کندن این مسیر را طی می‌کردند. شرحی از این مصایب را دختر فرهاد میرزا نیز داده و با اشاره به این که دو شب کامل باد می‌آمد و کشتی در تلاطم بود، از کاپیتان خارجی کشتی یاد می‌کند که: «تا صبح بیدار بود» و «خواب به چشمان اینها وجود ندارد». آنگاه می‌افزاید: «در مملکت ایران، یک شب کسی بی‌خوابی بکشد، هزار جور آه و ناله می‌کند، مثل مرده هرجا باشد می‌افتد، لیکن اینها نه به جایی می‌افتند، نه طوری که رفع کسالت بشود، متصل در حرکت و راه رفتن می‌باشند». (۵) در طی این مسیر، قرنطینه‌های مخصوصی وجود داشته که حجاج را از کشتی پیاده کرده، لباس‌های آنان را ضدّ عفونی نموده و خود آنان را

۱- نک: سفرنامه عتبات و مکه، ص ۱۵۹ و ۱۶۰

۲- نجم الملک، ص ۱۷۳

۳- سفرنامه جزائری، ص ۳۳

۴- بزم غریب، ص ۷۶۴

۵- دختر فرهاد میرزا، ص ۳۰۲

ص: ۶۶

نیز معاینه می‌کرده‌اند. (۱) این کار برای جلوگیری از انتقال بیماری‌های واگیردار به سایر حجاج کشورها بوده است. برای مثال، زمانی که شایع شده بود که در جده بیماری وبا شایع شده، دولت روس برای دو سال اجازه نداد «احدی از تبعه روس» برای حج تذکره بگیرد. (۲) این هم ممکن بود که اگر شایعه بیماری در حجاز بالا گیرد، حجاج از سایر کشورها، اقدام به سفر حج نکنند. (۳) یکی از دشواری‌های قرنطینه برای یک حاج ایرانی یا غیر ایرانی این بود که آنان را به طور جمعی لخت کرده، در یک صف از برابر پزشک عبور می‌دادند.

لباس‌ها و وسائل آنان را نیز در صندوق بزرگی گذاشته آن را در ماشین بخار می‌گذاشتند تا به طور کامل ضد عفونی شود. پس از آن، چندین روز- گاه تا ده یا دوازده روز- آنان را نگاه داشته و سپس سوار کشتی می‌کردند. منطقه قرنطینه در این مسیر دریایی دست کم در سه دهه پایانی دوره قاجار شهر قمران بوده است. (۴) یکی از دشوارترین کارها، سوار و پیاده شدن از کشتی برای قرنطینه بود که با وجود شلوغیِ بیش از حد و سوار شدن بیش از ظرفیت کشتی، تحمّل‌ناپذیر بوده است. به علاوه، همین شلوغی سبب می‌شد که افراد در کشتی، جایی برای نشستن پیدا نکرده و طی سفر گرفتار عذاب مضاعف شوند. یک بار سه مسافر مجبور شدند دوازده لیره خرج کنند تا اجازه یابند محلی را در کشتی که متعلق به خدمه ارمنیِ آن بود، برای اسکان خود بگیرند. یکی از اینان درباره آنچه طی برخوردشان با این ارمنی‌ها رخ داده می‌نویسد: «اغلب ارامنه می‌آمدند و از کوزه ما آب می‌خوردند. گاهی مست بودند و گاهی می‌رقصیدند و گاهی به ما ایراد می‌گرفتند و سر به سر می‌گذاشتند.

گاه با ما در جنگ و گاه آشتی بودند. ما هم چون چاره نبود، به همه حال ساخته بودیم.» (۵) زائران ایرانیِ شیعه در این مسیر، می‌بایست از برابر منطقه یَلَمْلَم و به عبارتی جُحْفه محرم شوند. شناخت این محل، دشواری خاصی داشت که تنها افراد خبره و آگاه به مسیر می‌توانستند محلّ آن را تشخیص دهند. زمانی که کشتی به این نقطه می‌رسید، خبر رسیدن آن را کاپیتانِ کشتی با سوت اعلام می‌کرد و حُجّاج محرم می‌شدند. (۶) گاه به قدری

۱- سفرنامه عتبات و مکه، ص ۱۶۳

۲- امین الدوله، ص ۶۸

۳- امین الدوله، ص ۷۵

۴- جزائری، ص ۳۷؛ سفرنامه عتبات و مکه، ص ۱۶۳

۵- جزائری، ص ۶۹ و ۷۰

۶- جزائری، ص ۳۶؛ سفرنامه عتبات و مکه، ص ۱۶۷

ص: ۶۷

کشتی کثیف بود که مقدمات محرم شدن از جمله غسل، محال می‌نمود.

ظهیرالملک در سال ۱۳۰۶ می‌نویسد: «نجاست است که از اهل کشتی می‌بارد، الآن در حال احرامند، چه احرامی! که بدون ساتر و فوطه و همین طور کشف العوره غسل می‌نمایند! چه غسلی! ظرف نجس، آب نجس، محل ناپاک، سبحان اللّٰه معرکه غریبی است!» (۱) برخی از کسانی که مقدس بودند، در آنجا محرم نشده و پس از آمدن به جدّه، بار خود را به مکه فرستادند، خود با «مختصر لوازم و قلیل مخارج» به سعدیه که میقاتگاه یلملم است می‌رفتند و در آنجا محرم می‌شدند. (۲) دشواری عمده این راه، معطلی‌های فراوانی بود که مسافران در این بنادر، چه در رفتن و چه در برگشتن از جدّه می‌بایست تحمّل کنند تا کشتی از راه برسد. در بسیاری از مواقع، کشتی مملوّ از جمعیت بود و جایی برای راه دادن بقیه زائران نداشت. در اینجا بود که حاجی می‌بایست تا ده- پانزده روز دیگر معطل بماند تا کشتی بعدی از راه برسد.

شلوغی کشتی‌ها همراه با نبودن امکانات، به ویژه وسایل تطهیر، فریاد زائران را به آسمان می‌برد و حکایت و خاطره‌ای برای آنان برجای می‌گذاشت که وصف‌ناپذیر بود. (۳) ب: راه جبل

راه مشهور و معروف دیگری که زائران ایرانی داشتند، راه جبل- یا نجد- بود که از طریق عراق به سوی جزیرهٔ العرب حرکت می‌کردند و این مسیر را به سمت مکه ادامه می‌دادند. در باره این مسیر، دختر فرهاد میرزا که به سال ۱۲۹۷ به حج مشرف شده، مطالبی نوشته است.

وی از ایران به عراق؛ یعنی شهرهای نجف و کربلا رفته و پس از آن به سمت جَبَل حرکت می‌کند. این کاروان مسیر کربلا تا جبل را، از دوم ذی قعده تا شانزدهم همان ماه طی کرده و از آن‌جا که این منازل نام معیّنی نداشته، چیزی از اسامی آن منازل ثبت نکرده است:

کاروان در روز شانزدهم وارد جبل شد و طی این مدت چیزی، بجز خاک زمین و آسمان ندید. در این مسیر «از کربلا تا جبل، ابداً کوهی به نظر نیامد ...

سه منزل از این منازل، همه شنزار است».

اما جبل، منطقه کوهستانی بوده و گویا اطراف صحرا، دیواری کشیده شده بوده

۱- ظهیرالملک، ص ۲۵۵

۲- نایب الصدر، ص ۱۴۰، و نک: ۱۲۸ و ۱۲۹ در باره اختلاف نظر در این باره.

۳- جزائری، ص ۶۸

ص: ۶۸

است. (۱) منزل بعدی «عربان مسته جده» بود که اعلان شد آب برای چند روز خود بردارید. در ادامه به خاک امیر محمد و سپس در بیست و دوم ذی قعده به خاک حَرْبی می‌رسند. روزهای بعدی، هر چند روز، به یک آبگیر رسیده و از آن برای روزهای بعد بر می‌داشته‌اند. «در این صحرا درخت خار مغیلان زیاد بود». پس از آن به وادی عقیق رسیده، در آنجا محرم شده و با گذشت از وادی لیمو در روز چهارم ذی حجه به مکه وارد شده‌اند. (۲) این امکان وجود داشت که مسافران راه جبل، مسیر را به سوی مدینه کج کرده، ابتدا به این شهر مشرّف شوند؛ اما به طور معمول مسافران راه جبل، ابتدا عازم مکه می‌شدند. (۳) گفتنی است که بر این منطقه، آل رشید حکومت داشتند و به صورت موروثی بر آن فرمانروایی کرده و بعدها به دست نیروهای سعودی از میان رفتند.

این دولت، به نوعی حافظ این منطقه بوده و خود تشکیلات خاصی برای همراهی مسافران داشته و هزینه آن را نیز از ایشان دریافت می‌کرده‌اند. با این حال، اعراب بدوی آن نواحی و گاهی نیروهای دولتی آل رشید، به کاروان حجاج حمله کرده و به قتل و غارت آنان می‌پرداختند.

از این رو، در برخی از سال ها، به قدری این راه خطرناک می‌شد، که علما رفتن از آن راه را حرام اعلان می‌کردند و کسی از آن مسیر عبور نمی‌کرد. زائری که در سال ۱۳۱۷ به سفر رفته، قدری از سختی‌های راه را بیان کرده، در پایان می‌نویسد: اگر «آقایان عظام و علمای اعلام» از این مسائل آگاه بودند «حکم به حرمت این مسافرت می‌دادند!» (۴) نمونه آن فتوای شیخ فضل اللّٰه نوری است که در سال ۱۳۲۰ صادر شده و پس از این خواهد آمد.

تهدیدهای موجود در این مسیر، با حمایت نیروهای امیر جبل و گاه سپاه عثمانی وحتی نیروهای امیر جبل تعدیل می‌یافت.

به گزارش نجم‌الملک در سال ۱۳۰۶ «رسم محمد، امیرِ جبل این است که همه ساله قبل از موسم حج، شخصی را مثل عبدالرحمان یا قنبر غلامش می‌فرستد به نجف اشرف تا در پنجم ذی قعده حجاج را حرکت دهد و در چهارم ذی حجه وارد مکه معظمه نماید. و نظر به آن‌که از میان عشایر مختلفه وحشی‌تر از خودشان، باید به سلامت عبور دهد و

۱- دختر فرهاد میرزا، ص ۲۷۹

۲- دختر فرهاد میرزا، ص ۲۸۲

۳- نک: محمد ولی میرزا، ص ۲۴۰

۴- سفرنامه عتبات و مکه، ص ۱۸۰

ص: ۶۹

به همگی تعارفات بدهد، از هر نفر شتر سوار به عنوان اخوّه، مبلغ پانزده تومان تخمیناً می گیرد.» (۱) قرار بر آن می‌بود تا چیزی از حجاج پیاده نگیرند، اما به گزارش همین زائر، بر اینان نیز سخت‌گیری زیادی می‌شده و همین امیر جبل «در هر منزل جمعی از پیادگان را ...

می‌طلبید و حکم می‌داد چند نفر از اعراب اشدّ کفراً و نفاقاً با چماق‌های قوی بر سر هر نفر می‌ریختند و آن مظلوم را بی‌محابا آن قدر می‌زدند که گاه می‌مرد، و آنچه ممکن بود از درهم و دینار وصول می کردند و حاجی جواد حمله‌دار، پسر حاجی عابد، تبعه دولت ایران در زیر چماق محمد این سال شهید شد.»

نویسنده، که از درباری‌ها بوده، می گوید: با مشاهده این وضع، عبدالرحمان را طلبیده، او را تهدید کرده، به وی گفته است: «اگر اولیای دولت ابد مدّتِ ایران می‌دانستند که شماها با این سخت دلی و طمع، چه قسم سوء سلوک با حجاج عجم می‌نمایید، البته قدغن می‌نمودند که راه جبل به کلّی مسدود شود». (۲) وی آرزو کرده است که «کاش از جانب اولیای دولتِ ابد مدت، این راه جبل چند سالی غدغن و مسدود می‌شد تا شاید نظامی می گرفت.» (۳) از اطلاعاتی که مربوط به سال های ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ است به دست می‌آید که به تدریج به خاطر ظلم و ستم امیر جبل، این راه مسدود اعلام شده است. پس از آن، وی تلاش زیادی برای باز کردن این راه انجام داد تا اولیای دولت ایران را قانع کند تا اجازه سفر از این مسیر را بدهند.

راه مزبور در سال ۱۳۱۹ باز بوده که شیخ فضل اللّه نوری از آن عبور کرده و پس از بازگشت به نجف، فتوای تحریم رفتن به آن راه را صادر کرده است.

نجم الملک در سال ۱۳۰۶ برای آگاهی مردم نوشته است: «امروز طریق وصول به مکه معظمه و مراجعت منحصر به راه جبل نیست» و راه‌های امن دیگری از جمله راه سلطانی شام، راه اسلامبول و راه بصره نیز وجود دارد.» (۴) گفتنی است که مشکل حمله به کاروان‌ها در نوع مسیرها بوده و فواصلی هرچند طولانی، قلعه‌هایی برای حضور سپاه عثمانی ساخته می‌شده‌است؛ نیروهایی نیز طبق رسم قدیم، همراه کاروان‌های حجاج، در برخی از مسیرها اعزام می‌شدند تا مانع از حمله بدویان به حجاج شوند. با این همه، در بسیاری از

۱- نجم الملک، ص ۱۸۳

۲- نجم الملک، ص ۱۸۴

۳- نجم الملک، ص ۱۸۵

۴- نجم الملک، ص ۱۸۵

ص: ۷۰

مواقع، جنگ و درگیری میان حجاج و غارتگران عرب روی داده و روشن بود که چه گروهی در این میان آسیب می‌دیدند. در مواقعی نیز کار به مصالحه می‌رسید و دزدان با گرفتن مبالغی پول از هر زائر، راه را برای آنان باز می‌کردند. این مصالحه‌ها، زمینه متهم شدن حافظان کاروان، امیر الحاج و یا شتربانان را به همکاری با دزدان فراهم می‌کرد که از قدیم، به این مسأله پرداخته شده است.

شاعری در قرن دهم می‌گوید: (۱)

از شتربان رشوه گیرد میرحاج کی نماید درد مسکینان علاج

دادخواهان از شتربان لعین میرگویان در جواب جمله این

با شتربانان چه جای کینه است زر بده کین عادت دیرینه است

گرچه دزدان لعین محض شرند ساربانان از حرامی بدترند

ساربان بدتر ز دزدان در طریق باز میرحاج زین هر دو فریق

هست جمله دشمنان اهل دین لعنهٔ اللّه علیهم اجمعین

چون گرفتند از فقیران جمله باج از علا بنمود رحلت میرحاج

در دوره قاجار نیز گاه ابراز شده است که طایفه حرب که به کاروان‌ها حمله می‌کردند، مستظهر به حمایت امیر مکه! (۲) بوده‌اند. اینها می‌توانست شایعاتی نیز باشد که سفرنامه‌نویسان از این و آن می‌شنیدند.

فرستادن نیرو به همراه کاروان، به ویژه از سوی امیر جبل یا شریف مکه، نوعی درآمد برای آنان به حساب می‌آمد.

گاه نیز سوء استفاده‌های دیگری می‌شد.

یک نمونه از این سوء استفاده آن بود که با اعلان بسته بودن راه جبل، کرایه شتر برای بردن حجاج به سمت شام دو برابر می‌شد و با ساخت و پاخت شریف با شترداران، مبلغی پول به او نیز می‌رسید. در گزارشی که از سال ۱۳۱۷ در دست است، نویسنده همکاری قونسول ایران در جده با شریف مکه را مطرح کرده است که آنها ابتدا اعلام کردند که راه جبل مسدود است. در نتیجه همه برای رفتن به سمت شام یا دریا فشار آورده و در این میان «حاج شامی، شتر به قیمت گزاف کرایه نموده حرکت کردند». نیمی از حجاج به دلیل زیادی کرایه متحیّر و سرگردان مانده بودند. در این وقت بود که شریف مکه با قونسول مبلغی گزاف از حمله‌دارها

۱- سفرنامه منظوم حج، سفرنامه ابیوردی، ص ۹۲

۲- میرزا علی اصفهانی، ص ۲۲۱

ص: ۷۱

گرفتند و جار افتتاح راه جبل را کشیدند. و این نیم سرگردان از راه جبل بازگشتند. (۱) به هر روی، شهرت داشته است که راه جبل بسیار خطرناک است، اما با دشواری‌هایی که دختر فرهاد میرزا در طول راه مدینه تا مکه کشیده، آن هم از دست دزدان اعرابی و جمّال‌های تندخو، معتقد است که آن راه، بدتر از راه جبل است. به عقیده وی «هیچ کس که به قدر ذره‌ای عقل و شعور داشته باشد، خودش را به دست این جمّال های دیوانه نخواهد داد. در راه جبل، به هیچ وجه این حرکات بی‌معنا نیست که مردم کتابچه در مذمّت راه جبل می‌نویسند و مخلوق را می‌ترسانند ... هر گاه در راه جبل حجاج صدمه داشته باشند، اقلًا آدمی هم هست که بشود سؤال و جوابی کرد. درحالی که در مسیر مدینه تا مکه دشواری و دزدی فراوان بوده و حجاج به تمام معنا خوار می‌شده‌اند. شگفتی دختر فرهاد میرزا این است که چگونه «دولت تمکین دارد که این همه خواری بر سر حجاج بیاورند.» (۲) حضور رییس قبایل میان راه یا برخی از وابستگان آن، سبب می‌شد تا کاروان در پناه آنان حرکت کند. در سال ۱۲۶۰ محمد ولی میرزا گزارش مشروحی از گرفتن مالیات توسط امیرعبداللّه دارد و می‌نویسد که او «نوشته داد که می‌آیم تا منازل مخوف، خودم، و شما را می‌گذارم و بر می‌گردم؛ عبدالرحمان- یعنی پسرش- را با شما می‌کنم تا مکه معظمه.» (۳) با این حال، باز نزاع شده و گفتگوی‌های زیادی میان امیرعبداللّه و محمد ولی میرزا صورت گرفت تا عاقبت اجازه داد کاروان از خاک جبل عبور کرده به خاک حجاز وارد شود. (۴) فراهانی در سال ۱۳۰۲ نوشته است که دو سه سال است که دولت ایران رفتن از طریق جبل را قدغن کرده و امسال فقط پنجاه شصت نفر آن هم با لباس مبدل از این راه آمده‌اند. وی تأکید می‌کند که امیر جبل از این بابت ناراحت است، زیرا درآمد خوبی را از دست داده و به همین دلیل، افزون بر برخورد خوبی که با حجاج ایرانی کرده، شرحی نیز به قونسول ایران در جده نوشته و «تمنای مرخصی حجاج را از راه جبل کرده و تعهدات چند نموده بود که من بعد، من جمیع الجهات مواظب حال حجاج بوده و هیچ نوع تعدی و بی‌احترامی نسبت به

۱- سفرنامه عتبات و مکه، ص ۱۷۶

۲- دختر فرهاد میرزا، ص ۲۹۲

۳- محمد ولی میرزا، ص ۲۳۹

۴- محمد ولی میرزا، ص ۲۴۱

ص: ۷۲

آن‌ها نخواهـد شد.» (۱) گزارش نـایب الصـدر به نقـل از حجـاج راه جبل آن است که در سال ۱۳۰۵ راه بـاز بوده و امیر جبـل رفتار بسیار خوبی بـا حجـاج داشـته و حتی کسـی را تا مکه فرسـتاده تا به حجاج خـدمت کنـد. این شـخص گله‌منـد بوده است که ویس قونسول جـده «هر سال مبلغی از ما به عنوان تعارف می گیرد؛ اگر ندهیم بعضـی جعلیات به بابعالی و دربار همایونی عرض می‌نمایند و قـدغن می‌شود که حـاج از طرف جبـل عبور کنـد.» مـا نیز این مبلغ را می‌دهیم، اما از حمله‌دار می گیریم او هم از حجاج. و بـدین ترتیب سـتم بر حجاج می‌رود. (۲) به نوشـته نـایب الصـدر درآمـد امیر جبل از هر حاجی که از جبل به مکه برود، پانزده تومان و در بازگشت ده تومان است. (۳) گفتنی است، همـان گونه که راه شـام، پاشای امیر الحاج داشت، و یا محمل مصـری که رئیس خود را داشت، حجاج راه جبل نیز با سـرپرستی امیر جبل یا شخصی که او تعیین کرده بود به حج می‌آمدند. میرزا داود در سال ۱۳۲۲ نوشته است: «حمل امیر جبل نیامـد و نرسـید، می گوینـد به جهت جنگی که با ابن صـباح دارد، نتوانسـته است بیـدق خود را بفرسـتد تا چه شود؟» (۴) نیامدن امیر جبل نیز مانعی بر سر راه زائران عجم برای گذر از راه جبل بود. میرزا داود تصریح می کند که امسال به خاطر نیامدن امیر جبل، ایرانی‌ها می‌بایست با حمل شامی برگردند. (۵) توصیه‌ای که معتمدالسلطان سقاباشی ناصرالدین شاه، به نقل نایب الصدر در سال ۱۳۰۵ به زائران راه جبل داشته، این است که حاجی باید توان کجاوه‌نشینی یا تخت نشینی داشته باشد «آب هم همراه بردارد که سخت نگذرد».

طبعا کسانی که پیاده می‌آیند یا می خواهند سربار دیگران باشند، ممکن است جانشان را از دست بدهند. ویژگی عمده راه جبل این بود که زائر ایرانی در رفتن به حـج، مسـیرش از عتبات می گـذشت و اگر زائری هم اراده زیارت عتبات را داشت، پس از اعمال حج باز از همین راه نجد و جبل به عراق باز می گشت. (۶) به هر روی، زائر ایرانی که می‌بایست روزها و شب‌ها روی شتر سفر کند، گاه اجازه آن که برای نماز از کجاوه و شکدف پایین بیاید نداشت و می‌بایست همانجا نمازش را می‌خواند. گاه می‌شد

۱- فراهانی، ص ۲۱۱- ۲۱۲

۲- نایب الصدر، ص ۱۶۸

۳- نایب الصدر، ص ۱۶۹

۴- میرزا داود، ص ۱۰۵

۵- میرزا داود، ص ۱۳۹

۶- امین الدوله، ص ۲۷۰

ص: ۷۳

که زائری خوابش می‌برد یـا به دلیلی از شتر می‌افتاد و می‌مانـد. چنان که حاجی شـیخ جعفر ترشـیزی برای امین الـدوله گفته بود که «در راه جبل، نیم‌شبی که روی شتر به تهجّد مشـغول بوده، از سرین مرکب سُریده، نماز را نبریده، از قافله باز مانده ... تقدیر آن قدر مساعـد بوده است که خرجین شـیخ هم با خودش به زمین افتاده ... درین حال عربی سوخته سیاه از راه می‌رسد ... تفقدی از حالش کرده رحمت می‌آرد ... می‌رود از یورت و مسکن خودش شتری و مرد دیگر می‌آرد ... برای راحت و بسـتن شکسـته‌ها، شیخ را در مضـیف قبیله یک اربعین قبول می‌کننـد و پس از شـفا و عافیت به نجف می‌رسانند.» (۱) اگر حاجی آن انـدازه توان مالی داشت که بتوانـد تخت روان اجـاره کنـد، به راحتی می‌توانست در همانجـا به مطالعه هم بپردازد. (۲) امین الـدوله، در جای دیگری هم نوشـته است که «در این صـحرا طی طریق می‌کنیم و در تنهایی به مطالعه تاریـخ مکه و مدینه مشـغولم.» (۳) و نوشـته است: «در تخت روان مطالعه کتاب خلاصهٔ الوفاء و آداب و سـنن زیارت مدینه منوّره از من فوت نمی‌شد». (۴) این در حالی بود که کجاوه تلاطم زیادی داشته و امکان مطالعه در آن نبوده است.

فتاوی علما در تحریم راه جبل

سند مهمی که در این زمینه در دست است و به وسـیله شیخ شهید فضل اللَّه نوری تنظیم شده، مجموعه‌ای از فتاوی علماست که پس از حج سال ۱۳۱۹ در این باره صادر شده است.

مقدمه این سند را شیخ فضل‌اللَّه که خود در آن سال مشرف بوده نگاشته و حکایت آزار و اذیت فراوان و تلفات بی حد و شمار این مسیر را گزارش کرده است. این سند که متن فتوای تحریم خود شیخ است، به همراه فتاوی علما در سال ۱۳۲۰ به چاپ رسیده است. (۵) شیخ فضل اللَّه در این متن تحریمه، با اشاره به سفر خود در سال ۱۳۱۹ از راه گیلان واسلامبول از نیت اولیه خود برای باز گشت از طریق شام یاد می‌کنـد. اما در مکه از این قصد منصـرف شده بنای بازگشت «از طریق جبل» را گذاشـته و با وجود مخالفت جمعی از همراهان، اصرار بر آمدن از این راه می‌کند.

وی روز دوم محرم سال ۱۳۲۰ از مکه به راه افتاده و در هیجدهم

۱- امین الدوله، ص ۹۰

۲- امین الدوله، ص ۲۲۰

۳- امین الدوله، ۲۲۷

۴- امین الدوله، ص ۲۴۱

۵- در باره این سـفر اشاراتی هم قزوینی آورده است. بنگرید: یادداشتهای قزوینی، به کوشش ایرج افشار، تهران، علمی، ۱۳۶۳ ج ۶، ص ۱۱۳- ۱۱۹

ص: ۷۴

ربیع الاول- یعنی دو ماه و نیم بعد- به یک فرسنگی نجف اشرف رسیده است.

شیخ با تحمل شدائد راه دریافته است که با وجود مخالفت برخی از همراهانش، حکمت آمدن از این راه آگاهی یافتن از دشواری‌های این راه و زمینه سازی صدور فتوای تحریم از طرف خود و سایر علمای نجف برای رفتن از این مسیر بوده است. وی می‌نویسد:

مجملا با جمعیّت وافره حاج در این سال که سنین متمادیه همچه جمعیتی دیده نشده بود و جمعی از علما و اعیان و اشراف همراه بودند، چنان امر سخت شد که هیچ کس سکون خاطر بر سلامتی و رجوع از این سفر نداشت، اگرچه ظلم حمله‌دارها و عکاکیم و جمّالها زیاده از حد و حصر است، ولی این مطلب تازه نبوده، در هر سال حاج بیچاره گرفتار انواع حیل و ظلم این طایفه طاغیه بوده‌اند. چیزی که امسال تازه بود، ظلم بیکران امیر حاج و اعوان او و بی‌مبالاتی امیر ابن الرشید و کارکنان او بود که خیلی تازه و معجب بود. مخفی نماناد که رفتن در این صحراهای موحشه و این بیابان‌های بی‌پایان با این اعراب خونخوار و دشمنان بیشمار عقلا و شرعا غیر جائز و حرام و از اظهر افراد القای نفس در تهلکه است. چیزی که بود این بود که آل رشید در سنوات سابقه در مقام حفظ حاج برآمده با استعداد تمام حمل حاج می‌نمودند و اخوّه می‌دادند و تحت الحفظ ذهابا و ایابا حاج آمد و شد می‌کردند. حال خود امیر خائن و ابدا در مقام حفظ و حراست حاج نیست. خدای می‌داند که چه قدر از حاج، امسال از بی‌حفظی تلف شدند. به علاوه آنچه که امیر با تقصیر بالمباشره یا بجنوده کشته و تلف نموده و به هیچ وجه رسیدگی نمی‌نمود، به محض افتادن حاجی از شتر- لغلبهٔ النوم او غیره- کسی نبود که از حال آن بیچاره سؤال کند و ملتفت شود، به همان حال در آن صحرا تلف می‌شد. از این بالاتر که چه قدر نفوس، به صدمات ضرب امیر و اعوان او تلف شدند و چه بسا اشخاص که زاد و راحله آنها را به همه جهت به سرقت بردند و به عسرت و سختی مردند. تمام جماعت حاج واقعه سه شبانه روز توقف داعی را در جبل بعد از حرکت حاج می‌دانند که به چه سبب بود و اگر توقف نمی‌شد، چه می‌شد.

باری تأملی نیست که الیوم اقدام به استطراق از راه جبل ذهابا و ایابا

ص: ۷۵

مظنون الضرر مالًا و عِرْضًا و نفسًا بلکه مقطوع الضرر است و در این صورت استطراق حرام است و بالفرض اگر کسی دعوی نماید عدم القطع بل عدم الظن به ضرر را، فلا اقل من الاحتمال العقلایی؛ و هذا یکفی فی حرمهٔ الاقدام. مضافا که این دعوی با اطلاع سه هزار نفر حاج منتشر در بلاد جزاف است. فعلی هذا اگر راه منحصر شود بالفرض در این راه استطاعت سِربی- طریقی- که یکی از اقسام استطاعات لازمه است غیر حاصل و اگر برود، کافی از حجهٔ الاسلام نخواهد بود. و من حسن الاتفاق آن که داعی، وقتی که به نجف اشرف و عتبات عالیات مشرف شده و به زیارت علمای اعلام و حجج اسلام آن بقاع شریفه مرزوق شدم، دیدم که تمام آقایان از کثرت تظلّمات حاج وتراکم شهادات آنها بر واردات، متفق الکلمه حکم به حرمت و منع استطراق از طریق جبل ذهابا و ایابا فرموده‌اند، به نحوی که ابدا مورد شبهه نمانده و این مطلب خود حقیقتا شاهد قوی است بر واقعیت این حکم و رضای صاحب شریعت بر آن. و پر واضح است که مخالفت احکام این جمع از علمای اعلام حرام است. بناءً علیه امید است اولیای دولت علیه در مقام اجرای احکام شرعیه و حفظ رعایا از تلف و ضرر و غدغن اکید و منع بلیغ فرمایند که دیگر مأمورین جرأت اقدام نداشته باشند. به خصوص در مراجعت که جماعتی انواعه حیل را اعمال می‌کنند و حاج بیچاره را برای تحصیل غرض خود مغرور می‌نمایند.

در ذیل این فتوای، فتاوی دیگر مراجع بزرگ آن زمان درج شده است.

این افراد عبارتند از: محمد غروی شربیانی است که نوشته است: «چند سال است که احقر حکم بر حرمت نموده‌ام و حالا- هم بالصراحه می‌گویم که حرام است از وجوه عدیده به مرتبه‌ای که اگر راه منحصر به همین راه جبل باشد، تکلیف حج ساقط است شخص واجب الحج نمی‌شود». میرزا حسین طهرانی، آخوند ملامحمد کاظم خراسانی، محمد حسن مامقانی «با این کلمه متفقه حاجی‌های امسال- علی کثرتهم- بر سلب امنیت از راه جبل، شبهه در خدمت استطراق از این راه ذهابا و ایابا نیست، مادامی که بر سلب امنیت باقی است و البته با انحصار طریق در این راه استطاعت طریقی غیر حاصل است.» شیخ محمد طه نجفی، آقامیرزا

ص: ۷۶

محمد تقی شیرازی، سید اسماعیل صدر، آخوند ملاعلی نهاوندی، آقا سید محمد کاظم یزدی، شیخ عبداللّه مازندرانی. آقا رضا همدانی، آقا سید محمد طباطبائی، آقا میرزا فتح اللَّه مشهور به شیخ الشریعهٔ اصفهانی، آقا سید ابوالقاسم اشکوری، آقا شیخ عبدالحسین فرزند شیخ راضی، آقا شیخ عباس کاشف الغطاء، آقا شیخ محمد تقی دزفولی، آقا سید جعفر طباطبائی، آقا شیخ حسین فرزند زین العابدین مازندرانی. (۱) ج: راه شام

زائران ایرانی از روزگار صفوی، و تا نیمه دوره قاجاری، راهی که به طور غالب، انتخاب می‌کردند، رفتن به سمت حلب و شام و از آنجا به مدینه بود. این مسیر می‌توانست از طریق تبریز به عثمانی و از آنجا به سمت جنوب ترکیه باشد، چنان که ممکن بود از راه بغداد به سمت شمال عراق و از آنجا در حاشیه فرات به سمت سوریه باشد. یک زائر اصفهانی در اواخر دوره صفوی این منازل را برای رفتن به مدینه طی کرده است: کاشان، قم، ساوه، قزوین، سلطانیه و زنجان، میانه، تبریز، اردوباد، نخجوان، ایروان، ورود به کشور عثمانی، گذر از حاشیه فرات، حلب، دمشق، مدینه. (۲) زائر ایرانی پس از رسیدن به دمشق در آنجا برنامه سفر خویش را به مدینه تنظیم کرده، اسباب سفر را از شتر و عکام و غیره تدارک می‌دید و به همراه کاروان یا به اصطلاح محمل شام که بزرگترین کاروان حج بود، به سمت مدینه به راه می‌افتاد. بر اساس گزارش اعتماد السلطنه در سال ۱۲۶۳ زائران ایرانی طی پانزده روز توقف در دمشق، اسباب سفر خود را فراهم کرده و پس از آن به سوی حجاز حرکت کردند. (۳) این راه به دلیل آبادی، از نظر آب و آذوقه دشواری کمتری نسبت به راه جبل داشت، اما در مقایسه با راه جبل، بسیار دور بود. در سال ۱۳۰۲ گزارش شده است که «در این اوقات، اهالی ایران به واسطه دوری راه و زحمت بسیار و مخارج بی‌شمار کمتر از این راه می‌روند.» (۴) زمان رسیدن از مدینه به دمشق، یک ماه راه بود. (۵) زائرانی که از ایران به زیارت عتبات عالیات در عراق می‌رفتند، برای رفتن به حج از مسیر یاد شده، مسیر خود را در حاشیه رودخانه فرات ادامه داده و سپس

۱- رسائل، اعلامیه‌ها مکتوبات، ... و روزنامه شیخ شهید فضل اللَّه نوری، ج ۱، ص ۴۰- ۵۴

۲- سفرنامه منظوم حج، صص ۲۵- ۷۰

۳- اعتماد السلطنه، ص ۸۹

۴- فراهانی، ص ۲۱۱

۵- مخبرالسلطنه، ص ۲۷۲

ص: ۷۷

به خاک سوریه وارد شده، از آنجا به حلب می‌رفتند.

برای نمونه مسیری که یک زائر ایرانی از کاظمین تا حلب در سال ۱۳۰۶ طی کرده به این شرح است:

کاظمین، نقطه، شریعه، رمادی، هیت، بغدادیه، عانه، نهیه، ابوکمال، صالحیه، میادی، دیر، قشله، معدان، سنج، محمدی یا رقّه، حمّام علی، مسکنه، دیرحافظ (از اینجا به بعد از شط فرات دور می‌شود)، و سپس حلب. (۱) یک مسیر دیگر از عراق به شام، بدون ورود به حلب نیز از این شهرها و مناطق می‌گذشته است: کربلا، مسیب، خیریه، زباله، رمادی، هیت، بغدادی، حدیثه، فِهْمه، عانه، نِهْیَه، قایم، مشاهده، صالحیه، میادین، دیر، قواقف، سُخْنَه، ارَک، تدمر، بیضاء، قریتین، عُتْمه، قطیفه، دمشق. (۲) مانند همین مسیر را با توضیحات مفصل‌تر و دقیق‌تر، میرزاعلی اصفهانی که در سال ۱۳۳۱ از طریق عراق به شام، به حج مشرف شده، به دست داده (۳) و اشاره کرده است که از نقطه‌ای خاص پس از دیر، برخی راه حلب را انتخاب کرده و خود آنها تحت فشار حمله‌دارها مستقیم به دمشق رفته‌اند. (۴) وی سختی‌های این راه را گوشزد کرده و گویی به خاطر این سختی‌ها، از نرفتن به مسیر حلب پشیمان شده است. (۵) به هر روی، راه زمینی از حلب تا دمشق مشخص است، اما کسانی که تمایل به گشت در طرابلس و بیروت و عکا و حتی پورت سعید و اسکندریه و قاهره را داشتند، در رفتن یا برگشتن ممکن بود که از مسیر دریا استفاده کنند و به دیدن این مناطق بروند و سپس از طریق دریا به سمت جده حرکت کنند.

این زمانی ممکن بود که کانال سوئز باز شده و دریای مدیترانه را با دریای سرخ پیوند داده است.

مهمترین نکته برای راه شام آن بود که زائر عجم همراه قافله و محمل شامی که امیرالحاج دولت عثمانی نیز با آن بود، به حجاز می‌رفت و به این ترتیب، به دلیل جمعیت زیاد این کاروان [که در سال ۱۲۶۳ پنجاه هزار نفر بوده] (۶) و محافظان بیشمارش، در امنیت کامل بود. در واقع، پاشایی که از سوی دولت عثمانی انتخاب می‌شد، به نوعی امیرالحاج به حساب آمده و به نوشته حاجی علی خان اعتمادالسلطنه در سال ۱۲۶۳ «جمیع اختیار همه حاج رومی و ایرانی و هندی

۱- ظهیرالملک، ص ۲۳۴- ۲۴۳

۲- کازرونی، صص ۳۳۵- ۳۴۵

۳- میرزا علی اصفهانی، صص ۱۵۷- ۱۸۰

۴- میرزاعلی اصفهانی، ص ۱۷۲

۵- میرزا علی اصفهانی، ص ۱۷۴

۶- اعتمادالسلطنه، ص ۹۳

ص: ۷۸

و عرب و عجم با اوست». (۱) زمانی که در سال ۱۳۲۲ دو ایرانی برای شکایت نزد عبدالرحمان پاشا امیر حجاج شام آمدند و میرزا داود در آنجا نشسته بود، پاشا گفت که با بودن ایشان من میان شما حکم نمی‌کنم. (۲) مخبرالسلطنه در سال ۱۳۲۱ می‌نویسد «یک ساعت و نیم لازم بود که دنباله قافله، جای سر قافله بیاید». دراین محمل، سه هزار شتر بود که در چهار قطار حرکت می‌کردند «دو قطار یک طرف و دو قطار یک طرف می‌رفتند، بین آنها ده ذرع عرض، خیابانی می‌افتاد، کأنّه آن حیوانات مشق کرده‌اند، ابدا در عرض خیابان اعوجاجی پدید نمی‌آمد.» (۳) انتخاب راه شام، این توفیق را نصیب زائر می‌کرد تا در دمشق نیز به زیارت قبور و اماکن متبرکه آنجا برود.

همچنین راه شام، پس از سال ۱۳۲۶ قمری، این امتیاز را داشت که از دمشق تا مدینه، خط آهن کشیده شده و مسافران می‌توانستند از قطار یا به اصطلاح رایج آن روزگار شُمَنْدُفِر استفاده کنند.

د: راه اسلامبول به جده

راه دیگر ایرانیان برای رفتن به حج، رفتن به استانبول بود که می‌توانست از راه‌های مختلف صورت گیرد. پیشنهاد نجم الملک در سال ۱۳۰۶ آن است که «حجاج ایرانی از انزلی به سمت تفلیس بروند و بعد، از اسلامبول و کنار مصر بگذرند و به جده وارد شوند.» (۴) اگر زائر خراسانی بود، از مشهد به سمت عشق آباد رفته، از آنجا عرض دریای مازندران را طی کرده، به سمت بادکوبه و تفلیس می‌رفت و سپس با راه آهن عازم ساحل دریای سیاه شده به اسلامبول می‌رفت. (۵) بخشی از این مسیر با راه آهن و بخشی با کشتی سپری می‌شد و حجاجی که از بلاد خراسان و سرزمین روسیه بودند، از این طریق عازم می‌شدند. مصیبت‌هایی که در این مسیر بر سر میرزا داود آمده بود، سبب‌نگرانی اواز این راه شده، می‌نویسد:

«آمدن به مکه از این راه موجب ثواب که نخواهد بود، قطعاً موجب عقاب است، چون هم خوف بر اتلاف مال و هم خوف تلف جان و هم از دست رفتن وظایف و عبادات یومیه فرضیه، و عدم تحصیل و تمکن طهارت همه را تا اینجا دارد، تا بعد از این چه شود، به خصوص بر زنها که حرام است قطعاً». (۶) زمانی که حاج به اسلامبول

۱- اعتماد السلطنه، ص ۹۱

۲- میرزا داود، ص ۱۷۱

۳- مخبرالسلطنه، ص ۲۷۳

۴- نجم الملک، ص ۱۸۵

۵- میرزا داود، ص ۳۷

۶- میرزا داود، ص ۶۹

ص: ۷۹

می‌رسید، می‌توانست مستقیم با کشتی به دریای سرخ و بندر ینبع یا جده وارد شود، همان طور که می‌توانست به مصر رفته از شهرهای اسکندریه و قاهره و پرت سعید و حتی بیروت و غیره دیدن کند. فرهاد میرزا (در سال ۱۲۹۲) از ایران به استانبول رفته، از آنجا به قاهره و سپس از طریق کانال سوئز به دریای سرخ و سپس به بندر ینبع وارد شده و از آنجا با شتر روانه مدینه شده است. (۱) فراهانی نیز همین مسیر را طی کرده است. برخی همین مسیر یا راهی طولانی‌تر را در بازگشت داشتند. حسام السلطنه در سال ۱۲۹۷ در بازگشت از مدینه، راهی شام شده از آنجا به بیت المقدس رفته، سپس به سوی اسکندریه و قاهره عزیمت کرده، در مسیر بازگشت به استانبول و از آنجا به تفلیس، ایروان، نخجوان و سپس به ایران وارد شده است.

فراهانی برای کسانی که از انزلی به استانبول و از آنجا به ینبع می‌روند، مشکل زمان را نیز حل کرده است. به نظر وی که سفرش در سال ۱۳۰۲ انجام شده، بهتر چنین است که شخص در ۲۵ رمضان در انزلی به کشتی نشسته ده روزه به اسلامبول بیاید. ده روز هم آنجا توقف کرده، در ۱۵ شوال عازم ینبع شود که دوازده روز این راه طی می‌شود. درآن‌جا نیز با شتر، شش روزه به مدینه رفته تا ۲۵ ذی قعده آنجا بماند. سپس به سمت مکه حرکت کند که ششم یا هفتم ذی حجه آنجا برسد. (۲) امین الدوله در سال ۱۳۱۶ از راه بادکوبه با قطار عازم ساحل دریای سیاه شده، از آنجا با کشتی به استانبول رفته و سپس از طریق مصر و کانال سوئز با کشتی عازم حجاز شده است. (۳) وی می‌نویسد که «در سوئز دسته‌های حاجیان ایرانی پی در پی می‌رسیدند و دیده‌ها را به دیدار ایشان روشن می‌کردیم.» (۴) گذشت که هر کدام از این راه‌ها، محاسن ومعایب خود را داشت. در سال ۱۳۰۲ که حدود سه هزار و اندی حاج ایرانی به مکه آمده بود «هشت صد نفر از راه شام آمد که پنجاه نفر از آنها از تشنگی و باد سام مرده بودند، قریب یکصد نفر هم از راه جبل به دزدی و لباس تبدیل آمدند و یک هزار و دویست نفر از راه بوشهر و بندرعباس و بغداد آمده و از جده وارد شده و یک هزار و کسری هم از راه اسلامبول آمدند و از جده و ینبع وارد شدند.» (۵)

۱- فرهاد میرزا، ص ۱۵۵- ۱۵۶

۲- فراهانی، ص ۱۵۶

۳- سفرنامه امین الدوله،

۴- امین الدوله، ص ۱۳۵

۵- فراهانی، ص ۱۷۰

ص: ۸۰

پی‌نوشتها:

ص: ۸۱

ص: ۸۲

ص: ۸۳

ص: ۸۴

ص: ۸۵

اماکن و آثار

طرح جایگزین شود.

ص: ۸۶

زمزم در تحولات تاریخ (۴)

محمد تقی رهبر

در بخش‌های گذشته، به سرآغاز و چگونگی پیدایش زمزم پرداختیم. اکنون که از آن واقعه مهم و تاریخ‌ساز چهارهزار سال می‌گذرد، زلال زمزم همچنان در جوار کعبه معظّمه جاری است و جرعه نوشان عشق و تشنه‌کامان وصل را سیراب می‌کند و تا قیامت می‌جوشد تا گواهی صادق از رویش نهال محبت در کویر انقاع و درخشش نور امید در وادی حیرت و نومیدی‌ها باشد که خاندان حضرت ابراهیم علیه السلام بذر آن را پاشیدند و ثمره‌اش را دیدند؛ .... وَارْزُقْهُمْ مِنْ الثَّمَرَاتِ ....

در طول چهار هزار سالی که بر این پدیده شگفتِ حرمِ الهی گذشته، زمزم تحوّلاتی را از سر گذرانده است و بی‌شک در رهگذر حوادث، به یک روال طیّ مسیر نکرده است. مدّت زمانی آشکار بود و از آن استفاده می‌شد و در فترتی از زمان، در دل صخره‌ها و رمل‌ها پنهان ماند و در فترتی دیگر غواصان بحر محبّت و ساقیان حرم، این گوهرِ گرانسنگ را در اعماق زمین و میان سنگ‌های سوخته کاویدند و لایروبی کردند تا سرچشمه آن را برای لب‌های خشکیده و جگرهای تفتیده میهمانان خدا جاری سازند و زائران بیت عتیق را در آن دیارِ بی‌آب و علف سیراب کنند.

هر چند تفصیل این تحوّلات، از حوزه تحقیق و کاوش کنونی بیرون است

ص: ۸۷

امّا اجمال این وقایع را بر اساس مستندات تاریخی می‌توان مرور کرد و در چند مقطع تاریخی به بررسی نهاد:

۱- زمزم‌در دوران ابراهیم و اسماعیل

«سقایه اسماعیل علیه السلام» در آغاز به صورت چشمه‌ای از زمینِ خشگ بیرون زد و هاجر کوشید با خاک و رمل، اطراف آن را مسدود کند تا آب هدر نرود و او و فرزندش بتوانند از آن استفاده کنند! و در این حال بود که آن فرشته مقرّب، که برای مددکاری دو میهمان غریب خدا آمده بود، به هاجر گفت:

«بر ساکنان این وادی، از تشنگی هراس نداشته باش. چه، این چشمه‌ای است که میهمانان خدا از آن خواهند نوشید.» (۱) و بدینگونه با بیان نقش تاریخی زمزم هاجر را آرامش داد و نه تنها هاجر و اسماعیل، که قبائل صحرانشین حوالی مکّه نیز بر سر سفره زمزم گرد آمدند تا جامعه نخستین «امّ القری» را تشکیل دهند و پرندگان صحرا و وحوش و طیور به سوی آن چشمه شتافتند تا ریزه‌خواران زمزم شوند ...

از روایات چنین برمی‌آید که ابراهیم و اسماعیل این چشمه را به صورت چاهی درآوردند تا از دستبرد حوادث مصون بماند و آب آن فزونی گیرد و کفاف ساکنان و مسافران را بدهد.

در حدیث مفصّلی که از قول امام صادق علیه السلام درباره حوادث مکّه و بنای کعبه و تحولات زمزم و شرح حال ابراهیم و اسماعیل و وقایع دیگری در این خصوص در کتب حدیث آمده است، چنین می‌خوانیم:

«اسماعیل علیه السلام از کمیِ آب به ابراهیم علیه السلام شکایت کرد، آنگاه خداوند بزرگ به ابراهیم فرمود که چاهی را حفر کند تا حاجیان از آن بنوشند، سپس جبرئیل فرود آمد و چاه آنان؛ یعنی زمزم را حفر کرد تا آب آن نمودار گشت، آنگاه جبرئیل به ابراهیم گفت در چاه فرود آید، بسم اللَّه ... بگوید و آن را از چهارگوشه حفاری کند، که یکی از این زاویه‌ها به طرف بیت‌اللَّه بود و از هر یک از این چهار زاویه چشمه‌ای جوشید و جبرئیل و ابراهیم از چاه خارج شدند و جبرئیل به ابراهیم گفت:

از این آب بنوش و برای فرزندانت دعا کن و به طواف کعبه بپرداز که این چشمه‌ای است که خداوند برای

۱- فاکهی، اخبار مکّه، ج ۲، ص ۶

ص: ۸۸

فرزندان اسماعیل پدید آورده است ...» (۱) از صدر و ذیل روایت فوق چنین استفاده می‌شود که گفتگوی ابراهیم و اسماعیل در خصوص کم‌آبی مکّه، پس از بنای کعبه و انجام مراسم حج بوده است؛ بدینگونه که اسماعیل با پدرش در یکی از سفرهایش از شام به سوی مکه، در خصوص آب این سرزمین صحبت کرد که به حفاری زمزم با کمک جبرئیل انجامید و این واقعه با پیدایش زمزم در کودکی اسماعیل چند سال فاصله داشت و هنگامی بود که اطراف کعبه و زمزم جماعتی زندگی می‌کردند و کسانی برای زیارت می‌آمدند و آب کفاف نمی‌داد.

در هر حال، آنچه مدّ نظر ماست، حفر زمزم و به صورت چاه درآمدنش به وسیله ابراهیم است.

فاکهی، تاریخ نگار مکّه نیز از حفر زمزم به وسیله ابراهیم سخن گفته است.

وی از قول عثمان بن ساج از «وهب بن منبّه» چنین نقل می‌کند:

«سرزمین مکّه در آن روزگار آب نداشت و به همین جهت کسی در آنجا ساکن نمی‌شد، تا اینکه خداوند زمزم را برای اسماعیل پدید آورد و به دنبال آن، مکّه آبادانی گرفت و قبلیه‌ای از «جُرهُم» به هوای آب در آنجا مسکن گزیدند ...»

عثمان بن ساج اضافه می‌کند: «زمزم اثر پای جبرئیل است. چشمه‌ای که خداوند برای اسماعیل پدید آورد، در آن روز که او و مادرش تشنه بودند و جبرئیل آنان را از آن مشکل رهانید. و از آن پس ابراهیم علیه السلام این چاه را حفر کرد و آنگاه با گذشت زمانی، ذوالقرنین آن چاه را تصرف کرد و بر آن سلطه یافت (وآسیب رسانید) و به گمانم که در آن حال ذوالقرنین از ابراهیم می‌خواهد که برای او به درگاه خدا دعا کند و ابراهیم به او می‌گوید:

چگونه دعا کنم در حالی که شما چاه مرا ویران کردید؟! و ذوالقرنین پاسخ می‌دهد: من به چنین کاری دستور ندادم و کسی به من نگفت که این چاه از آنِ ابراهیم است و سرانجام سلاح جنگ بر زمین نهاد.» (۲) ۲- زمزم پس از اسماعیل علیه السلام

اسماعیل ذبیح، بیش از صد سال در جوار حرم زیست تا روزی که بدرود حیات گفت و در جوار کعبه و در حجر

۱- کافی، ج ۴، ص ۲۰۵، با تلخیص.

۲- اخبار مکّه، ج ۲، ص ۹

ص: ۸۹

اسماعیل آرمید و فرزندان اسماعیل در آن سرزمین مأوی گزیدند و قبایل جُرهم که پیوند سببی با اسماعیل و با فرزندان اسماعیل برقرار کرده بودند، جامعه شهر مکّه را تشکیل دادند و آب زمزم همچنان سرچشمه حیات مکّیان بود اما از آنجا که نسل‌ها و جامعه‌ها از آفات اعتقادی و اخلاقی همواره سالم نمی‌ماند، جرهم نیز از صراط مستقیمِ ترسیم شده به وسیله ابراهیم و اسماعیل منحرف شدند و نعمت خداوندی را ناسپاسی کردند.

و سرانجام آن ناسپاسی این شد که نعمت حق زوال پذیرد.

فاسی، مؤلّف «شفاء الغرام» می‌نویسد:

«آب زمزم همواره در اختیار مردم مکّه بود و از آن بهرمند می‌شدند تا اینکه جرهم حرمت کعبه و حرم را شکستند و در نتیجه زمزم از آنها گرفته شد و طی گذشت برهه‌ای از زمان اثری از آن برجای نماند.» (۱) و نیز ازرقی در کتاب خود (اخبار مکّه) از قول برخی از اهل علم نقل کرده است که گفتند:

«جرهم از زمزم می‌نوشیدند و تا آن زمان که خداوند اراده کرده بود در آنجا رحل اقامت داشتند، امّا از آن هنگام که نسبت به جرهم بی‌حرمتی کردند و حرمت خانه را پاس نداشتند و مال کعبه را که به آن هدیه می‌شد آشکار و پنهان خوردند و علاوه بر اینها گناهان بزرگ دیگری مرتکب شدند، آب زمزم قطع شد و محلّ آن چاه، به تدریج و بر اثر جاری شدن سیل، طی سالهای متمادی ناپدید گشت. «عمرو بن حارث جُرهمی»، جرهم را به جهت اعمالشان نکوهش کرد و از پی‌آمد ستم و بی‌حرمتی نسبت به بیت‌اللَّه برحذر داشت امّا این هشدارها سودی نداشت، لذا شبانه در محل زمزم گودالی کند و دو غزال «طلا» و شمشیرهایی را که در کعبه بود در آن گودال دفن کرد و از آن پس خداوند «خزاعه» را بر «جرهم» مسلط نمود تا آنها را از حرم بیرون راندند و امور مکّه را در دست گرفتند امّا چاه زمزم همچنان مخفی بود تا اینکه خدا آن را برای عبدالمطّلب آشکار ساخت.» (۲) در اینکه چه عواملی موجب اختفای زمزم بوده است، میان مورّخان و محقّقان اختلاف نظریه وجود دارد؛

۱- تاریخ عمارة مسجدالحرام، ص ۱۷۰

۲- ازرقی، اخبار مکّه و ما جاء فیها من الآثار، ج ۲، ص ۴۱

ص: ۹۰

برخی معتقدند عوامل جغرافیایی در این امر مدخلیت داشته است. یاقوت حموی درباره زمزم می‌نویسد: «سالها گذشت و بر اثر آمدن سیل و باران زمزم پوشیده شد و اثر از آن به جای نماند.» (۱) به هر حال و چنانکه اشاره کردیم:

ناسپاسی ساکنان حرم را در این امر دخیل دانسته‌اند، هرچند تاریخ دقیق این اتفاقات را نمی‌توان مشخص کرد. گویند یکی از جرهمیان به نام «عمرو بن حارث بن مضاض بن عمرو جرهمی» افراد قبیله خود را موعظه کرد و از ارتکاب ظلم و ستم در حرم برحذر داشت و از انتقام الهی ترسانید و گفت: مکّه شهری است که ستمکاران را تحمل نمی‌کند. پس، از خدا بترسید و حرمت او نگهدارید پیش از آنکه کسانی بیایند و شما را با ذلّت و حقارت از حرم بیرون کنند و آنگاه شما آرزو کنید که به طواف خانه بیایید و قادر نباشید. با این حال، آنان به هشدارهای وی اعتنایی نکردند. از این رو عمرو دو غزال طلایی که در کعبه بود و شمشیرهای نقره را که جزو اموال کعبه بودند، شبانه برداشت و برای آنکه از دست نرود به طور مخفیانه در چاه زمزم پنهان کرد و از آن پس خداوند خزاعه را بر آنان مسلط کرد تا جرهم را از حرم بیرون راندند و تولیت کعبه و حکومت مکّه را به دست گرفتند و این جریان ادامه یافت و محلّ زمزم سالها همچنان ناشناخته ماند. (۲) برخی دیگر از مورّخان، جریان را به گونه‌ای دیگر نوشته‌اند: آنها می گویند:

یکی از سران مکّه به نام «مضاض بن عمرو جرهمی» در یکی از درگیری‌ها شکست خورد و احساس کرد که دشمن به زودی وی را از مکّه بیرون خواهد راند، اینجا بود که تصمیم گرفت دشمن را از آب‌های استراتژیک مکّه محروم سازد، از این‌رو اشیای قیمتی و عتیقه و طلاهای کعبه را در چاه زمزم پنهان ساخت و روی آن را پوشانید و آثار آن را محو کرد و در این میان عوامل طبیعی نیز به کمک وی شتافتند و رمل‌های زیادی بر محل زمزم انباشته شد و هیچگونه اثری از آن برجای نماند. مضاض از آن پس به سوی یمن گریخت. (۳) اهالی مکّه با ناپدید شدن آثار زمزم، ناگزیر شدند به دنبال منابع دیگری از آب بروند، از این‌رو چاه‌هایی حفر کردند که بیشتر آنها در حوالی مکّه بود. چه، منابع آب شهر مکّه به دلیل نداشتن نهرها و

۱- معجم البلدان، ماده زمزم.

۲- اخبار مکّه.

۳- مهندس یحیی کوشک، کتاب زمزم، ص ۱۷ از تاریخ الکعبه.

ص: ۹۱

چشمه‌ها و محرومیت از بارانهای منظّم، تنها منابع زیرزمینی و چاه‌هایی است که حفر می‌شد. این چاه‌ها، متعدد بودند و هر یک به نامی موسوم؛ «چاه میمون حضرمی»، «چاه عجول» که قیس در خانه امّ هانی، دختر ابوطالب حفر کرد و نخستین چاهی بود که در مکّه حفر شد، و چاه‌های «الجفر»، «الطوی»، «سجله»، «الحفر» و «الغمر» که هر یک به قبیله‌ای از قبایل تعلّق داشت. چاه‌های دیگری نیز در خارج مکّه وجود داشت که تاریخ آن به زعامت زعمای گذشته قریش بازمی‌گردد. زمان «مرّة بن کعب و کلاب بن مُرّه» چاه‌هایی بود که مشهورترین آنها چاه «رم» نام داشت و «مرّة بن کعب بن لؤی» آن را حفر کرد و نیز چاه «ضم» که «کلاب بن مرّه» حفرش نمود.

گویند «قصیّ بن کلاب» جدّ بزرگ عبدالمطّلب حاجیان را در حوضچه‌هایی از پوست آب می‌داد. او از خارج مکّه آب می‌آورد تا زائران بیت‌اللّه بنوشند. (۱) ۳- عبدالمطّلب و حفر زمزم

عبدالمطّلب نیای گرامی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را منزلتی است رفیع. او چهره برجسته بنی‌هاشم و قریش و برترین مرد موجّه مکّه بود که سقایت حاجیان را بر عهده داشت.

مقام و منزلت عبدالمطّلب، علاوه بر شخصیت خانوادگی‌اش، ایمان و شجاعت و بزرگواری و کیاست او بود که جایگاه اجتماعی او را در میان مکّیان و اعراب منطقه موجّه می‌ساخت و داستان گفتگوی او با ابرهه که به قصد ویران کردن مکّه آمده بود، در تواریخ معروف است که از عظمت این شخصیت و روح بلند او حکایت دارد.

به همین دلایل بود که خداوند افتخار حفر زمزم و سقایت حاجیان را به او ارزانی داشت. درست متعاقب پایداری‌اش در حرم و وفاداری‌اش نسبت به بیت‌اللّه بود که آن خواب تاریخی را دید و هاتفی وی را مأمور حفر زمزم ساخت.

ازرقی در اخبار مکّه، از زهری نقل می‌کند: نخستین چیزی که از عبدالمطّلب، فرزند هاشم، جدّ رسول اللّه صلی الله علیه و آله به یاد مانده، این است که قریش با شنیدن خبر هجوم ابرهه، از مکّه گریختند امّا عبدالمطّلب که جوانی برومند بود گفت: به خدا سوگند از حرم خدا بیرون نشوم که عزّت را جای دیگر جستجو

۱- نک: زمزم، ص ۱۷، یحیی حمزه کوشک؛ و اخبار مکّه ازرقی، ج ۲، ص ۲۲۷- ۲۱۳

ص: ۹۲

کنم! این بگفت و در کنار خانه کعبه معتکف شد و قریش او را تنها گذاشتند.

آنگاه عبدالمطّلب در قالب یک شعر با خدا راز و نیاز کرد و آن شعر این بود:

«هُمَّ انّ الْمَرء یمنع رحله فامنع رحالك لا یغلبن صلیبهم وضلالهم غدوا محالك»

«بار خدایا! یک مرد از خانه و کاشانه خود دفاع می‌کند، تو نیز از خانه و کاشانه‌ات دفاع کن. و البته که صلیب آنها و گمراهی‌شان بر اراده تو پیروز نگردد و فردا توطئه آنان کارگر نیاید.»

او همچنان در حرم ماند تا خدا سپاه ابرهه و اصحاب فیل را به هلاکت رسانید و قریش به شهر مکّه بازگشتند و عظمت عبدالمطلب و پایداری‌اش در بزرگداشت حرم الهی، بیش از پیش آشکار گردید. در همین روزها بود که خداوند حارث (فرزند ارشد عبدالمطّلب) را به او عنایت کرد و آنگاه در خواب دید که به او گفتند:

«إحفر زمزم خبیئة الشیخ الأعظم»؛ «زمزم، دفینه آن پیر بزرگ (ابراهیم خلیل علیه السلام) را حفر کن.» و چون بیدار شد از خداوند خواست که محلّ آن را برای وی مشخص کند تا اینکه جایگاه آن را بار دیگر در خواب با علایمی مشخص کردند و گفتند: «زمزم را حفر کن. میان خون و شکمبه، آنجا که زاغی منقار می‌زند لانه مورچگان قرار دارد، روبروی علایم سرخ». عبدالمطّلب برخاست و در مسجدالحرام نشست و مترصد بود تا علایم یاد شده را مشاهده کند. در آن هنگام گاوی ذبح کردند و خون و شکمبه آن بر زمین ریخته شد و کلاغی آمد و منقار زد و همانجا نیز لانه مورچگان را یافت. با دیدن این علایم برخاست و به حفر زمزم پرداخت. قریش آمدند و گفتند: این چه کاری است؟! ما تو را نادان نمی‌انگاشتیم! چرا دور مسجد چاه می‌کنی؟ عبدالمطّلب گفت: من آن را حفر می‌کنم و در راه آن مبارزه می‌کنم. او و فرزندش حارث به ادامه حفاری پرداختند. با این حال، قریش به دلیل وجاهت و صدق و دینداری او مخالفت ننمودند تا اینکه پس از چندی عبدالمطّلب خسته شد و نذر کرد که اگر خداوند ده پسر به او عطا کند یکی را قربان نماید. در همان حال که به حفر چاه مشغول بود شمشیرهای دفن شده در زمان جرهمیان را یافت. قریش پیش آمده، سهم خود را مطالبه کردند و عبدالمطّلب گفت: اینها متعلّق به خانه

ص: ۹۳

خـدا است و به حفر ادامه داد تـا آب زمزم جوشـیدن گرفت آنگـاه در کنار آن، حوضـی آماده ساخت و آن را از آب پر می کرد تا حاجیان بنوشند. (۱) چاره‌جویی برای کم آبی

در خصـوص اقـدام عبـدالمطّلب به حفر زمزم و مقـدّمات آن، برخی تاریـخ‌نگاران چنین گفته‌انـد: عبـدالمطّلب بزرگ قریش بـود و سقایت حاجیان را بر عهـده داشت و از چاه‌های اطراف مکه با شتران خود آب می‌آورد و به زائران بیت می‌نوشانـد. و چون فرزندی جز حارث نـداشت، این کار برای او دشواری بسـیار به‌همراه داشت. برای مـدتی مکه شاهـد خشـکسالی شـد و بر اثر نباریدن باران، چاه‌های مکه خشـکید و مشکل بزرگی پدید آمد. چون موسم حج سپری شد و قریش به محل زندگی خود مکه برگشتند، در یکی از شب‌ها در خانه عبـدالمطّلب گرد آمدند و از دشواری‌هایی که عبدالمطّلب برای تهیه آب تحمل کرده بود، سـخن گفتند و در آن میان از چاه زمزم گفتگو شد و آرزو کردند که ای‌کاش می‌توانسـتند به آن دست یابند. در این حال عبدالمطّلب به فکر افتاد که اگر موفق به حفر زمزم شود آرزویی بزرگ تحقق یافته است و مشـکل آب در مکه حل خواهد شد. به‌دنبال چنین اندیشه و آرزویی بود که آن خواب شگفت را دید.

خواب عبدالمطّلب در روایت کلینی

چگونگی خواب دیدن عبدالمطّلب را بیشتر مورّخان و محدّثان، با اندک اختلاف نقل کرده‌اند.

محدّث گرانقدر، مرحوم کلینی از علی بن ابراهیم و برخی از محدّثان دیگر روایت کرده است که: در کعبه مجسمه دو آهو، از طلا، به‌علاوه پنج شمشیر (قیمتی) بود، همینکه «خُزاعه» بر «جُرهم» چیره شدند و در حرم حاکم گردیدند، جرهم آن شمشیرها و آهوان را در چاه زمزم افکندنـد و محل چاه را پنهان کردند و چون قُصـیّ بر خزاعه غلبه یافتند، جایگاه زمزم را نمی‌دانسـتند و محل آن پنهان بود تا اینکه عبـدالمطّلب فرمانروای مکه گردید و برای او در کنار کعبه فرشـی می‌گستردند و جز او کسـی دارای چنین منصبی نبود. در یکی از اوقات که عبدالمطّلب در جوار کعبه آرمیده بود، کسی را درخواب دید که به او گفت:

۱- ازرقی، اخبار مکّه، ج ۲، ص ۴۲ و ۴۳

ص: ۹۴

«احفر برّة»؛ «بره را حفر کن». پرسید: برّه چیست؟ روز دوم آمد و گفت: «طیبه را حفر کن» و روز سوّم آمد و گفت «مضنونه را حفر کن» (۱) پرسید مضنونه چیست؟ تا این که روز چهارم آمد و گفت: زمزم را حفر کن؛ آبی را که نخشکد و مورد نکوهش قرار نگیرد و انبوه حاجیان را سیراب کند، آنجا که زاغی با منقار و پای قرمز بر لانه مورچگان منقار زند. و در آن حال بر محل زمزم سنگی بود که مورچه‌گان از زیر آن خارج می‌شدند و زاغی آنها را می‌خورد.

بدین‌وسیله عبدالمطّلب محل چاه را شناسایی کرد و قریش را گفت: «چهار شب است که مرا به حفر زمزم فرمان می‌دهند و این مایه عزت و افتخار ماست». اما قریش وی را یاری ندادند و او با کمک فرزندش حارث به حفر زمزم پرداخت و چون با دشواریِ این کار روبه‌رو شد به درِ کعبه آمد و دست‌های خود را به دعا برداشت و در آن حال نذر کرد که اگر ده پسر پیدا کند، عزیزترین آنها را قربانی نماید و حفر را ادامه داد تا به نقطه‌ای رسید که اسماعیل آن را حفاری و اطرافش را سنگ‌چین کرده بود و در این هنگام به آب دسترسی پیدا کرد و تکبیر گفت و قریش نیز تکبیر گفتند و خطاب به او اظهار داشتند: ای ابو حارث! این میراث (پدران) ماست و ما را در آن سهمی است! و عبدالمطّلب در پاسخ آنان گفت: شما در حفر آن مرا یاری ندادید و این آب برای همیشه برای من و فرزندان من خواهد بود». (۲) همچنین ابن اسحاق با تفصیل بیشتر می‌نویسد: «عبدالمطّلب بن هاشم بن عبدمناف در حِجْر (اسماعیل) و نزدیکی کعبه خوابیده بود، خوابی دید و به‌دنبال آن به حفر زمزم فرمان داد. گویند زمزم پس از تولیت فرزندان بزرگ اسماعیل و جُرهم، در دل زمین دفن شده بود تا اینکه عبدالمطّلب مأمور شد آن را حفر کند. عبدالمطّلب نزد قریش آمد و گفت: ای گروه قریش، من مأمورم زمزم را حفر کنم. آنها گفتند: از کجا چنین مأموریتی یافته‌ای؟

گفت: نمی‌گویم. گفتند پس به خوابگاهت برگرد! اگر از طرف خدای بزرگ چنین مأموریت یافته‌ای برای تو بیان می‌گردد.

و اگر این خواب شیطانی بود، دیگر تکرار نمی‌شود. عبدالمطّلب به خوابگاه خود برگشت و مجدّداً به او گفته شد:

۱- چنانکه در اسامی زمزم گذشت، در برخی روایات با عنوان «مضنونه و مضمونه» به‌ثبت رسیده است.

۲- فروع کافی، ج ۴، ص ۲۱۹

ص: ۹۵

«احفر زَمْزم انَّک ان حَفرتها لَم تَنْدم هِی تراث مِن أبیک الأقدم، لا تنزف الدهر و لا تذم، تسقی الحجیج الأعظم، مثل نعام حافل لم یقسم ینذر فیها ناذر لمنعم فهی میراث و عقد محکمهٔ لیس کبعض ما قد یعلم و هی بین الغرث و الدم ...».

«زمزم را حفر کن، اگر آن را حفر کنی پشیمان نشوی. آن میراث پدر پیشین توست. در طول دهر نخشگد و پایان نپذیرد. حج گزاران بسیاری را سیراب کند. مثل چهارپایان پرشیری است که آن را نذرکننده برای نیازمندان نذر می‌کند، آن میراث و پیمان استواری است. مانند برخی چیزها نیست که شناخته شده و آن در میان شکمبه و خون قرار دارد!». (۱) عبدالمطّلب چون آن سخنان بشنید، پرسید این چشمه کجاست؟ به او گفته شد، نزدیک لانه مورچگان، آنجا که فردا زاغی منقار خواهد زد!

فردا شد و عبدالمطّلب با فرزندش حارث آمدند و کسی دیگر از فرزندان او را همراهی نمی‌کرد. لانه مورچگان را نشان کردند و کلاغی را دیدند که نوک بر زمین می‌زند. این نقطه جایی بود که دو بت «اساف» و «نائله» که قریش برای آنها قربانی می‌کردند، در دو سوی آن قرار داشتند. درخصوص این‌دو بت، داستانهایی آورده‌اند. ابن اسحاق از عایشه نقل می‌کند که گفت: همواره می‌شنیدیم که اساف و نائله مرد و زنی بودند که در خانه کعبه عمل زشت مرتکب شدند و به کیفر این عمل، به‌صورت سنگ مسخ‌شده درآمدند! (۲) عبدالمطّلب کلنگ برداشت که آن نقطه را میان دو بت حفر کند. قریش که این بدیدند پیش آمده، گفتند: به خدا نمی‌گذاریم میان بت‌های ما و در محل قربانگاه‌مان حفاری کنید. عبدالمطّلب به فرزندش حارث گفت: اعتنا نکن و یا گفت: تو جلوی اینها را بگیر تا من حفر کنم، به خدا آنچه را بدان مأمورم انجام خواهم داد. همینکه قریش دیدند عبدالمطّلب در کار خود مصمّم است، او را به حال خود گذاشتند. دیری نگذشت که دهانه چاهی پیدا شد. عبدالمطّلب تکبیر گفت! قریش دانستند که او راست می‌گوید و به خواسته خود رسیده است.

آنگاه بپاخاستند و به عبدالمطّلب گفتند:

این چاه از پدر ما اسماعیل است و ما را در آن حقی است، ما را در آن شریک

۱- برای توضیح بیشتر این جملات نک: ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۴۲ به بعد.

۲- سیره ابن‌اسحاق، ص ۳- ۲

ص: ۹۶

گردان. عبدالمطّلب گفت: چنین نخواهم کرد، این چیزی است که به من محوّل شده نه دیگری، و از میان شما به من تفویض گردیده است. گفتند: به ما انصاف بده، ما دست برنمی‌داریم و با تو به مرافعه می‌پردازیم.

عبدالمطّلب گفت: پس هرکس را که می‌خواهید انتخاب کنید تا نزد او به داوری برویم. گفتند: زن کاهنه‌ای از فرزندان سعدبن‌هذیم. گفت: مانعی ندارد و آن زن در حوالی شام بود. (۱) روایت دیگر ابن اسحاق:

داستان خواب دیدن عبدالمطّلب و حفر زمزم را ابن اسحاق به‌گونه‌ای دیگر نیز آورده است. او به اسناد خود از علی بن ابی‌طالب علیه السلام نقل می‌کند که:

«عبدالمطّلب در حجر خوابیده بود. در خواب کسی به او گفت: «برّه» را حفر کن.

پرسید برّه چیست؟ پاسخی نشنید، روز بعد که در حجر خوابیده بود شنید که به او می‌گویند: «مضنونه» را حفر کن. پرسید: مضنونه چیست؟ و آن روز، دیگر صدایی نشنید. فردا شد و بار دیگر همانجا به‌خواب رفت. به او گفته شد «طیبه» را حفر کن. پرسید طیبه چیست؟ و آن نیز گذشت. فردا شد و به همانجا آمد و خوابید و در خواب شنید: زمزم را حفر کن، پرسید زمزم چیست؟ پاسخ شنید:

آبی که خشک نشود و نکوهش نگردد؛ «لا تنزف و لا تذمّ» و آنگاه محل آن را برای عبدالمطّلب مشخص کرد.

عبدالمطّلب برخاست و به‌کار حفر پرداخت.

قریش گفتند: عبدالمطّلب! این چه کاری است که انجام می‌دهی؟! در جواب گفت: مأمور شدم زمزم را حفر کنم.

همینکه چاه پیدا شد و دهانه آن را دیدند، گفتند: ای عبدالمطّلب، ما را نیز با تو در آن حقّی است. آن، چاهِ پدرمان اسماعیل است.

گفت: به شما ارتباطی ندارد. گفتند:

در آن به داوری می‌رویم. گفت: باشد.

گفتند: میان ما و تو زن کاهنه‌ای از بنی سعد بن هذیم حکمیّت کند و آن زن در اطراف شام بود.

عبدالمطّلب با جمعی از برادران و اقوام خود آماده سفر شدند، قریش نیز از افراد هر خاندان شخصی برگزیدند و به اتفاق حرکت کردند. آن روز فاصله شام و حجاز بیابان‌های بی‌آب و علف بود. در یکی از بیابان‌ها آبی که عبدالمطّلب و همراهانش با خود داشتند، تمام شد و

۱- همان، ص ۳

ص: ۹۷

یقین کردند از تشنگی هلاک خواهند شد.

از افراد قریش آب خواستند و آنها از دادن آب خودداری کرده، گفتند: می‌ترسیم بر سر ما آن آید که بر سر شما آمد. در این حال عبدالمطّلب به یاران خود گفت: شما چه پیشنهادی دارید؟ گفتند: هرآنچه تو گویی، همان را می‌پذیریم. عبدالمطّلب گفت: نظر من این است که هریک از شما به اندازه نیرویی که برای وی مانده گودالی بکند که هرگاه بمیرد دوستان او را در آن دفن کنند و همین‌طور تا به آخرین نفر برسد. به‌خدا نابود شدن یک نفر بهتر است تا نابود شدن همه شما. هریک گودالی کندند. عبدالمطّلب گفت: به‌خدا اگر ما به‌دست خود به کام مرگ بیفتیم و به امید خدا حرکتی نکنیم، این عجز و ناتوانی است. آنگاه به همراهان گفت:

کوچ کنید. همینکه آهنگ حرکت کردند و بر شترها نشستند، از زیر پای ناقه عبدالمطّلب آبی گوارا جستن کرد.

بلافاصله، عبدالمطّلب فرود آمد و یاران نیز پیاده شدند و از آن آب نوشیدند و آب برداشتند و به دیگران نیز دادند. آنگاه دیگر همراهان را صدا زدند: به‌سوی آب بشتابید که خدای عزّوجلّ ما را سیراب کرد. همه آمدند و نوشیدند و آب برگرفتند و سپس چنین گفتند: ای عبدالمطّلب به‌خدا سوگند، خداوند به‌سود تو داوری کرد. آن‌کس که در این بیابان خشک و سوزان به تو آب می‌رساند، همان کسی است که از زمزم آب می‌دهد، برگرد، زمزم برای تو باشد و ما درخصوص آن با تو مرافعه‌ای نداریم». (۱)

ابن‌اسحاق سپس به چگونگی حفر زمزم پرداخته، می‌نویسد: پس از این واقعه، قریش برگشتند و عبدالمطّلب آمد تا چاه زمزم را حفر کند، در آن هنگام که به کندن مشغول بود، دو آهو از طلا یافت.

این دو آهو همان‌هایی بودند که جرهم وقتی می‌خواستند از مکّه بیرون روند، آنها را در چاه زمزم دفن کرده بودند و این همان چاه اسماعیل فرزند ابراهیم است که خداوند بزرگ برای او جوشانید در حالی که کودکی تشنه بود». (۲) مجاهد گوید: همواره می‌شنیدیم که زمزم به «هزمه جبرئیل» معروف است که با پای خود برای اسماعیل آنگاه که کودک تشنه بود، پدید آورد. (۳) و نیز از انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

«همینکه ساره (همسر ابراهیم) هاجر

۱- همان، ص ۴ و ۵

۲- همان، ص ۵

۳- همان، ص ۵

ص: ۹۸

قبطیه مادر اسماعیل را آواره کرد و ابراهیم او را در مکّه آورد، هاجر تشنه شد. جبرئیل فرود آمد و گفت: تو کیستی؟

پاسخ داد: «این فرزند ابراهیم است».

جبرئیل پرسید: آیا تو تشنه‌ای؟ پاسخ داد:

آری. آنگاه جبرئیل با پر خود زمین را شکافت و آب بیرون آمد و هاجر خود را بر آن آب افکند و نوشید و اگر چنین نمی‌کرد به‌صورت نهری روان می‌شد. (۱) ابن اسحاق گوید: هنگامی که عبدالمطّلب چاه زمزم را حفر کرد، خدای بزرگ شرافت و عظمت وی را در میان قوم خود فزونی بخشید و با پیدا شدن زمزم، مردم از دیگر آب‌های مکه روی گردانیدند و به‌سوی زمزم آمدند تا بدان تبرک جویند؛ چرا که فضیلت و برتری آن را در مجاورت بیت‌اللّه دریافته بودند و می‌گفتند: این آبی است که خدای عزّ و جلّ به اسماعیل عطا فرموده است. (۲) عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله گوید:

«زمزم طعام طُعْمٍ وَ شِفاء سُقْم». (۳)

و چنانکه در منابع دیگر آمده این سخن از پیامبر نقل شده است.

ابن اسحاق آنگاه داستان دو آهوی طلا و شمشیرهایی را که در زمزم پیدا شدند و اختلاف قریش بر سر آنها و قرعه زدن بنام آنان و کعبه و هدیه نمودن آنها را به کعبه آورده است. (۴) در هرحال، حفر زمزم به دست عبدالمطّلب در دودمان هاشم که از فرزندان اسماعیل بودند، همواره به‌عنوان سرمایه افتخار مورد توجه قرار گرفته است.

صفیه دختر عبدالمطّلب درباره حفر زمزم به‌دست بنی‌هاشم گوید:

«نَحنُ حَفَرْنا لِلحَجیج زَمْزَم سُقیا نبیّ اللّه فی المحرَّم

رکضهٔ جبریل و لمّا یعظم (۵) حذیفهٔ بن غانم نیز درباره منصب سقایت حاج برای هاشمیان و حفر زمزم گوید:

و ساقی الْحَجیج ثمّ للخیر هاشم و عبدمناف ذلک السید الطهر

طوی زمزماً عندالمقام فاصبحت سقایته فخراً عَلی کُلّ ذی فخر (۶)

تاریخ حفر زمزم به وسیله عبدالمطّلب

هرچندبرای اینگونه حوادث، تاریخ دقیقی تعیین نشده، لیکن برخی از محققان کوشیده‌اند تاریخ حفر زمزم توسط

۱- همان، ص ۵.

۲- همان، ص ۵ و ۶.

۳- همان، ص ۶.

۴- همان، ص ۶.

۵- یاقوت حموی، معجم‌البلدان، ماده «زمزم».

۶- همان.

ص: ۹۹

عبدالمطّلب را با مقایسه میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله (عام‌الفیل) و مانند آن روشن سازند.

فاسی در «شفاءالغرام» می‌نویسد:

حفر زمزم پیش از تولد پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و برای این نظریه چنین دلیل می‌آورد: در روایتی از فرزند ابوطالب (علی علیه السلام) چنین نقل شده که وقتی نیای او، عبدالمطّلب، زمزم را حفر کرد به‌جز حارث فرزندی نداشت. (۱) حارث فرزند ارشد عبدالمطّلب بود که طبق روایات، پدر را در حفر چاه زمزم یاری می‌داد و در همان ایام بود که عبدالمطّلب در برابر درِ کعبه ایستاد و دست به‌دعا برداشت و نذر کرد که اگر خداوند ده پسر به او بدهد محبوب‌ترین آنها را برای خدا قربان کند (۲) که داستان ده فرزند و قرعه زدن و به‌نام عبداللّه اصابت کردن و آنگاه صد شتر به‌جای او قربانی نمودن در تاریخ معروف و ثبت است.

در تأیید این نظریه نیز می‌توان از قول کسانی یاد کرد که گفته‌اند: ازدواج عبداللّه و آمنه چند سال پس از حفر زمزم بوده است. (۳) سیره ابن‌اسحاق نیز این نظریه را مورد تأیید قرار داده است. این در حالی است که برخی دیگر از تاریخ‌نویسان حفر زمزم را همزمان با میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله، یعنی عامل‌الفیل دانسته‌اند.

ازرقی در اخبار مکّه از زهری روایتی نقل کرده که مقتضای آن این است که حفر زمزم در عام‌الفیل؛ یعنی همان سال ولادت نبی گرامی صلی الله علیه و آله بوده است.

خاندان عباس و سقایت زمزم

پس از عبدالمطّلب، عباس فرزند او تولیت زمزم و سقایت زائران را به دست گرفت. از برخی روایات اخبار مکّه استفاده می‌شود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به این امر راضی بودند و فرزندان عبدالمطّلب را به جهت تصدّی این منصب تشویق می‌کردند، (۴) زیرا افتخار حفر زمزم، چنانکه در گذشته دیدیم، پس از سالیان دراز نصیب عبدالمطّلب شده بود و این مایه فخر و مباهات خاندان عباس شد.

فضل بن عباس اشعاری را در این‌باره سروده که بیت‌های زیر از جمله آنهاست:

و لَنا حَوضان لَم یُعطهما غیرنااللّه و مجد قد تَلَد

حوضناالکوثر حق‌المصطفی یرغم‌الناس به اهل الحسد

و لنا زمزم حوض قد بدا حیث مبنی البیت فی خیر بلد (۵)

۱- به نقل، یحیی حمزه کوشک، کتاب زمزم، ص ۲۰.

۲- کافی، ج ۴، ص ۲۱۹.

۳- سیرهٔرسول‌اللّه و اهل‌بیته، ص ۲۶.

۴- ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۵۶؛ فاکهی، اخبار مکه، ج ۲، صص ۵۳- ۵۱.

۵- فاکهی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۶۰.

ص: ۱۰۰

«و حوض از آن ماست که خدا به غیر ما نداده و این افتخار میراث دیرین ماست.»

«یکی حوض کوثر که حق مصطفی صلی الله علیه و آله است و به‌رغم مردمان حسود به آن حضرت تعلق دارد.»

«و دیگری زمزم که در جوار بیت و در بهترین شهر پدید آمده است».

و نیز گوید:

حوض النّبی و حوضنا مِن زمزم

ظمیء امرء لم یروه حوضانا

«حوض پیامبر (کوثر) و حوض ما از زمزم است، هر آنکه از این دو حوض ننوشد تشنه‌کام خواهد ماند.»

پس از عبدالمطّلب عباس عموی پیامبر اداره زمزم را عهده‌دار شد. او در اطراف آن چاه، حوضچه‌هایی ساخت که مردم از برخی بنوشند و از برخی دیگر وضو بگیرند و شست و شو کنند و چنانکه تاریخ نگاران یادآور شده‌اند، در اطراف زمزم و حوضچه‌ها در مسجدالحرام راه می‌رفت و مراقبت می‌کرد که افراد در آن غسل نکنند و تنها بنوشند و وضو بگیرند. (۱) بعد از درگذشت عباس، فرزندش عبداللّه بن عباس تصدّی زمزم را به عهده گرفت؛ چنانکه نقل کرده‌اند: برای ابن عباس در زاویه زمزم و در جهتی که روبه صفا است، محلی برای نشستن فراهم کرده بودند که به «مجلس ابن‌عباس» موسوم بود. وی در آنجا می‌نشست و زمزم را زیرنظر داشت و به حج‌گزاران آب می‌داد. برای این مجلس قبه‌ای از چوب ساخته شد به‌نام «قبةالخشب» که در جنب «سقایةالنبیذ» و سمت چپِ کسی که وارد زمزم می‌شود قرار داشت.

نخستین کس که این قبه را ساخت سلیمان بن علی بن عبداللّه بن عباس بود. (۲) بسیاری از روایات که از پیامبر صلی الله علیه و آله در فضیلت زمزم وارد شده، به روایت ابن عباس است.

بعدها عباسیان اهتمام بلیغی به زمزم داشتند؛ چرا که سقایت حاج را از پدران خود می‌دانستند و می‌کوشیدند این افتخار را برای خود حفظ کنند و از آن بهره‌برداری نمایند.

منصور عباسی در عهد خلافت خود به بازسازی و مرمّت زمزم و قبه آن پرداخت. به‌گفته سیوطی در «الاوائل» و یاقوتِ حِمَوی در «معجم‌البلدان» و دیگر تاریخ‌نویسان مکه، نخستین کسی که

۱- ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۵۸

۲- ازرقی، ج ۲، ص ۶۰؛ فاکهی، ج ۲، ص ۷۰

ص: ۱۰۱

زمزم و اطراف آن را با سنگ مرمر فرش کرد و برای اطراف قبّه شبکه‌هایی نهاد، منصور بود. بعد از منصور نیز مهدی عباسی این کار را ادامه داد و به تکمیل و تزیین آن پرداخت.

ازرقی از قول یکی از شیوخ قدیمی مکّه نقل می‌کند که قبّه زمزم را در محلّی به‌نام «دوحه» که هاجر و اسماعیل هنگام ورود به سرزمین مکّه در آنجا ساکن شدند، بنا کردند. (۱) بی‌تناسب نیست اشاره کنیم که از عباس و ابن‌عباس که بگذریم عباسیان هرچند به آبادی زمزم و بنای آن اهتمام داشتند، اما این افتخار هرگز نمی‌تواند سرپوشی بر اعمال ظالمانه و جابرانه حاکمان عباسی باشد؛ چنانکه رسم حکام است که بناها را آباد کنند اما دین را ویران سازند!

قرآن کریم باتوجه به این نکته است که می‌فرماید:

أَجَعَلْتُمْ سِقایَةَ الحاجِّ وَعِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ کَمَنْ امَنَ بِاللَّهِ وَالیَوْمِ الآخَرَ وَ جاهِد فی سَبیلِ اللَّهِ لا یَسْتَوونَ عِنْدَاللَّهِ وَاللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمینَ. (۲)

«آیا آب دادن حاجیان و تعمیر مسجدالحرام را مانند (عمل) کسی قرار دادید که به خدا و روز قیامت ایمان دارد و در راه خدا جهاد می‌کند؟ اینها نزد خدا برابر نیستند و خدا قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.»

پی‌نوشتها:

۱- ازرقی، ج ۲، ص ۶۰؛ فاکهی، ج ۲، ص ۷۰؛ تاریخ عمارة مسجدالحرام، ص ۱۷۵

۲- توبه: ۱۹

ص: ۱۰۲

ص: ۱۰۳

جامه کعبه در عصر جدید

محمد الدقن/ هادی انصاری

تسلط محمد علی بر اوقاف و ساختن جامه از خزانه مصر

وقتی محمـد علی در ربیع الأول سال ۱۲۲۰ ه. والی مصـر شـد، همچون گذشـته، از درآمد اوقافِ ویژه جامه، اقدام به ارسال کاروان محمل و جامه و خزانه کرد و همه ساله هدایای تخصیص یافته بر حرمین شریفین؛ مکه مکرمه و مدینه منوره را ارسال می‌نمود.

در روز دوشـنبه ۱۴ ذی القعـده سـال ۱۲۲۰ ه. جشـن حرکـت کـاروان محمـل و جـامه کعبه پایـان گرفت و امیر الحـاج در آن سـال «مصطفی جاویش العنتبلی» بود که صراف خزانه نیز او را همراهی می کرد.

در روز جمعه ۱۸ ذی القعـده کاروان حـج مصـری، به همراه جامه و محمل، راهی «سوئز» شـد تا از آنجا، از راه دریا به سوی «جده» حرکت کنند.

در سال ۱۲۲۱ ه. جشن حرکت جـامه و محمل، در روز شـنبه هشـتم ذی القعـده برگزار شـد و ناظر جامه (۱) «محمود آغا الجزیری» بود.

پیشاپیش کاروان، آغا و والی و حسابـدار و گروه راهنمایان و نیز جمع بسـیاری از سـربازان حرکت می کردنـد. به دنبال آن کاروان، کاروان دیگری به سرپرستی امیرالحاج مصری، «مصطفی جاویش العنتبلی» به سوی آن سرزمین مقدس به حرکت درآمد.

در آن سال، امیر سعود- رهبر

۱- به مدیر کارگاه جامه بافی، در آن هنگام ناظر جامه می گفته‌اند، «مترجم»

ص: ۱۰۴

سلفی‌ها- به همراه لشکری عظیم حج گزارد و وی با امیر کاروان مصری، مصطفی جاویش برخورد تندی کرد و نسبت به بدعت‌هایی نظیر طبل‌ها و نی‌لبک‌ها، که به همراه خود آورده بودند و آنها را می‌نواختند، اعتراض و سرزنش نمود.

«جبرتی» درباره سخنانی که میان آن دو ردّ و بدل شد، چنین می‌نویسد:

«... مسعود وهابی با لشکری فراوان به مکه رسید و حج را در میان مردم، بی‌آن که به کسی آسیبی برساند و در امنیت کامل و ارزانیِ ارزاق به جا آورد، سپس «مصطفی جاویش» امیر کاروان مصری را احضار کرد و بدو گفت: این چوب‌دستی‌ها و طبل‌هایی که به همراه کاروان شما است، چه معنایی دارد؟! منظور او از چوب‌دستی، محمل بود.

امیرالحاج در جواب گفت: آنها طبق عادت، اشاره و علامت برای اجتماع مردم است. سعود گفت: پس از این سال چنین چیزهایی را به حج نیاور و اگر بیاوری همه را آتش خواهم زد ...» (۱) از آن سال بود که ارسال جامه از سوی مصر متوقف شد تا این که دولت عثمانی بار دیگر نفوذ خود را بر سرزمین‌های مقدس گسترانید و مصر مجدداً ارسال جامه را در موسم سال ۱۲۲۸ ه. از سر گرفت. (۲) گفتنی است، هنگامی که مصر تهیه و ارسال جامه را از سر گرفت، هزینه آن را از محل درآمد وقف زمان سلطان سلیمان قانونی صرف نکرد، بلکه از محل خزانه مصری پرداخت. این بدان جهت بود که در سال ۱۲۲۸ ه. محمد علی، والی مصر به تمامی اوقاف مصر دست گذاشت، به طوری که حتی اوقاف جامه شریف کعبه و اوقاف حرمین شریفین نیز مستثنی نشد. او تمامی اوقاف مصر را به خزانه مصر وارد کرد. از آن پس اداره ویژه‌ای به نام «اوقاف حرمین شریفین» به وجود آمد که تمامی موارد وقف این سرزمین، زیر نظر آن قرار گرفت و پس از آن بود که تمامی هزینه‌های جامه کعبه مشرفه و موارد تخصیص یافته به حرمین شریفین؛ شامل خزانه و حبوبات و خوار و بارهای گوناگون، همگی از محل خزانه مصری تأمین می‌گردید.

بی‌شک این گونه تصرفات از سوی محمد علی، تجاوز و تعدی به این وقف عظیم به شمار می‌آمد که در نتیجه، جامه کعبه و موارد ارسالی به حرمین شریفین،

۱- جبرتی، عجائب الآثار ... ج ۶، صص ۲۳۱، ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۰۷، ۳۰۸ و ۳۶۳

۲- همان، ج ۷، صص ۲۲۲ و ۲۲۵

ص: ۱۰۵

وابسته به شرایط سیاسی دولت گردید و هرگاه شرایط سیاسی میان حکومت مصر و دستگاه حاکمه حجاز دستخوش تغییرات می‌شد و به سردی می‌گرایید، تأثیر به سزایی در ارسال جامه از مصر و یا توقف آن می‌گذاشت، تا آنجا که در مواردی دستگاه حاکمه حجاز از پیاده شدن جامه کعبه در سرزمین‌های مقدس جلوگیری کرد. در این باره سخن خواهیم گفت.

در هر صورت، مصر جامه کعبه را به همراه محمل، در هر سال به سوی این دیار می‌فرستاد و این نشان می‌دهد که آنان نسبت به انجام وظیفه دینی خود در مورد بیت‌اللّه‌الحرام جدی بوده‌اند.

در روز هشتم رمضان سال ۱۳۳۲ ه.

آتش جنگ جهانی اول شعله‌ور گردید و مصر به عادت همیشگیِ خود، در آن سال نیز جامه کعبه مشرفه را ارسال کرد.

هنگامی که دولت عثمانی به همیاری آلمان و متحدین بر ضدّ انگلیس و هم پیمانانش وارد جنگ شد، به تصوّر آن که انگلیس اعلام حمایت از مصر کرده است، مانع از ارسال جامه به کعبه شد و خود جامه کعبه را مهیّا ساخت و آن را به وسیله راه آهن حجاز به مدینه منوره فرستاد و این در حالی بود که حکومت مصر جامه کعبه را همانند گذشته در سال ۱۳۳۳ ه. بدون محمل به این دیار ارسال کرد، به این صورت که مأموران سلطنتی، محمل، جامه و خزانه را به مرز جده رساندند و در آنجا آنها را به نماینده امیر مکه تحویل دادند و خود به مصر بازگشتند.

به طراز (/ کمربند) جامه یاد شده نام «سلطان حسین کامل»، پادشاه مصر، اوّل صفر ۱۳۳۳ تا ۲۲ ذی الحجه ۱۳۳۵ ه.) در کنار نام سلطان عثمانی «محمد رشاد» نقش بسته بود. امیر مکه مکرمه «شریف حسین بن علی» با والی حجاز «غالب پاشا» اتفاق نمودند قطعه‌ای را که نام سلطان مصر بر آن بود، از روی جامه بردارند و قطعه قدیمی را که تنها نام (1) «سلطان محمد رشاد» بر آن نوشته شده بود، جایگزین کنند، پس خاندان شیبی‌ها (پرده داران کعبه) این کار را به انجام رسانیدند.

اما جامه‌ای که از سوی دولت عثمانی ارسال گردید، همچنان تا سال ۱۳۴۱ ه. در مدینه منوره باقی ماند.

مصر در هر سال برای کعبه مشرفه جامه‌ای ارسال می‌کرد و در سال ۱۳۳۶ ه.

۱- حسین عبداللّه باسلامه: تاریخ الکعبه المعظمه، ص ۲۸۸ و ۲۸۹

محمد طاهر الکردی: التاریخ القویم، ج ۴، ص ۲۰۶

ص: ۱۰۶

بر روی جامه فرستاده شد، نام سلطان «فؤاد اول» که در ۲۲ ذی الحجه سال ۱۳۳۵ ه. بر حکومت مصر دست یافته بود، دیده می‌شد و این بعد از قیام «شریف حسین» بود که به عنوان انقلاب عربی بر ضدّ حکومت ترکیه، در رمضان سال ۱۳۳۴ ه. راه انداخت. همچنین به فرمان سلطان فؤاد اول پرده نوینی را جایگزین پرده پیشین که نام خدیو «عباس حلمی دوم» بر آن بود، کردند.

از آن پس تا سال ۱۳۴۱ ه. جامه کعبه همچنان همه ساله به نام سلطان «فؤاد اول» ارسال می‌گردید که بر جامه یاد شده، جمله «صاحب الجلالهٔ الملک فؤاد الأول» نقش بسته بود. (۱) ماجرای هیأت اعزامی پزشکی و بازگشت جامه در سال ۱۳۴۱ ه.

در سال ۱۳۴۱ ه. اختلافی میان حکومت مصر و شریف «حسین بن علی»، پادشاه حجاز پیش آمد. حادثه این گونه بود که به هنگام رسیدن محمل مصری، به وسیله کشتی اختصاصی به مرز جده، به همراه آن، جامه کعبه مشرفه و گندم و سربازان و پاسداران محمل و نیز هیأت پزشکی قرار داشتند. «شریف حسین» به آمدن هیأت پزشکی اعتراض کرد و مانع از ورود آنان به مکه مکرمه شد. به دنبال این اختلاف کاروان محمل به وسیله همان کشتی با تمامی تجهیزاتش؛ نظیر گندم و جامه کعبه و جز اینها، که شامل خزانه و مستمری‌ها و صدقات بود، از مرز جده برگردانده شد.

این حادثه در پایان ماه ذی القعده آن سال اتفاق افتاد. «شریف حسین» هنگامی که وضع را چنین دید، تلگرافی به مدینه منوره زد و از امیر آن خواست به سرعت جامه‌ای را- که عثمانیان در سال ۱۳۳۳ ه.

ساخته و در مدینه منوره به ودیعت نهاده بودند- به مرز «رابغ» ارسال نماید.

نامبرده آنگاه یکی از کشتی‌های خود در جده را راهی رابغ کرد تا جامه را به جده انتقال دهد و این کار به سرعت انجام شد و سپس از جده به مکه مکرمه انتقال یافت.

جامه، در همان روزی که کعبه به وسیله آن پوشانده می‌شد؛ یعنی در روز عید قربان، به مکه رسید و کعبه در سال ۱۳۴۱ ه. پوشانیده شد. (۲) در این میان برخی از محققان معاصر (۳) جریان اختلاف میان حکومت مصر و شریف حسین را که منجر به

۱- یوسف احمد: المحمل و الحج، ج ۱، ص ۲۶۲

۲- حسین عبداللّٰه باسلامه، تاریخ الکعبهٔ المعظمه، صص ۲۸۹ و ۲۹۰

۳- حسین بن محمد نصیف: ماضی الحجاز و حاضره، چاپ اول جده ۱۳۴۹ ه. صص ۹۵ و ۹۶

ص: ۱۰۷

بازگردانده شدن جامه و سایر موارد اهدایی به مصـر گردید، بررسـی کرده و در پایان حکومت مصـر را مورد سـرزنش و توبیخ قرار داده‌اند. (۱) در سال ۱۳۴۲ ه. شـریف حسین با توجه به اختلافی که میان او و حکومت مصر به وجود آمده بود و از بیم آن که مبادا در سال بعد جامه از مصـر ارسال نگردد، دستور داد برای احتیاط جامه‌ای از نوع قیلان (۲) در عراق تهیه کنند که این جامه بافته شد و آماده گردید. لیکن در سال یاد شده اختلافات برطرف گردید و مصر مجدداً جامه کعبه را ارسال کرد که بر کعبه معظمه پوشانده شد. جامه ساخته شده به دستور شریف حسین، همچنان محفوظ ماند تا این که در سال ۱۳۴۳ ه.

وقتی «ملک عبدالعزیز آل سعود» به مکه مکرمه سلطه یافت و میان او و شریف حسین جنگ درگرفت و سپس این درگیری میان او و شـریف علی بن الحسین (ملک علی‌بن الحسین) تا جمادی الثانی سال ۱۳۴۴ ه. ادامه یافت و ارسال محمل و جامه از مصـر به دلیل جنگ‌های یاد شده متوقف گردید، «ملک عبدالعزیز آل سعود» در سال ۱۳۴۳ ه.

کعبه را با همان جامه قیلانی پوشانید. (۳) ماجرای محمل و توقف ارسال جامه از مصر به مدت ده سال

در سال ۱۳۴۴ ه. جنـگ بـا عقب نشـینی ملک علی‌بن الحسـین از حجاز (جمادی‌الثانی ۱۳۴۴ ه.) به پایان رسـید و قدرت در دسـت ملـک عبـدالعزیز آل سـعود قرار گرفت. پس در آن سال، جامه کعبه مشـرفه به همراه محمل ارسال گردیـد که جامه ارسالی بر کعبه قرار داده شد، لیکن در آن سال حادثه مشهور محمل در منا اتفاق افتاد. و آن بدین صورت بود که:

میان پاسداران محمل مصـری و برخی از اعراب، به علت همراهیِ گروه موزیک و طبل زنان و نی زنان و سـنت‌های دیگری که هیچ گونه تضادی با دین نداشت لیکن سلفی‌ها آن را بدعت می‌دانستند، درگیری رخ داد و اعراب به محمل یورش بردند.

در این درگیری پاسداران محمل برای پراکنده کردن متجاوزان گلوله‌هایی شلیک کردند که در نتیجه هرج و مرج و سر و صدا میان حاجیـان به وجـود آمـد. این امر مـوجب گردیـد که ملـک عبـدالعزیز آل سـعود از ورود محمـل و سـربازان آن، به سـرزمین حجـاز جلوگیری به عمل آورد که در نتیجه مصر از ارسال جامه کعبه در سال ۱۳۴۵ ه. خودداری کرد و این امر را

۱- نویسـنده کتـاب در این جـا به صورت مشـروح مطلب را عنوان کرده و دو دولت را به محـاکمه کشـیده است که از مطرح کردن آنها در این بخش خودداری گردید، «مترجم».

۲- نوعی پارچه که در عراق تهیه می‌شده و ظاهراً از مقاومت ویژه‌ای نسبت به حرارت و سرمابرخوردار بوده است، «مترجم».

۳- حسین عبداللَّه با سلامه، تاریخ الکعبه المعظمه، ص ۲۸۱

محمد طاهر الکردی، التاریخ القویم، ج ۴، ص ۲۰۷

ص: ۱۰۸

منوط به تفاهم میان مصر و دولت عربستان دانست.

وقتی در سال یاد شده جامه شریفه از مصـر ارسال نشد، ملک عبدالعزیز آل سعود فرمان داد که در ماه ذی الحجه، جامه کعبه را به سرعت مهیا سازند که این جامه ظرف چند روز از ماهوت سیاه ارزشمندی که دارای آستری گران‌بها بود فراهم گردید. این جامه در زمان مقرر خود؛ یعنی در دهم ذی الحجه سال ۱۳۴۵ ه. بر کعبه پوشانده شد. (۱) قرار داد تفاهم میان مصـر و سعودی و ارسال مجدد جامه از مصر

به دنبال این ماجرا، تماس‌هایی میان دو دولت مصـر و سعودی برقرار گردید و در نتیجه تفاهمی میان دو طرف به وجود آمد، سپس «فؤاد بیک حمزه» وزیر امور خارجه سعودی به عنوان نماینده از سوی ملک عبدالعزیز آل سعود برای مذاکره درباره موارد اختلاف، که در نتیجه آن، ارسال محمل و جامه و سایر هدایای اختصاص یافته به حرمین شریفین متوقف گردیده بود، به مصر سفر نمود.

در این مذاکرات فؤاد بک حمزه وزیر امور خارجه سعودی و آقای «فوزان السابق» کاردار امور سعودی در مصر از سویی و از سوی دیگر نخست وزیر «مصطفی النحاس پاشا» و «عبدالحمید بدوی پاشا» مستشار حکومتی مصـر و «شیخ محمد النبا» رییس اداره امور دینی قاهره با هم به مذاکره پرداختند. این گروه پس از رسیدگی به مسائل مورد اختلاف، قراردادی را میان خود به امضا رساندند و سپس متعهد شدند که چهار بند توافق‌نامه، همزمان به وسیله مصطفی نحاس پاشا نخست وزیر مصر و فؤاد بک حمزه نماینده وزارت امور خارجه سعودی به نظر پادشاه مصـر و نظر ملک عبدالعزیز آل سعود در سعودی برسد و سپس به عرض عموم رسانده شود. زمان اعلان این موافقت‌نامه پگاه روز جمعه ششم ماه رمضان سال ۱۳۵۵ ه. (۲۰ نوامبر ۱۹۳۶ م.) تعیین گردید.

توافق‌نامه یاد شده دارای چهار بند بود بدین ترتیب:

۱- جامه و محمل.

۲- صدقات برای نیازمندان حجاز و اوقاف حرمین شریفین.

۳- گذرنامه مصریان و سعودیان.

۴- حاجیان و عوارض آنان هنگام ورود به سرزمین حجاز.

۱- ارزقی، اخبار مکه، ج ۱، پاورقی ص ۲۵۹

یوسف احمد، المحمل و الحج، ج ۱، صص ۲۶۲ و ۲۶۳

ص: ۱۰۹

این موافقت‌نامه به دو زبان عربی و فرانسوی در شمارگانی فراوان چاپ گردید و در اختیار روزنامه‌نگاران مصر و نیز روزنامه «امّ القری» در حجاز قرار داده شد. همچنین در تاریخ یاد شده به وسیله رادیوهای دو کشور نیز اعلام رسمی گردید.

مضمون پیمان یاد شده میان طرفین به صورت زیر خلاصه می‌گردد:

الف) در مورد جامه و محمل: مصر نسبت به ارسال جامه شریفه در موسم سال جاری (۱۳۵۵ ه.) اقدام کند و محمل نیز همانند سابق در زمان مقرر از قاهره به حرکت درآید و آنگاه که به جده رسیدند، محمل در جده بماند و جامه به مکه مکرمه ارسال گردد و با تشریفاتی که در شأن آن است، جامه بر روی کعبه معظمه قرار داده شود و باید این متن بر روی جامه گلدوزی شود:

«اهدیت الَی الْکَعْبَهٔ الْمُشَرّفَهٔ فی عَهْد حَضْرهٔ صاحب اْلجَلالهٔ الْمَلِک عَبْدالْعزیز آل سعود ملک المملکهٔ العربیهٔ السعودیهٔ» (۱)

ب- درباره صدقات به نیازمندان حجاز و اوقاف حرمین شریفین: دولت مصر درباره از سرگیری صرف صدقات به نیازمندان حجاز و نیز ارسال مجدد غلات اوقاف حرمین شریفین به این دیار و استفاده آن در سرزمین مقدس، تدابیر لازم را اتخاذ کرد که این بند، از آغاز موسم حج سال آینده عملی گردد. گفتنی است که دولت مصر خود نماینده‌ای جهت نظارت بر امر تقسیم صدقات تعیین نماید و از مازاد غله اوقاف یاد شده- در حدود قوانین شرعی- بر ساختمان حرمین شریفین و آبریزگاه‌های متعلق به آن با توافق دو دولت مصر و سعودی نسبت به تصمیمات ویژه‌ای که اتخاذ می‌شود در آن کارها عمل نمایند.

ج) درباره گذرنامه مصریان و سعودیان: که این موضوع خارج از بحث ما است.

د) درباره عوارض و مالیات‌هایی که در هر سال بر حاجیان تعیین می‌گردد: حکومت عربستان در یادداشت خود به دولت مصر، تصریح کرد که از این پس پیش از موسم حج هر سال، مقررات و آیین نامه‌های ویژه‌ای را درباره عوارض و مالیات‌ها و تکالیفی که هر حاجی هنگام ورود به این سرزمین ملزم به انجام آن می‌باشد، تعیین خواهد نمود.

۱- در دوران پادشاهی عبدالعزیز آل سعود، فرمانروای دولت عربستان سعودی به کعبه مشرفه اهدا گردید.

ص: ۱۱۰

ه) اما بند ویژه این موافقت‌نامه نسبت به محمل و جامه به هنگام ورود آنها به جده: که آن به صورت زیر خلاصه می‌شود:

هنگام ورود کشتی حامل جامه شریفه و محمل به بندر جده، از سوی دولت عربستان سعودی استقبال رسمی به عمل آید و مراسم سلام نظامی برای آنها اجرا گردد. سپس محمل با نظر بزرگان هیأت اعزامی، تا پایان موسم حج در جایگاه ویژه‌ای در جده که مورد احترام باشد، قرار گیرد.

سپس کاروان جامه نیز، تا رسیدن به درِ حرم شریف مکی، مورد استقبال قرار گرفته آنگاه در آن مکان تسلیم دولت‌مردان رسمی عربستان می‌شود.

سپس امیر الحاج نامه‌ای را که در آن صورت اوقاف حجاز و مبالغ انفاقی و نیز نام اشخاصی که از سوی دولت مصر برای توزیع و تقسیم مبالغ یاد شده تعیین گردیده، به نماینده وزارت امور خارجه عربستان تسلیم می‌نماید.

همچنین امیر الحاج مصری- به هنگام اقامت خویش در حجاز- با پادشاه آن ملاقات کرده، نامه‌ای را که از سوی پادشاه مصر ارسال گردیده، تقدیم می‌دارد، همچنین جواب نامه یاد شده را نیز خود برای پادشاه مصر دریافت می‌کند. (۱) اختلاف سیاسی میان مصر و عربستان و توقف نهایی ارسال جامه از آن

پس از به وجود آمدن تفاهم میان دو دولت و برقراری پیمان یاد شده، مصر ارسال جامه شریفه و وابسته‌های حرمین شریفین را، دیگر بار از موسم حج سال ۱۳۵۵ هجری از سر گرفت و همچنان همه ساله آن‌ها را ارسال می‌کرد. هنگام برپایی انقلاب ۲۳ ژوئیه سال ۱۹۵۲ میلادی/ ۱۳۷۱ هجری در مصر، حکومت انقلاب همچنان نسبت به ارسال جامه شریفه مانند پیش توجه ویژه‌ای از خود نشان می‌داد و تا موسم حج سال ۱۳۸۱ ه. همچنان در زمان معین نسبت به گسیل آنها اقدام لازم را به عمل می‌آورد، لیکن در سال یاد شده به علت بروز اختلاف سیاسی میان مصر و سردمداران دولت عربستان سعودی که در آن هنگام در دوران ریاست جمهوری «جمال عبدالناصر» در مصر و ملک «سعود بن عبدالعزیز» در عربستان بود.

دولت مصر باز همچنان نسبت به ارسال

۱- به متون پیمان نامه‌های رسمی میان مصر و عربستان منتشر شده در نوشته یوسف احمد، المحمل و الحج، ج ۱، صص ۲۰- ۱۴ مراجعه شود.

ص: ۱۱۱

جامه کعبه و وابسته‌های آن اقدام لازم به عمل آورد و در زمان معیّنی همانند پیش، آنها را ارسال نمود لیکن دولت عربستان از پیاده کردن جامه کعبه از کشتی در جده جلوگیری کرد و علت آن را این گونه بیان کرد:

«جامه‌ای که از مصر برای کعبه ارسال می‌گردد، به علت ساخته شدن از نخ‌های غیر مرغوب، به سرعت فرسوده و پاره می‌گردد!» (۱) این عذر بی‌شک عذری واهی و دلیلی غیر قابل قبول بود؛ زیرا در طول تاریخ طولانی حتی پیش از آن که اسلام به کشور مصر وارد شود، خلفا پارچه قباطی مصر را برای جامه کعبه ترجیح می‌دادند. از آن پس هنگامی که خورشید اسلام در مصر طلوع کرد، این کشور همواره در طول قرون متوالی، ویژگی خاصی را نسبت به ساخت و تهیه جامه کعبه به دست آورد، تا آنجا که پادشاهان مصر برای پشتوانه این کار، سه روستا را وقف این کار کردند و عایدات آن را به مصرف تهیه کارگاه جامه به کار بردند.

همچنین پس از آن که مصر زیر نفوذ قدرت عثمانی درآمد، سلطان سلیمان قانونی هفت دهکده دیگر در کنار سه دهکده یاد شده قرار داد و در نتیجه این موقوفه به ده روستا رسید.

جامه‌ای که در سال ۱۳۸۱ ه. به مصر باز گردانده شد، تا کنون همچنان در قفسه‌های چوبی در «کارگاه جامه کعبه» (۲) در خرنفش واقع در قاهره قرار دارد و بازدید کنندگان می‌توانند پس از گذشت ربع قرن از آن تاریخ، آن را همچنان محکم و استوار ملاحظه نمایند. (۳) اما حاجیان مصری و دیگر اعضای هیأت اعزامی همراه جامه نیز پس از این اقدام، از پیاده شدن به خاک عربستان خودداری کردند و ممانعت از پیاده شدن جامه را دلیل ممانعت از حج خویش (و مصدود شرعی) (۴)به شمار آوردند و با آن که دولت عربستان کوشش فراوانی برای انجام فریضه حج حاجیان مصری به عمل آورد، (۵) لیکن آنان کار را از پیش نبردند و همگی به همراه جامه کعبه بدون انجام مناسک حج در آن سال، به مصر بازگشتند.

در سال ۱۳۸۲ ه. دولت عربستان سعودی اقدام به بازگشایی کارگاه جامه در مکه مکرمه کرد و تا سال ۱۳۹۷ ه.

جامه کعبه در این کارگاه مهیا می‌گردید. از

۱- محمد محمد المدنی، رأی الدین فی حادث الکسوه، بحثی علمی، دینی و تاریخی به مناسبت رد ملک سعود نسبت به جامه اهدایی از سوی جمهوری عربی متحد مصر به کعبه در موسم سال ۱۳۸۱ ه./ ۱۹۲۶ م. طرح کرده است.

۲- دار الکسوهٔ الشریفه.

۳- مؤلف به دیدار این جامه در کارگاه خود در خرنفش، واقع در قاهره اقدام کرده است.

۴- هرگونه ممانعت از ورود به حرم به هنگام موسم را، شرعاً، مصدود می‌گویند.

که در این حال استطاعت حج از مستطیع سلب می‌گردد. مترجم.

۵- محمد محمد المدنی، رأی الدین فی حادث الکسوهٔ، صص ۲۵، ۲۷ و ۲۸

ص: ۱۱۲

آن پس کارگـاه یـاد شـده به کارگـاه نوینی در «امّ الجود» واقع در مکه مکرمه انتقـال یافت و از آن هنگام تا کنون جامه شـریفه در کارگاه یاد شده بافته و آماده می گردد.

پی نوشتها:

ص: ۱۱۳

ص: ۱۱۴

حیره

حیره (۱) (۲)

M .J .kister

/ محمد کاظم رحمتی

برای بررسی روابط میان حیره و قبایلش، اخبار مربوط به جمع‌آوری خراج توسط پادشاه حیره و موقعیت جمع کنندگان خراج نیز تا حدی مهمّ است. تحلیل در آمد امرای حیره و موقعیت حیره را ابوالبقاء، با توجه به در آمد آنها از اقطاعات عراق یاد کرده است و بیان می‌دارد: مقداری از در آمدشان از عراق بود، گرچه بیشترین درآمدها و بیشتر اموالشان از عوایدی بود که از تجارت، غنایمِ حملاتشان بر ضدّ قبایل بدوی، حملات بر ضدّ

۱- این مقاله ترجمه‌ای است از:.

retsik .J .M ,۱۹۶۸ ,nedieL -siraP .vx acibarA ni aibarA htiw snotaleR sti no seton emos .ariH.
-LA

که اینک در کتاب زیر چاپ شده است:.

nodnol ,stnirper muroirav ,retsik .J .MmalsI ylraE dna ayyilihaJ ni seidutS, ۱۹۸۰.

همچنین ترجمه عربی این اثر را در کتاب زیر می‌توان یافت:

الحیره و مکه، وصلتها بالقبائل العربیه، تألیف م. ج. کستر، ترجمه، الدکتور یحیی الجبوری، جامعهٔ البغداد، ۱۳۹۶/ ۱۹۷۶، ص ۳۹- ۸

ص: ۱۱۵

سرزمین‌هـای مرزی سوریه، حمله بر قلمرو هر کس که آنها می‌توانسـتند به آن حمله کننـد و از جمع آوری خراج‌ها از قبایل مطیع و فرمان بردارشان به دست می‌آوردنـد، از این راه حتی احشام زیادی را به دست آورده بودنـد. (۱) حکّام حیره، رؤسای قبایل دوست را به عنوان جمع‌آورندگان خراج، رهبران نظامی دسـته‌جاتی از سپاهشان و به عنوان حکم‌گزاران و صاحب منصـبانی در قلمروشان، منصوب می‌کردند.

عمروبن شریک ابو حوفزان در رأس گروه‌های شرطه منذر و نعمان بود؛ «ولّی شُرطهٔ المنذر و النعمان من بعده». (۲)

سنـان بن مالـک از اوس مناهٔ (از نمر بن قاسط) از سوی نعمان‌بن منـذر به عنوان امیر «ابلّه» منصوب شـده بود. (۳) غیلاق بن قیس‌بن عبـداللَّه بن عمرو ابن همام تمیمی در خـدمت عمرو بن هند بود. (۴) او در شـعر دجاجهٔ بن عبد قیس مورد استشهاد قرار گرفته و در کتاب اختیارین (۵) به عنوان رهبر گروهی مهاجم همراه با حارث بن بیبـهٔ (۶) و حاجب (۷) یاد شده است. غیلاق از سوی عمرو بن هند برای مطیع کردن تغلب فرستاده شده بود.

او به آنها (تغلب) حمله کرد و شمار زیادی ازآنها را کشت. (۸) این رویداد را حارث بن حلزه در معلقه‌اش یاد کرده است. (۹) طبق نوشته «الأغانی» (۱۰) و «شرح تبریزی» غیلاق سرپرست شترهای سفید (هجائن) نعمان بوده است. (۱۱) طبق نوشته سمط اللالی (۱۲) او از سوی نعمان به عنوان سرپرست شتران سفید قبایل مجاور قلمرو نعمان منصوب شده بود؛ «استعمله النعمان بن المنذر علی هجائن من یلی ارضه من العرب». خبر بکری نشـان می‌دهـد که غیلاـق مورد اعتمـاد برای جمع آوری خراج‌هـا بوده است. به گفته این خبر عقفـان بن عـاصم یربوعی، شتر سـفیدش (هجـائنه) را از دیـد غیلاق پنهان کرده بود. زمانی که او مورد تعقیب غیلاق قرار گرفت، با شترش نزد نعمان رفت و تقاضای حمایت از او را کرد. او حمایت نعمان را به دست آورد و شترش را نگرفتنـد؛ «لم یأخذ منها (یعنی ابل) شـیء». داسـتان غیلاق نحوه روابط موجود بین حیره و رییس یک گروه قبیله‌ای را مشـخص می‌کند. غیلاق مورد اعتماد پادشاه حیره برای سـرکوب کردن تغلـب بـود. او واحـد نظـامی را فرمانـدهی کرده بـود و این محتمـل است که همراه او افرادی جهت جمع آوری خراج نیز وی

۱- ابوالبقاء، برگ ۱۴۵ a، المناقب.

۲- ابن کلبی: جمهرهٔ النسب، برگ ۲۰۵ a

۳- ابن کلبی، پیشـین، برگ ۲۳۲ a، کاسـکل: جمهرهٔ النسب، ج ۲، ص ۵۱۳، بنواوس در ایام رده در جنگ با خالـد بن ولیـد از بین رفتند. بنگرید به: ابن حزم؛ جمهرهٔ انساب العرب، ص ۲۸۴

۴- ابن کلبی این گونه آورده است. پیشـین، بلاـذری، انساب، غلاق، در برخی منابع دیگر علاق، بنگریـد به کاسکل، پیشـین، ج ۲، ص ۲۷۱

۵- ابن کلبی، پیشنی، برگ ۹۸؛ کاسکل، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۲؛ الوزیر المغربی: الایناس بعلم الانساب: نسخه خطی ۳۷ b، او از تیم بن عبده مناهٔ بن أدبود. بنگرید به بلاذری؛ انساب الاشراف، ۹۲۹ b

۶- S. m. Hvsayn: Early Arabic odes. P: ۹۹۱

ترجمه آن ۱۶۱، شرح ص ۳۲۰ نسب در در شـرح این گونه است: علاق بن عبـداللَّه بن حمام الریانی از برادر او قیس بن عبداللَّه نیز نام برده شده است. گفته شده است ذوالکیر، حارث بن منبه بن قرط بن صـفوان بن مجاشع است. منبه اشتباه است و باید الحارث بن بیبهٔ خوانده شود. مقایسه کنید با بیت ۱۳ از قصیده.

این بیت:

تجرد علاق الینا و حاجب وذوالکیر یدعو یالحذظلهٔ ارکبوا

س. م. حسین این گونه ترجمه کرده است:.

There come helter- skelter tous Allag and hagib: and Dul- Kir crying: HoHanzala: ride. forth

در مورد حارث بن بیبهٔ بنگرید به کاسکل: پیشین: ج ۲، صص ۳۰۵، ۲۲۱

۷- حاجب، آشکار است که مقصود حاجب بن زرارهٔ است.

۸- ابن قتیبهٔ: المعانی الکبیر، ص ۱۰۱۲

۹- بنگرید به ابن کلبی: جمهرهٔ النسب، برگ ۷۲ a، بلاذری، انساب الاشراف، برگ ۹۹۳ a

۱۰- الاغانی، ج ۹، ص ۱۷۳

۱۱- شرح القصائد العشر، ص ۲۷۵

۱۲- بنگرید به: T. Noldeke: Funf Moallawat, I, ۶۷

و در مورد پسرش عفاق بن غلاق که عبس او را به قتل رساند، بنگرید به: نفائض، ص ۳۳۶، الحطیئه: دیوان، ص ۳۲۳، بلاذری، پیشین، برگ ۹۲۹ b

ص: ۱۱۶

را همراهی می‌کرده‌اند. این میتواند مشخص کند که چگونه حکّام حیره توانسته‌اند، سلطه خود را بر گروه‌های قبیله‌ای، با همکاری رؤسای قبایلِ دوست و نیروهای قبیله‌ای وفادار تحمیل کنند. برخورد میان جمع کنندگان خراج حیره با بخشی از قبیله، به برخورد با همه قبیله منجر می‌شد. طبق یک خبر ثبت شده‌در «العقد الفرید» از طریق ابوعبیده (۱)، بنواسید (گروهی از عامر بن تمیم) وائل بن صریم یشکری (از بکر بن وائل) را اسیر کردند و سپس او را کشتند. زمانی که آنها وی را می‌کشتند، چنین می‌سرودند:

«یا ایُّهَا الْمائح دَلوی دونکا» (۲) برادرش باعث بن صریم به اسید حمله کرد و بزرگ این گروه را کشت و خودش به تنهایی یکصد مرد از همان گروه را به قتل رسانید. این روایت را نیز بکری در «معجم مااستعجم» آورده است. (۳)

بکری نیز می‌نویسد: (۴) وائل بن صریم از جانب عمرو بن هند به عنوان جمع کننده خراج (بعثه ساعیاً) نزد بنو تمیم فرستاده شد، آنها او را به چاهی انداختند و سنگ بارانش کردند. او توسط بنو اسید به قتل رسید.

روایت پیشگفته را ریاشی با جزئیات بیشتر در شرح حماسه آورده است (۵)، همه عشایر بنی تمیم خراج مطالبه شده (الاتاوه) از سوی وائل بن صریم را پرداختند. زمانی که او نزد اسید رفت، آنها حشم و گوسفندانی به عنوان خراج برای وی جمع کردند و او دستور داد که آنها حشم و گوسفند جمع شده را بشمارند، هنگامی که او در کنار چاهی نشسته بود، پیری از اسید نزدیک او رفت و وائل به وی اعتنا نکرد، پیرمرد وی را به درون چاه هل داد. افراد قبیله، وائل را سنگباران کردند تا مُرد. برادرش، باعث تصمیم گرفت تا انتقام خون او را بگیرد و همراه با بنی غبر از یشکر به بنواسید حمله کرد. باعث سوگند خورده بود که چاه را از خون اسید پر کند و او نذر خود را به جا آورد و چاه را انباشته از خون بنواسید نمود.

شعرای یشکر در اشعار خود از این رویداد یاد کرده‌اند. این رویداد، همچنین توسط وزیر مغربی در کتاب «الایناس» (۶)و توسط ابوالبقاء در کتاب «المناقب» ثبت شده است (۷). این برخورد تا مدت‌های دراز درذهن دوگروه ماندواین از ناسزایی که در بین این دو قبیله مانده مشهود است: «تعست غبر، تعست اسید» (۸)

۱- بکری، سمط اللالی ص ۷۴۶ و بنگرید به لسان العرب زلف در متن بلاذری، پیشین. برگ b ۷۹۸، عقفان بن قیس بن عاصم به نزد اروی دختر کریز آمد. روایت دیگر: ان الزائر کان متمم بن خویرهٔ بنت عقفان. بنگرید به: ابن قتیبه: المعانی الکبیر، ص ۱۰۵ و بنگرید به: بلاذری، انساب الاشراف ج ۵، ص ۱: او گفت: که او از اصحاب پیامبر است. بنگرید به ابن حجر: الاصابهٔ رقم ۵۶۱۹

۲- ابن عبدربه، العقد الفرید: ج ۳، ص ۳۵۴

۳- در مورد این بیت بنگرید به: مرزوقی: الازمنهٔ و الامکنهٔ ج ۲، ص ۱۵۹؛ الفراء، معانی القرآن، ج ۱، ص ۳۲۳، لسان العرب میح، الانصاری، شذور الذهب، ص ۴۳۶

۴- معجم ما استعجم حاجر

۵- پیشین، طویلع

۶- تبریزی: شرح دیوان الحماسهٔ ج ۲، صص ۱۱۲- ۱۱۳ و بنگرید به بکری، السمط، ص ۲۸۶، ۴۷۶ و مصادر دیگر که در پاورقی ۵ گرد آوری شده است.

۷- برگ‌های ۲۹ a ،۲۸ b

۸- المناقب، ۱۲۳

ص: ۱۱۷

کاسکل اهمیتِ تاریخیِ این قصه را انکار کرده است (۱). شاید این انکار درست باشد، گرچه داستان به خوبی نظر قبایل نسبت به جمع کنندگان خراج را باز می‌نماید؛ نفرت از آنان و اعمال طغیانگرانه که بر ضدّ آنها انجام می‌دادند.

عدم پرداخت خراج به پادشاه حیره، علّت حمله ارتش نعمان به تمیم بوده است. داستانی که از طریق ابوعبیده توسط مبرد ثبت شده است (۲)، بیان می‌دارد: تمیم نپذیرفت خراج به نعمان بپردازد. نعمان نیز برادرش ریان بن منذر را در رأس سپاهی به سرکوبی آنها فرستاد که افراد آن عمدتاً از بکر بن وائل بودند.

آنها به تمیم حمله کردند، زنان و کودکان را اسیر کرده و احشامشان را نیز به عنوان غنایم همراه خود بردند. ابو مشمرج یشکری (عمرو بن مشمرج) قصیده‌ای سروده و در آن شکست تمیم را شرح داده است:

لم رأوا رایهٔ النعمان مقبلهٔ قالوا ألا لیت أدنی دارنا عدن

یا لیت امّ تمیم لم تکن عرفت مراوکانت کمن أودی به الزمن

ان تقتلونا (۳)فأعیار مجدعهٔ أو تنعموا فقدیما منکم المنن

منهم زهیر و عتاب و محتضر وابنا لقیط و اودی فی‌الوغی قطن (۴)

اشراف تمیم نزد نعمان آمدند و از او آزادی اسرا را خواستند، نعمان موافقت کرد هر زنی که می‌خواهد باز گردد، به نزد خویشانش باز گردانده شود. از همه زنان سؤال گردید که آیا مایل هستند برگردند و همه آنها جز دختر قیس بن عاصم که خواست نزد مردی که او را اسیر کرده بود، بماند. (نام آن مرد عمرو بن مشمرج ذکر شده) دیگران خواستند که نزد خویشان خود برگردند. قیس بعد از آن سوگند یاد کرد هر نوزاد دختری که برایش متولد گردد، زنده به گور کند.

نقلِ «الأغانی» (۵) علت این حمله (عدم پرداخت خراج) و ابیات را ذکر نمی‌کند و داستان را تحت عنوان «حمله مشمرج» یاد می‌کند. اما در این نقل حمله تنها به بنوسعد محدود گشته است و نام زن اسیر شده، رمیمه دختر احمر بن جندل (۶) که مادرش خواهر قیس بن عاصم است، آورده شده است. بلاذری در روایت کوتاهی از مشمرج یاد کرده

۱- بلاذری، انساب الاشراف، برگه ۱۰۷۵ b، تبریزی، شرح دیوان الحماسهٔ ج ۲، ص ۱۱۳، نوه باعث عمرو بن جبلهٔ بن باعث در جنگ ذی قار نبرد کرده است. بنگرید به مرزبانی: معجم الشعراء، ص ۲۲۵

کاسکل: جمهرهٔ النسب: ج ۲، صص ۲۲۱، ۵۸۵ باعث بن صریم و وائل بن صریم

۲- آنگاه که عَلَم سپاه نعمان را دیدند، گفتند: نزدیک‌ترین مسکن ما عدن خواهد بود. کاش مادر تمیم مرا نمی‌شناخت.

۳- المبرد، الکامل، ج ۲، صص ۸۲- ۸۳

۴- همچنین در روایت مبرد، همان منبع، همان جا، میدانی، مجمع الامثال، ج ۱، ص ۴۳۹، مرزبانی، معجم الشعراء ص ۲۱۱ ان تقتلوهم که به نظر می‌رسد قرائت درستی از عبارت است.

۵- الاغانی، ج ۱۲، ص ۱۴۴

۶- در عبارت احمد است که نادرست می‌باشد. احمر بن جندل برادر سلامهٔ بن جندل است. بنگرید به دیوان سلامهٔ بن جندل، ص ۲۱، جاحظ، البیان و التبین، ج ۳، ص ۳۱۸، بغدادی، خزانهٔ الارب، ج ۲، ص ۸۶؛ عمرو بن کلثوم: دیوان، ص ۳، بلاذری، انصاب الاشراف ۱۰۴۰ a؛ کاسکل، جمهرهٔ النسب، ج ۲، ص ۱۴۶

ص: ۱۱۸

است§ بلاذری، پیشین، ۹۲۸ a. §برخی از گروه‌ها بکر بن وائل، به عکل حمله کردند، گرچه آنها از عکل که تحت فرماندهی نمربن تولب بودند§ در مورد او بنگرید به: کاسکل: پیشین، ج ۲، ص ۴۴۴، §شکست خوردند. در یکی از اشعار مورد استشهاد بلاذری که به نمربن تولب منسوب گشته است، از مشمرج به عنوان اسیری از عکل یاد نشده است§ راح المشمرج للركاب جنيبة فى القدماً سورا على ادباها

در عبارت: مشمرح، جنيبة §برای ارزیابی از داستان حمله، شعر خوانده شده توسط نعمان مورد استشهاد مبرد مهم است، زمانی که نعمان از خطای تمیم درگذشت، او گفته بود:

«ما كان ضر تميا او تغمدها من فضلنا ما عليه قيس عيلان§ المبرد، پیشین، ج ۲، ص ۸۴ §فأعيار مجدعة أو تنعموا فقديما منكم المنن منهم زهير و عتاب و محتضر وابنا لقيط و اودى فى‌الوغى قطن§

نعمان به بنو تمیم یادآوری کرد که آنها اتاوه را بپردازند و با وفادار بودنشان به نعمان، از لطف وی بهره‌مند گردند، به نظر می‌رسد که عبارت اشاره‌ای است به فایده و بهره‌ای که پادشاه به رؤسای قیس عیلان می‌بخشید و بزرگان آنها را به عنوان جمع کنندگان خراج منصوب می‌کرد و به آنها چراگاه‌ها می‌بخشید و ...

این نکته با ارزشی است که مبرد اتاوه را به ادیان معنی کرده است، اشاره به این که معنای آن مطیع بودن و فرمان بردار بودن است §پیشین، ج ۲، ص ۸۳، ج ۱، ص ۲ و آنچه که در قبل درباره این مطلب آورده‌ایم. اللسان لقح، الجاحظ مجموعة الرسائل ص ۵۹ فخر السودان على البيضان اديان مثل اربان و اريان. §بیت منسوب به نعمان تلاش‌های حیره در منعقد کردن پیمان با برخی انشعابات تمیم (خصوصاً بنو سعد) را نشان می‌دهد، گروهی که سعی داشتند خودشان را از نفوذ حیره برهانند و این مسأله از عدم پرداخت خراج آشکار می‌گردد. برخی ابهامات روابط میان حیره و اسید و غطفان از داستان ثبت شده توسط محمد بن حبیب روشن می‌گردد§ ابن حبیب، اسماء المغتالين نوادر المخطوطات، ج ۳، ص ۱۳۳. §ابن حبیب می‌گوید: این قبایل [یعنی اسد و غطفان] بایکدیگر حلیف بودند و تحت فرمان پادشاهان نبودند§ پیشین، ص ۱۲، ج ۱، ص ۳، نکته ۳ §عمرو بن مسعود و خالد بن نضلة از اسد§ بنگرید به کاسکل، جمهرة النسب، ج ۲، ص ۱۷۹، ۳۴۲ §هر سال از دربار امیر حیره دیدار می‌کردند، نزد او می‌ماندند و در مجلس بزم امیر حیره هم‌پیاله وی بودند. در یکی ازاین دیدارها منذر اکبر مطرح کرد که آنها می‌بایستی اطاعت نعمان را بپذیرند. او به آنها گفت: چه چیز مانع می‌گردد که شما به طاعت من در آیید و از من دفاع کنید، همانند قبایل تمیم و ربیعه، آنها پیشنهاد او را نپذیرفتند و عنوان کردند؛ این قلمروها برای شتران ما مناسب نیستند و ما نیز نزدیک قلمرو تو هستیم و در این شن‌زار هستیم و هرگاه ما را بخواهی تو را اجابت خواهیم کرد. منذر دانست که آنها نمی‌خواهند پیشنهاد او را بپذیرند و

ص: ۱۱۹

دستور داد که آنان را مسموم کنند. گرچه این مطلب که واقعاً خالدبن نضله مسموم شده باشد، مشکوک است (۱) و چه بسا خود داستان نیز ساختگی باشد، اما این مطلب که: حکام حیره گرایش به گسترش دادن سیطره و نفوذشان، با به اطاعت درآوردن قبایل مستقل داشتند، از این داستان کاملًا آشکار است. از پاسخ دو بزرگ قبیله به نظر می‌آید که حکام حیره در نظر داشتند آنها را به حیطه قلمرو تحت سیطره خود درآورند، گرچه آنها این را نپذیرفتند (۲). حکام حیره سعی داشته‌اند که نفوذ خود بر قبایل را با عطای مزایا به آنها- که در داستان‌های پیشین مورد استناد قرار گرفت- یا با نیروی نظامی تحمیل کنند.

قدرت امرای حیره، به واسطه در اختیار داشتن گروه‌های نظامی بوده است. این گروه‌ها از قبایل خاصی نبودند؛ چرا که هیچ قبیله‌ای در حیره تسلط نداشت بلکه خاندانی در رأس امارت بودند. بنابراین حکام حیره مجبور بودند که گروه‌های غیر خودی یا سربازان مزدور را به خدمت بگیرند. تنها گاه‌گاهی آنها می‌توانستند از نیروی قبیله‌ای بر ضدّ قبیله‌ای دیگر استفاده کنند که با دیگری دشمن بود، آن گونه که پیشتر ذکر شد.

مسأله تشکیلات دوسر، شهباء و وضایع، صنائع و رهائن از سوی روتشیتن مورد بحث قرار گرفته است. (۳) همو، منابع در این مورد را جمع کرده (۴) و نتیجه‌ای را که Perceval Caussinde استنتاج کرده، مورد بحث و نقد قرار می‌دهد و به این نتیجه می‌رسد که صنایع ارتش خاصی برای حراست ملوک Pratorianer () schaar بوده است. (۵) این نتیجه از سوی شارح نقائض نیز تأیید می گردد. (۶)

احمد بن عبید بیان می‌دارد که صنایع مردمی هستند تحت فرمان پادشاه و مؤتمن او (یصطنعهم الملک) و آنان به خدمت او مشغول هستند. روایت دیگری نیز در این مسأله ارائه شده است: صنایع پادشاه، کسانی هستند که یاریگران پادشاه هستند که در رکاب او می‌جنگند و با واسطه آنان پادشاه یاری می گردید. اطلاعات تکمیلی را مبرد ارائه کرده است. (۷) بیشتر این افراد (وضایع) از بکربن وائل بودند. وضایع از سوی روتشیتن به عنوان Bes atzungstruppen معرفی می گردد.

۱- بنگرید به بلاذری، انساب، ۹۰۳ a با روایت دیگری راجع به وفاتش، الضبی: المفضلیات، ص ۷، س ۱ چاپ لایل، توضیح ص ۱۴ القالی: النوادر ص ۱۹۵، الاعشی، دیوان، ص ۳۰۶ چاپ جابر، الاسود بن یعفر قصیده ۴۹، بیت‌های ۶- ۷ و بنگرید به: جواد علی: تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۴، ص ۷۳، ابوسحل، النوادر ج ۱، صص ۱۲۲- ۱۲۳ وبنگرید به توضیحات عزهٔ حسن

۲- «... هذه البلاد لاتلائم مواثینا» و بنگرید به نقل دیگر و متفاوت از پرسش پادشاه البغدادی، خزانهٔ، ج ۴، ص ۱۵۱: «... و ان تدنوا منی کما دنت تمیم و ربیعه».

Rothstein :die Dynastie der lahmiden ,PP :۴۳۱ -۸۳۱

۳- الحماسهٔ: الاغانی، العقد الفرید، الصحاح

۴- Rothstein: OP. cit, P: ۷۳۱

۵- الکامل، ج ۲، ص ۸۳

۶- النقائض، ص ۸۸۴

۷- بنگرید به: جواد علی: تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۴، ص ۹۲ الوضائع وهم الذین کانوا شبه المشایخ.

ص: ۱۲۰

روتشـتین عنوان می‌کنـد که وضایع نمی‌بایست اشاره به گروه‌های خاص باشـد. او چنین اسـتنباط می‌کند که وضایع احتمالًا اشاره به گروه‌هـایی بود که در پادگان‌ها مسـتقر بودنـد، خصوصاً در پادگان‌های مرزی. طبق نظر روتشتین دوسـرو شـهباء احتمالًا اشاره‌ای به گروه‌های مسـتقر در پادگان‌های حیره است. تعریف ارائه شده از وضایع از سوی احمد بن عبید متفاوت است. ابن عبید می‌گوید که وضایع گروه‌هایی هستند که با پادشاه زندگی می‌کند، یکصد نفر از هر قبیله و قومی کمتر یا بیشتر.

تعریف دیگر ارائه شده در همان منبع این است که: (۱) وضایع نیروهایی هستند منتصب پادشاه. طبق این تعریف Bevan وضایع را در لغت نامه و مفرداتش این گونه ترجمه کرده است:.

Levies troops, raised by theLakhmid king

.(۲)

با این وجود ابن اثیر آنها را شبه رؤسا معرفی می‌کنـد. (۳)عقیـده متفق القول دربـاره رهائن این است که آنها گروگان‌هایی از قبایل بوده‌انـد. روایت مفصـل دربـاره گروه‌هـای حیری را ابوالبقاء نقل کرده است. (۴) او می‌نویسـد: امراء القیس البـدن کسـی بود که به تقلید از تقسیمات سپاه کسری گروه‌های تحت فرمان خود را تقسیم بندی کرد و بر هر کدام نامی نهاد که تا پایان پادشاهی حیره بر جا مانـد. مردمانی که به واسـطه روابط خویشـی با پادشاه ارتباط می‌یافتنـد، اهل الردفاده نامیـده شـده بودند. آنها رهبران گروه‌هایی بودند که در پیشاپیش گروه‌های دیگر در نبردها و حملات حرکت می‌کردند. (۵) فرماندهان هر یک از تقسیمات این گروه ارداف نامیـده می‌شد. (۶) بخش خـاص ارتش حیره از میـان آل لخـم گردآوری می‌شـد و ایـن گروه بـه جمرات یـا جمـار مشـهور بـود. از سربازان این گروه اریش بن جزیله از لخم را یاد کرده‌انـد. (۷) در روایت دیگر ادعا شده است که این گروه از کسانی تشـکیل شده بود که از لخم و دیگر گروه‌ها گرد آمـده بودند. و از دیگر گروه‌ها بنو سلسـله از جعفی، بنو معاویه از کلب (۸) و گروه‌هایی از بنو سلامان بن ثعل (از طی) (۹) را برشمرده‌اند.

بر طبق نوشته ابوالبقاء صنایع گروهی از سرکشان قبایل مختلف بودند.

اینان رانده شدگانی از قبیله‌شان به دلیل ارتکاب تقل یا انجام جرایم بوده‌اند. آنها

۱- ابوالبقاء، المناقب، برگ ۲۱ a به بعد.

۲- بنگرید به: جواد علی، پیشین، ج ۴، ص ۳۱ و.

.. S. Smith: Events in Arabia, in BSOAS, ۱۹۵۴, P: ۴۳۰, Table a ..

۳- کلمه مورد اشاره در عنوان رهبران اینان قابل تبیین نیست و به العرامی نگاشته شده است.

۴- ابوالبقاء: پیشین، برگ ۲۱ a: «والارداف وهم عرفاء الجند وزعماؤهم وأزماتهم».

۵- بنگرید به ابن حزم: جمره، ص ۳۹۶

۶- بنگرید به کاسکل: پیشین، ج ۲، ص ۴۰۵

۷- بنگرید به الاشتقاق، ص ۳۸۶

۸- بنگرید به شعر یزید بن صعق و بیت جریر:

حمینا یوم ذی‌نجب حمانا واحرزنا الصنائع النهابا.

بنگرید به دیوان جریر، ص ۶۸ چاپ الصاوی

۹- ابوالبقاء، پیشین، برگ ۹۹ b به بعد

ص: ۱۲۱

مورد حمایت پادشاه حیره و در امان او بودنـد. اینان در نبردها و حملات پادشاه حیره حضور داشـتند. (۱) روایت دیگری نیز درباره صنـایع ارایه شـده است، آنهـا مردانی از بکر بن وائـل، لهازم، قیس و عبـدالات و ثعلبـهٔ بن عکابـهٔ بودنـد. ابوالبقاء روایت نخستین را می‌پذیرد.

ابوالبقاء می‌گویـد وضایع واحـدی ایرانی بود که از سوی کسـری به نزد امیر حیره به عنوان نیروهای امـدادی فرسـتاده می‌شـد، تعداد آنها ۱۰۰۰ بود و یـک سـال در حیره می‌ماندنـد. بعـد از یک سال خـدمت آنها به ایران برمی‌گشـتند و گروه دیگری جایگزین آنها می‌شـد در واقع آنها قدرت حاکم حیره را شـکل می‌دادند و از طریق قدرت آنها حاکم حیره می‌توانست مردم حیره و همچنین قبایل بـدوی را به طاعت خود درآورد و آنها را وادار به اطاعت خود کنـد. اگر این نیروها نمی‌بودنـد: یعنی بـدون این نیروها، حکام حیره ضعیف بوده تا آنجا که حتی از خود مردم حیره نیز هراس بودند. (۲)

مردم حیره سه بخش در ارتش تشـکیل می‌دادنـد: دوسـر یا دوسـرهٔ (برگزیـدگان گروه جنگی و پهلوانان)، الشـهباء (گرچه بر اساس روایت متضاد دیگران این گروه وضایع نام داشت) و الملحاء به دلیل رنگ زره‌شان به این نام نامیـده شده بودند. (۳) رهائن جوانانی بودنـد از قبایـل عرب که حکـام حیره آنها را به عنوان گروگان نزد خود نگه می‌داشـتند که قبایلشان به قلمرو حیره حمله نکرده و به عنوان التزاماتی بین قبایل و امراء حیره می‌ماندند بعد از این تاریخ آنها برمی‌گشتند و گروه دیگری جایگزین آنها می‌شدند. (۴) این نیروها مردم حیره و گروه‌های ایرانی- قـدرتی را تشـکیل می‌دادنـد که امراء حیره قدرتشان بر آن تکیه داشت. آنها در کنار نیروهای حیره بـه عنـوان وفـاداری بـه کسـری بـه منظـور دفـاع از وطنشـان: خانواده‌شـان و دارای‌هایشـان می‌جنگیدنــد و آنهـا نمی‌تواننـد از فرمان‌هایشان سرپیچی کنند. (۵)

زمانی که پادشاه همراه با نیروهایش حیره را برای انجام عملیات نظامی ترک می‌کرد، مردم حیره از هجوم حملات بدویان در هراس بودند و در قلاع خود می‌ماندند تا این که پادشاه همراه با نیروهایش باز می‌گشت.

گاهی اوقات پادشاه پیمان‌های را با

۱- پیشین، برگ ۲۲ b و ابوالبقاء قول طبری را که این دو گروه الشهباء و الدوسر دو گروه ایرانی فرستاده شده به حیره بوده‌اند، ذکر کرده است.

۲- ابوالبقاء، پیشین، ۲۱ b، جواد علی: تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۴، ص ۹۳

۳- ابوالبقاء، پیشین، برگ ۹۹ b

۴- ابوالبقاء، پیشین، ۱۰۲ a

۵- پیشین، ۱۰۰ a، در مورد اهمیت فراهم کردن این آذوقه ما، مقایسه کنید با داستان یوم المشقر

ص: ۱۲۲

قبایل مجاور خصوصاً بکر بن وائل و تمیم منعقـد می‌کرد که آنها در غیاب او دیگر نمی‌توانسـتند به حیره حمله کنند§. او ابوضـمرد بن ضـمرة مشـهور است و اسم ضمرة بن ضمرة بن واقع شقة بن ضمره است و مادرش هند دختر کرب بن صفوان یکی از رهبران بنو سعـد بود. در مورد ضـمرة بن جـابر بنگریـد به کاسـکل: جمرة النسب: ج ۲، ص ۲۴۱ و در مورد شـقة بن ضـمرة، همـان، ج ۲، ص ۵۳۰§

جلوه خـاص از روابـط قبایل با حکام حیره توسط ابوالبقاء تبیین شـده است: قبایلی که در قلمرو مجاور پادشاهی حیره احشام خود را می‌چراندنـد، مجبور که مـا یحتـاج خودشـان (المیرة و الکیـل) را از پادشاهی حیره تأمین کننـد و بنابراین مجبور بودنـد که نسبت به حکام حیره وفادار باشند§. کلب بن کنیس یا کنیش بن جابر پسر کنیس و شیئة با مادر امالحطیئة ازدواج کرد. الاغانی ج ۲، ص ۴۳، ZDMG, xLIII, P: ۳, N: ۲ §حکام حیره کاملًا از وضـعیت قبیله‌ها آگاه بودنـد و از این آگاهی‌ها برای مداخله کردن در مسائل داخلی قبایل استفاده می‌کردند.

موردی از این شکل در داستان لقیط بن زاره مشخص شده است؛ او از سوی منذر بن ماء السماء متقاعد شده بود که فرزند ضمرة بن جابر نهشـلی را برگردانـد§. الضبی: امثال العرب، ص ۷– ۹، المفضل بن سـلمه: الفاخر: ص ۵۳، المیـدانی: مجمع الامثال: ۱/ ۱۳۶§. فرزنـد وی به عنوان گروگـان به لقیـط سپرده شـد در مقابل فرزنـدان کبیش و رشـیه§ بنگریـد به مأخـذ ارایه شـده در پاورقی قبل و بلاـذری: انساب، برگ ۹۸۶ b §و بنو نهشـل از پادشـاه تقاضـا کرده بودنـد که در این امر وسـاطت و یـا در میـانی کنـد§. بلاذری، پیشین، برگ ۹۸۷ b: وجعله من حـدّاثه وسـمّاره ودفع الیه بلا کانت له، فکانت فی یده وهی هجائنه وهجائن النعمان ابنه بعده، ورثها عن أبیه وکانت من أکرم الإبل § ...فرزندش ضـمرة بن ضمرة مورد توجه منذر و نعمان بود. او یکی از معتمدان پادشاه برای مراقبت از شتر سـفیدش بود§. مشخص است که او عدی بن عبد مناف بن اد است. بنگرید به کاسکل: جمهرة النسب: ۲/ ۱۳۷ §بنوعدی در خـدمت حاجب بودنـد و حـاجب تمایل داشت که به موجب حکمی از منـذر آنها را بردگان خود کنـد§. مورد آموزنـده حاجب بن زاره با بنوعدی بن عبدمناة است§. ابن رشیق، العمدة ۲/ ۱۷۴ قاهرة ۱۹۳۴ ..

§W. Caskel: Die Bedeutang der beduinen inder geschichte der araber, p: ۱۵ Kln, ۱۹۵۳.

رؤسا بخش‌های قبیله در همکاری متقابل با حکام حیره در لشکرکشـی‌های آنها بر ضد سوریه شرکت می‌کردند، از دربارشان دیدن می‌کردنـد و مورد اعتمـاد و احترام ایشان بودنـد. گرچه هیـچ خط مشترکی از تـداوم وفاداری و پیمان با حکام حیره وجود نـداشت. رهبران ستیره جویی گروههـا بر ضـد این پیمان‌هـای منعقـد شـده رؤسایشـان با حیره می‌شوریدنـد، وقتی که آنها سـهمی از مزایا که انتظـار داشـتند، نمی‌رسیدند. رقـابت مـداومی بین رؤسا در جلب حمایت حاکم حیره بود که این امر احساس نبود اطمینان را تقویت می‌کرد. تغییرات ناگهانی در سیاست ایران نسبت به حکام حیره بیش از پیش بر این احساس بی‌ثباتی می‌افزود. کار برد روش تفرق و قـدرت§ مشـخص است که او عصـمة بن سـنان بن خالد بن منقر است. ابن کلبی: جُمهرة، برگ ۷۸ b، بلاذری، انساب الاشراف، ۱۰۳۰۵، بنگرید به طفیل الغنوی: دیوان ص ۵۹ شماره ۱۹ چاپ کرنکو وبنگرید به:

کاسکل: جمهرة النسب، ۲/ ۳۵۹ عصمة بن سنان §.به عنوان وسیله‌ای جهت سیطره یافتن بر قبایل و نبود ثبات کافی جهت

ص: ۱۲۳

وفا دار نگه داشتن قبایل، همه اینها احساس ناامیدی و دلسردی را در قبایل پدید آورده بود. حملات موفق‌آمیز واحدهای کوچک برخی قبایل بر ضد حیره ستوت حیره را کاهش داده بود. عصیمه بن خالد بن منقر توانست با خواسته‌های نعمان مخالفت کند، هنگامی که نعمان فردی از عامر بن صعصعه که عصیمه به او پناه داده بود از وی خواست. هنگامی که گروه‌های نعمان حمله کردند، عصیمه قوم خود را با ندای جنگ (کوثر) فرا خواند و در مقابل پادشاه مقاومت کرد. او نیز خود را بر یال اسبش گرفت و گفت:

«وراءك ایها الملك الضرو ما فلوشئت ان اضعد فی سوی هذا الموضع لوضعته» (۱)

«زمانی که به تو عامر بن تمیم بر نیروهای نعمان حمله کردند، موفق شدند که ارتش او را عزیمت دهند و اردوی او را تاراج کنند.» (۲)

پیروزی قبایل بدوی بر نیروهای سلطنتی حیره دلیلی کافی بود بر ضعف دولت‌تابعه حیره و نویدبخش سقوطش و این مقارن بود با ظهور سیادت و قدرت مکه.

تذکر:

از مهمترین منابعی که در تألیف این مقاله استفاده شده است کتاب المناقب المزیدیه فی اخبار الملوك الاسدیه نوشته هبهٔ الله بن ناصر بن الحسین بن نصر (یا نصیر) زنده به سال ۵۵۲ ه. از علماء امامیه است که در دو جلد توسط صالح موسی درادکه و محمد عبدالقادر خریسات، اردن ۱۹۸۴ م. در دو جلد به چاپ رسیده است. (۳)

مؤلف این کتاب را به خطا ابوالبقاء هبهٔ اللّه (محمد) بن نما بن علی بن حمدون ربعی، معرفی گردیده است. ر. ك: نشر دانش، سال شانزدهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۸، صص ۲- ۸۱، نوشته آقای حسن انصاری قمی که به نام اصلی مؤلف این کتاب اشاره کرده‌اند.

۱- محمّد بن حبیب: المحبر، ص ۳۵۴

۲- ابوالبقاء: المناقب، ۱۲۶ a

۳- این نکته از عبارت خود مؤلف کتاب ج ۲، ص ۴۲۶ به دست می‌آید جایی که بیان می‌دارد: ومنهاأن ... سنجر بن ملکشاه رضی الله عنه ...، سال وفات سنجر ۵۵۲ است.

ص: ۱۲۴

پی‌نوشتها:

ص: ۱۲۵

ص: ۱۲۶

ص: ۱۲۷

ص: ۱۲۸

ص: ۱۲۹

حج در آیینه ادب فارسی

طرح جایگزین شود.

ص: ۱۳۰

کعبه و قربانی در مثنوی «طاقدیس»

جواد محدّثی

نگاه نخست:

«طاقدیس»، مثنوی حکیمانه و پرنکته‌ای است، از عالم ربّانی و خوش ذوق، مرحوم حاج ملا احمد نراقی، که لبریز از اندرزهای اخلاقی و مواعظ عرفانی ولطایف و ظرایف ادبی است و در قالب ماندگار شعر بیان شده است.

قالب «طاقدیس»، مثنوی است و همچون مثنوی مولانا در ضمن حکایات مختلف، گنجینه‌ای از گهرهای معرفت ورموز واحکام شرع ومعارف دین را بازگو می‌کند. این دیوان شعر (که در پایانش تعدادی از غزلیات مرحوم نراقی را هم داراست) از سوی انتشارات امیر کبیر، در ۴۲۷ صفحه منتشر شده است. به تناسب برخی معارف بلند مرتبط با حج وقربانی ومکه و ... که در این دیوان است، مروری به این جلوه‌ها داریم:

«طاقدیس» و مفاهیم مرتبط به حج

دیوان مثنوی طاقدیس (سروده مرحوم ملّا احمد نراقی) در بخش‌های متعددی، به طرح مسائل مرتبط به حج، کعبه، قربانی، منا، حضرت ابراهیم، هاجر، اسماعیل و ...

پرداخته و به لطیف‌ترین وجهی از قصص مربوط به آنها، برداشت‌های عرفانی و حکمت‌آمیز دارد.

یکی از این جلوه‌ها، به حفاظت کعبه با قدرت الهی، توسّط «طیر ابابیل» و نابود

ص: ۱۳۱

شدن فیل سواران و سپاه ابرهه مربوط می‌شود.

پس از ترسیم لشکر کشی ابرهه به جانب مکه، به قصد تخریب کعبه مقدس و هراس افتادن در دل مکّیان، به مقابله جناب عبدالمطّلب با آن سپاه و گفتاری که میان او و سرکرده سپاه فیل ردّ و بدل شده است، می‌پردازد (ص ۱۵۸).

آنچه سپاه ابرهه را شگفت زده می‌سازد، تقاضای اعجاب‌انگیز عبدالمطّلب است.

آنان می‌بینند که به جای وساطت برای روی گردانی از تخریب کعبه، آزادی تعدادی از شترها را که توسّط سربازان مهاجم گرفته شده است، درخواست می کند (ص ۱۶۰):

ناقه‌ها رفته زمن، صد تا دویست حاجت من غیر ردّ ناقه نیست

زین تمنّا شاه آمد در شگفت وز شگفت انگشت بر دندان گرفت

در نظر رییس سپاه فیل، از چهره و سیمای والا و شخصیت برجسته عبدالمطّلب، انتظاری بسیار بالاتر و والاتر از این بود که برای «ردّ ناقه» وساطت کند! اما عبدالمطّلب که به حراست الهی و حمایت پروردگار از کعبه پشت گرمی دارد، نسبت به تعجب آنان چنین می گوید (ص ۱۶۱):

گفت عبدالمطلب، آن مردِ راد کز رخ شه، چشم بدبین دور باد

من خداوندم شترها را، ولی خانه را باشد خداوند قوی

من شتر را خواجه‌ام ای ارجمند خانه دارد خواجه‌ای بس ارجمند

من شتر را مالکم ای نیک مرد خانه دارد مالکی یکتا و فرد

خانه را باشد خدایی چیره دست پیش دستش پست، هر بالا و پست

که اشاره به سخن اوست: «أَنَا رَبُّ الْإِبِلِ وَ لِلْبَیْتِ رَبٌّ».

و بیان موحّدانه عبدالمطلب مطرح است که خود را کمتر از آن می‌داند که خانه خدا را نگهداری کند. داستان ادامه می‌یابد.

عبدالمطّلب از آنان جدا می‌شود. فیل‌داران به سوی کعبه روی می‌آورند. اما قدرت الهی، پای رفتن و نای تاختن را از آنان می گیرد و پرندگان ابابیل، که در نظر همچون ابری جلوه می کردند، از راه می‌رسند و ... (ص ۱۶۶)

ص: ۱۳۲

ناگهان شد لشکر حق آشکار از هجومش شد هوا تاریک و تار

لشکر یزدان برآمد از افق دام و دَد را کرد در صحرا تتق

شد هوا تاریک از اسپاه حق تا بکوبد هر که گشت از راه حق

شد عیان فوج ابابیل از هوا ای پلنگ، ای شیر، ای گرگ، الصّلا

هان و هان ای پیل، ابابیل آمدت ای سپاه کفر سجیل آمدت

کعبه دل

و بدین گونه سپاه ابرهه تار و مار می‌شوند.

شاعر عارف در اینجا گریزی لطیف به وادی «دل» می‌زند و حفاظت این خانه را هم در برابر هجوم شیطان از خدا می‌طلبد: (ص ۱۶۶)

ای خدا این خانه دل هم زتوست کرده‌ای معماری آن را نخست

کعبه را گر کرد معماری خلیل هست معمار دل، آن ربّ جلیل

آنکه آنجا چشمه زمزم نهاد اندر آنجا دیده پرنم نهاد

این مقایسه لطیف ادامه می‌یابد به این بیان که:

اگر یک جرعه زمزم، تشنه‌ای را سیراب می‌کند، یک قطره اشک، صد دوزخ را خاموش می‌سازد. علم، آب حیات است که اسکندرها در پی آنند و چشمه آن در دل است. اگر در کعبه، سنگی از خاک است، اینجا جلوه دل از نور پاک است، اگر آنجا «مشعر» است، اینجا مشاعر است. اگر آنجا «عرفات» است، اینجا معرفت است، اگر آنجا «خوف» است، اینجا بیم و امید. اگر آنجا با «تقصیر» از احرام بیرون می‌آیند، تقصیر این جا «توبه» است. آنجا هدی را قربانی می‌کنند، اینجا هدیه به جانان می‌آورند. حاجیان اگر گوسفند می‌کشند، عاشقان سرخوش از کشتن نفس‌اند.

تن به یاد دوست قربان می‌کنند جان نثار راه جانان می‌کنند

(ص ۱۶۷)

ص: ۱۳۳

اسماعیل ذبیح

نراقی رحمه الله در ترسیم حالات عرفانی عاشقانِ حق، بدانجا می‌رسد که «عشق الهی»، انسان را از خود بی خود می کند (ص ۳۵۶):

عشق جیّبود؟ آشنا بیگانه کن فیلسوفان را همه دیوانه کن

نی شناسد سر زپا، نی پا ز سر نی بود در قید دختر، نی پسر

نی ز سر پروا کند، نی تن، نه جان نی شناسد خانه و نی خانمان

گر سر فرزند جوید از پدر برّدش از خنجر بیداد، سر

سر به کف گیرد که ای جانان من این سر فرزند من، این جان من

و ... این، زمینه ساز ورود به داستان عاشقانه و پر رمز و راز ابراهیم، اسماعیل و قربانی کردن فرزند به امر خدای جلیل و به مسلخ کشاندن جوان زیبای خویش در اطاعت فرمان جانان می گردد. بحث «حبّ فی‌اللّه» مطرح می‌شود و نهال دوستی نشاندن و همه محبت‌ها را در پای «محبت خدا» فدا کردن، که نمونه عالی آن حضرت ابراهیم علیه السلام است.

ابراهیم خواب می‌بیند که از سوی خدای متعال فرمان می‌رسد (ص ۳۵۹):

هین بکش در راه من فرزند خویش بگسل از جز یاد ما، پیوند خویش

سر ببر از تیغ، اسماعیل را ره مده در خواب خود تأویل را

ابراهیم خلیل، همه وسوسه‌ها را کنار می گذارد، راه تأویل شیطانی بر این رؤیای صادقه می‌بندد. تصمیم به قربانی کردن فرزند خویش می گیرد، تا عندلیب گلستان قرب شود. اسماعیل را به صحرای «منا» می‌برد. هاجر را با این بهانه حاضر به دل کندن از اسماعیل می کند که: فرزند تو امشب میهمان سفره شاهی بزرگ است تا بزم آرای مهمانی او گردد. اسماعیل را می‌آراید و گیسویش را شانه زده، معطر می‌سازد و او را روانه کوی جانان می کند (ص ۳۶۸) در حالی که دل هاجر و ابراهیم در پی این عندلیب است:

گفت ای جان، میهمانت می‌برم بلبلی، تا گلستانت می‌برم

طوطئی، ای جان من پرواز کن رو به هندوستان عزّ و ناز کن

ص: ۱۳۴

رو به سوی کعبه مقصود کن این جهان را پا زن و بدرود کن

می‌رویم اینک به میدان «منا» هان و هان، ای جان نثاران! الصّلا

ای حریفان، سوی جانان می‌رویم از قفس سوی گلستان می‌رویم

شیطان از وسوسه کردن هاجر نومید می‌شود و نزد ابراهیم می‌رود و با پند و اندرزی خرد گرایانه، او را نصیحت می‌کند که به یک خواب بی‌اثر دل نبندد و پسر زیبای خویش را به کشتن ندهد. (ص ۳۷۳) ابراهیم به وسوسه‌های او اعتنا نمی‌کند.

نزد اسماعیل می‌رود و دامِ تلبیس برای او می‌گسترد و حیله ساز می‌شود. باز هم جدال درونی که آیا انجام دهد یا نه، به سود فرمان حق پایان می‌یابد و شیطان شکست می‌خورد (ص ۳۷۴).

فرازهای حضور آن پدر و پسر در قربانگاه منا، تسلیم بودن اسماعیل در برابر فرمان خدا و وعده صبوری در برابر قضا و تصمیم جدی پدر بر ذبح فرزند و ... به زیباترین شیوه و با بیانی پر نکته در ابیاتی گسترده مطرح می‌شود: (ص ۳۸۲)

ای پدر خنجر برآر از آستین بر زمین بگذار از عجزم، جبین

دست و پایش بست، نه از بیم گریز نی زبیم منع و آویز ستیز

بلکه بستن، رسم قربانی بود حرمت درگاه سلطانی بود

بسته زنجیر تسلیم و رضاست دست و پایش بند تقدیر و قضاست

دست و پایش بسته زنجیر اوست گردنش را رشته تقدیر اوست ...

داستان ادامه می‌یابد. ابراهیم با آستینی بالا فکنده، تبسّمی بر لب، با قدّی خمیده و مویی سفید و خنجری بر گلوی اسماعیل و فریاد ستایش‌آمیز فرشتگان بر این صداقت در عمل به فرمان خدا و اصرار ابراهیم بر بریدن و امتناع کارد از بریدن و جرّ و بحث این واقعه ... تا آنجا که فرمان از سوی خدا می‌رسد: (ص ۳۸۸)

کای خلیل، ای جمله خوبان را امام صد هزار احسنت، صدّقتَ المنام

امتثال امر ما کردی درست ما همین فرموده بودیم از نخست

از برای امتحان بود و یقین ابتلا بود، ابتلایی بس متین

اسرار عرفانی قربانی

جلوه‌های زیبایی از این «ذبح عظیم» و امتحان بزرگ حضرت ابراهیم، در سروده بلند مرحوم نراقی بیان می‌شود. در نهایت این سیر معنوی، برخی برداشت‌های لطیف و عرفانی از این ماجرا وجود دارد که لطف اشعار او را مضاعف می‌سازد و از قربانی و عید و ذبح و منا لطایف دلنشینی ارائه می‌کند (ص ۴۱۴):

هر زمانی عید قربان شما هر زمینی بنگری، باشد منا

ای «صفایی» (۱)، مرد میدانی اگر عید قربان است هر روز، ای پسر

هر سرِ خاری که بینی، خنجر است هر سر کویی منا و مشعر است

و اشاره به عید قربانی می‌کند که در شهر «بَردع» از آذربایجان و منطقه گنجه برپا می‌شود و گنجه، به کربلا ـ و کوی منا تبدیل می‌گردد و روز اربعین، عید قربان آنجا محسوب می‌شود.

قربانگاه کربلا

نراقی در «مثنوی طاقدیس»، نقبی به عاشورا می‌زند که قربانگاه دیگری است و جلوه گاه عشقی راستین (ص ۴۱۶).

جبرئیل، به حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیغام می‌آورد که در سر کوی وفا، باید پشته‌هایی از کشته‌های تیغ رضا فراهم آید و

چون آن رسول، برترین رسولان است، پس قربانی او هم باید بالاترین قربانی باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز، عاشقانه‌تر از ابراهیم خلیل، حاضر به قربانی دادن است (ص ۴۱۸):

گفت پیغمبر به پیغام آورش کاین حسین و این سر و این پیکرش

کاش بودی صد حسینم در جهان کردمی قربان آن سلطان جان

گر حسین بن علی جان من است جان دل خوش بهر سلطان من است

همان گونه که اطاعت امر از سوی ابراهیم، اذن و رضای اسماعیل را در پی داشت، اینجا هم باید حسین بن علی، که طرف دیگر قضیه است، مراتب رضا و تسلیم خویش را

۱- تخلص مرحوم نراقی در این دیوان است.

ص: ۱۳۵

ص: ۱۳۶

ابراز کند. پیامبر، پیام حق را با حسین عزیزش مطرح می‌کند:

گفت با او از کرامت‌های دوست وان نظرها و عنایت‌های دوست

وان سر ببریده از او خواستن وز سر جان بهر او برخاستن

جان شیرین در رهش در باختن سوختن پروانه سان و ساختن

و ... حسین، اسماعیل‌گونه تسلیم و راضی است:

من که باشم تا مرا باشد سری یا بود جانی مرا، یا پیکری

جسم و جانم جمله در فرمان اوست لایق او گر بود، قربان اوست

و شرط این جانبازی را «شفاعت از امت پیامبر» قرار می‌دهد. از سوی خداوند، این شرط پذیرفته می‌شود (ما بدادیم آنچه کرد از ما طلب).

در پی این میثاق، سال ۶۰ هجری می‌رسد و حسین به سوی عراق عزیمت می‌کند

کربلاشان شد منا، عاشور عید کس چنین عیدی به عالم کی شنید؟

عید جمعی را و جمعی را عزا دیده کو تا با حقیقت آشنا

(ص ۴۱۹)

حسین‌بن علی علیهما السلام راه کربلا- را در پیش می‌گیرد. خیل جانبازان و جوانان و سرفرازان در رکاب اویند. تا به «نینوا» می‌رسند.

کعبه مقصود ما این منزل است پای جان عالم اینجا در گِل است

نام سرزمین را می‌پرسند. وقتی در پاسخ کلمات نینوا، ماریه و کربلا را می‌شنود، می‌فرماید: (ص ۴۲۱)

کربلا، نی، هم منای ماست این این سر کوی وفای ماست این

کشتی ما را در اینجا لنگر است منزل ما تا صباح محشر است

شترها را می‌خوابانند و بارها بر زمین می‌نهند. شب عاشورا می‌رسد و سخنرانی سید الشهدا با اصحاب خویش و برداشتن بیعت و اعلام وفاداری یاران و این که جان همه

ص: ۱۳۷

آن جسم‌ها حسین است و معنای همه آن لفظ ها هم اوست و:

جسم اگر قربان شود در راه جان عیسی آسا، می‌رود تا آسمان

و ... صبح عاشورا، همگی زمین ادب می‌بوسند و رخصت میدان می‌طلبند و جان خویش را قربانی آن قربانی بزرگ می‌سازند. امام تنها می‌ماند، ابراهیم‌وار در آتش کینه نمرودیان یکّه و بی‌یار (ص ۴۲۹):

عشق می‌گفت ای خلیل روزگار می‌روی در آتش ابراهیم وار

کو تو را قربانی راه خدا؟ تا به دست خود کنی آن را فدا

گفت: اینک غنچه‌های گلشنم روشنی‌های دو چشم روشنم

سید الشهدا، پس از آن همه قربانی در منای دوست، سراغ کودک شش ماهه می‌رود تا او را هم به قربانگاه ببرد.

هین! بیاریدش به قربانگه برم بهر مهمانی به سوی شه برم

و طفل را در آغوش می‌گیرد و عزم میدان می‌کند و آب برای او می‌طلبد، ولی شیرخواره از دم تیر، سیراب می‌شود و «عشق خونریز، آنچه خود می‌خواست، کرد» و زبان حال حسین علیه السلام چنین است: (۴۲۹)

با زبان حال می‌گفت: ای خدا در رهت آوردم این را یک فدا

عید قربان من است، اینم منا من خلیل عهدم و اینم یک فدا

چون پی قربانی‌اش برکف نهاد شست دشمن از کمان تیری گشاد

و کودک در آغوش پدر و بر سر دست او قربان می‌شود:

پس نهادش در میان کشتگان شد پی قربانی دیگر روان

در ترسیم مرحوم نراقی، «علی اکبر» پس از شهادت علی اصغر اذن میدان می‌طلبد و درخواست می‌کند که: «جان شیرین در رهت قربان کنم» و می‌خواهد که همچون اسماعیل، حنجر بر خنجر نهد و از جام وصل دوست سیراب شود و اجازه میدان و

ص: ۱۳۸

رخصت جنگ می‌طلبد.

ترسیم حالت ابراهیم گونه حسین‌بن علی علیهما السلام و اشتیاقی که به این اسماعیل ذبیحش دارد، در سروده طاقدیس جلوه خاصی دارد. حسین علیه السلام به خاطر خدا دل از جوانش می‌کشد و حاضر می‌شود که این قربانی را هم تقدیم کند (ص ۴۳۱):

ای تو قربانی و من قربان تو من به قربان لب خندان تو

من فدای این گل رخسار تو کشته گیسوی عنبر بار تو

و سرانجام، در میان سوز و اضطراب و بیم و امید، نگاه اهل حرم در پی قد و بالای او و او عازم میدان (ص ۴۳۲):

او همی رفت و دویدش در رکاب گفتی اسماعیل قربان با شتاب

گوییا می‌گفت و می‌رفتش زپی «لَیْتَنی کُنْتُ فِداکَ یا بُنَیّ»

او روان و صد هزارش دل زپی او به سوز و یک جهان در سوگ وی

و بدین گونه «مثنوی طاقدیس» مرحوم ملّا احمد نراقی با گریزی که بر کربلا دارد، پایان می‌گیرد و ترسیم قربانگاه دوست و منای تجلّی و جلوه‌های ناب فدا شدن در راه معشوق برتر و فدا کردن هرچه هست، در راه «او» که هر چه هست اوست، با حماسه آفرینی‌های آخرین قربانی سید الشهدا، علی اکبر به پایان می‌رسد.

پی‌نوشتها:

ص: ۱۳۹

گفتگو

طرح جایگزین شود.

ص: ۱۴۰

نشستی با رییس محترم سازمان حج و زیارت

به دنبـال انجـام موفّقیت‌آمیز حـجّ سال گذشـته و پس از یک وقفه کوتاه، عملیات اعزام زائران عمره سال ۱۳۷۹ بـا یک تغییر کلّی و اساسی نسبت به سال قبل آغاز گردید.

در گفتگویی بـا ریـاست محترم سازمان حـجّ و زیارت ارزیابی عملیات اجرایی حـج و دلایل تغییرات ایجاد شـده را جویا شـدیم که بدینوسیله توجّه خوانندگان محترم را به پاسخ‌های ارائه شده جلب می‌کنیم:

: بـا تشکر از فرصتی که در اختیـار مـا قرار دادیـد تـا بـا جنـاب عـالی گفتگویی صـمیمانه داشـته باشـیم، خواهشـمند است بفرمـایید ارزیابی‌شما از حج سال گذشته چیست؟

آقای رضایی: با نام و یاد خداونـد، در پاسـخ به این پرسـش باید عرض کنم که در هر سالی که حج را اداره می‌کنیم توسط مدیران کاروان‌ها، روحانیون، برادرانی که عنوان «نظارت» یا «بازرس» را دارنـد و حتی رابطین روحانیون و خود زائران، مسائلی از حـج به ما منتقـل می‌شود و مـا آنهـا را جمع‌بنـدی کرده، در کمیته‌های مختلف‌ارزیابی می‌کنیم. مطالبی که مطرح می‌شود مربوط به بخش‌های مختلف است، بعضـی‌ها را قبول دارنـد و بعضـی هم توجیه منطقی برای آن ذکر می‌کننـد و نظریه مخالف دارنـد، پس از جمع‌بنـدی است‌که می‌تـوانیم به‌نـتیجه برسـیم که فلاـن پیشـنهاد درست است یـا نه وآیـا انجـام آن مشـکلاتی دارد؟ و اگر دارد، آن مشـکلات چیست؟

ص: ۱۴۱

در مجموع می‌توانم بگویم، در حج سال گذشته توفیقاتی هم، در برنامه‌ریزی‌ها و هم در تنظیم و اجرای کارها داشتیم، لیکن این به آن معنی نیست که هیچ اشکال و مشکلی نبوده است! یقیناً در یک حجم عملیات سنگینی مثل حج، مشکلاتی وجود دارد که در یک فرصت کم و محدود و یک کار بسیار عظیم، آن هم در یک کشور دیگر و با مجموعه‌ای از زوّار کشورهای دیگر، هیچ وقت بی‌مشکل نخواهد بود.

: در سال جاری، شیوه اعزام زائران به عمره با سال گذشته تفاوت‌هایی کرده است، دلیل آن چیست؟

آقای رضایی: عربستان پیش از عملیات حج سال گذشته در رابطه با عمره قوانینی وضع نموده، اعلام کرد در سال بعد وضعیت عمره تغییر می‌کند و بخش خصوصی کشور عربستان با بخش خصوصی کشورها قرار داد می‌بندد.

ما در حج سال گذشته مانند روال سال‌های پیش در روزنامه‌های عربستان شروع به اعلان مناقصه کردیم و کارها را به همان شکل گذشته شروع کردیم تا این که سفیر جمهوری اسلامی ایران ملاقاتی با وزیر حج عربستان کرد و در آن دیدار وزیر حج عربستان اعلام کرد که در سال جاری بخش خصوصی ما فقط با بخش خصوصی جمهوری اسلامی ایران می‌تواند قرار داد ببندد، بنابراین شما هم به همین روش عمل کنید. این موضوع از طریق وزارت امور خارجه به ما ابلاغ شد و ما نیز از این تاریخ تغییر رویه دادیم و شیوه‌ای که اکنون عمل می‌شود، شیوه‌ای است که طبق قوانین کشور سعودی و تصمیم‌گیری‌هایی که در آیین نامه اجرایی آنان اتخاذ شده، در پیش گرفته‌ایم.

: انتخاب دفاتر زیارتی و سیاحتی با چه ضوابطی صورت پذیرفته است؟

آقای رضایی: زیارت مسأله‌ای است که سیاستگزاری، حمایت و نظارت آن، در قوانین موجود کشور با سازمان حج و زیارت است، پیش از انقلاب هم چنین بوده و فرقی نکرده است در هر حال این قوانین به طور مستمر بوده که بخش‌هایی از آن

ص: ۱۴۲

را بعضی وقت‌ها سازمان به دلائل مختلف اجرا می‌کرده و بخش‌هایی از آن را خود بخش خصوصی انجام می‌داده است. از این رو همیشه مسأله زیارت به عهده یک مجموعه‌ای بود متشکل از بخش دولتی و بخش خصوصی. و ما در انتخاب دفاتر خدمات مسافرتی ضابطه‌هایی را در خود سازمان تعیین کردیم که با این ضابطه‌ها افراد می‌توانند انتخاب شوند، سعی هم کردیم که دفاتر خدمات مسافرتی را از افرادی که روحیه کار زیارتی دارند و به این کار علاقه‌مند هستند انتخاب کنیم و طبیعی است که این انتخاب با یک برنامه ریزی ویژه‌ای انجام شد.

و این دفاتر گزینش شدند. البته اگر اشکالی در کار پیش آید با آنها برخورد می‌شود و این که گفته می‌شود در میان این افراد ممکن است کسانی باشند که یا خودشان و یا سوابق افراد وکارکنانشان یا حتی محیطی که دفترشان در آنجاست، با زائر سازگاری ندارد، این حرف درستی است که ما سعی کردیم اینها را هم از مجموعه کسانی که کار زیارتی می‌کنند جدا کنیم، تعدادی از عزیزان را بازرس این کار قرار داده‌ایم، اگر چنین مواردی در ضمن بازرسی دیده شود آنان حذف می‌شوند.

البته در جلسات مختلف به آنان متذکر شده‌ام که شما خود مسأله زیارت و زائر را درک می‌کنید و امیدواریم- ان شاء اللَّه- توان جذب همه این مجموعه‌ها را داشته باشید و بتوانید در جذب زائران موفق باشید ما نیز امید واریم دفاتر زیارتی دقیقاً قوانین و مقررات مربوط را رعایت کنند و مشکلی در این راستا به وجود نیاید.

البته ما از همه دفاتر استفاده نکرده‌ایم و دفاتری را به کار گرفته‌ایم که تشخیص مجموعه بازرسین ما و کسانی که نظارت بر این کار می‌کنند، این بوده که اشکالی ندارد کار به ایشان محوّل کنیم.

: آیا تا کنون مشکل خاصی در اعزام زائران به عمره وجود داشته؟ اگر پاسخ مثبت است دلیل آن چیست

آقای رضایی: یقیناً نمی‌توانیم بگوییم که ما مشکل خاصی در عمره نداشته‌ایم یا اصلًا مشکلی برایمان پیش نیامده است! و بلکه همه ساله در مورد عمره، ماه اول یا

ص: ۱۴۳

هفته‌های اول را مشکل داشته‌ایم که بخشی از آن مربوط به داخل ایران بوده و بخشی مربوط به عربستان، لیکن آنها به سرعت رفع می‌شد و امسال هم همین وضعیت را داشتیم که به حمداللَّه مرتفع گردید البته از آنجا که در سال جاری بخش خصوصی برای اولین بار این عملکرد را تجربه می‌کرد، لازم بود که حمایت کاملی را در این رابطه انجام دهیم و همین کار را هم کردیم خدا را شکر که وضعیت فعلی یک وضعیت آرامی است. دفتر نمایندگی ما در عربستان نظارت و حمایت کامل به مجموعه کار دارد و امیدواریم با خواست خداوند و با همکاری و همدلی بتوانیم سرویس خوبی را از بخش خصوصی در رابطه با عمره بگیریم.

: شایعاتی بر سر زبان‌ها است که انتخاب برخی دفاتر و شرکت‌ها از روی ضابطه صورت نگرفته است، لطفاً در این باره قدری توضیح دهید.

آقای رضایی: طبیعی است که انتخاب شرکت‌ها یا دفاتر در هر استانی شرایط خاص خودش را دارد، نمی‌شود در تمام استان‌ها به یک شکل عمل کرد، طبیعی است که این کار به صورت یک دستور العمل به استان‌ها ابلاغ شده و هر استانی هم در مجموعه خودش با توجه به شناختی که روی دفاتر و شرکت‌های زیارتی داشته کار خودش را انجام داده است البته ممکن است این جور به نظر برسد که چرا همه دفاتر یا همه شرکت‌های زیارتی الآن سرویس نمی‌گیرند و خدمت به زایرین نمی‌دهند، این بدان جهت است که ما از نظر عدد محدود شدیم؛ یعنی به جای این که عدد را سعودی‌ها باز کنند، متأسفانه آن را محدود کردند و این محدود شدن عدد امکانات را به همه مجموعه‌هایی که ما علاقه‌مند بودیم از آنها استفاده کنیم نداد.

: آیا طرح خصوصی سازی حج نیز در دستور کار سازمان هست؟

آقای رضایی: در رابطه با حج هیچ تصمیمی نداریم یقیناً حج را به این سمت نمی‌بریم.

آنچه که الآن مطرح است این است که از وجود خود مدیران کاروان‌ها مثل سال‌های گذشته استفاده شود و الآن برنامه ریزی ما برای حج به همین شکل

ص: ۱۴۴

است. لیکن یقیناً مدیران کاروان هر سال نسبت به سال‌های گذشته کار بیشتری در مورد حج انجام می‌دهند.

: با توجه به تجربه‌ای که سازمان در سوریه، در زمینه خصوصی سازی داشت، چگونه است که در عمره از آن بهره نگرفت؟

آقای رضایی: ما در سوریه با دفاتر خدماتی که اجازه از سازمان دارند و تحت حمایت و نظارت دفتر نمایندگی ما هستند، مشکلی نداریم و آنها به خوبی کارشان را انجام می‌دهند، آنان که در سوریه مشکل دارند کسانی هستند که نه مجوز دفتر خدماتی دارند و نه مجوزی از سازمان حج گرفته‌اند و ما همواره آنها را شناسایی می‌کنیم و پرونده ایشان را به قوه قضاییه می‌فرستیم و در دادگاه‌های مختلف هم این پرونده‌ها مطرح است. ما همان تجربه‌ای که در سوریه داشتیم آنها را اینجا هم اعمال کردیم؛ یعنی کسانی را که می‌شناختیم در سوریه عملکرد خوبی داشتند، در عمره به آنها بیشتر بها دادیم.

: در سال جاری اعزام دانشجویان به چه شکلی است؟ آنان توسط چه مرکزی انتخاب و اعزام می‌شوند؟ نابسامانی‌های سال جاری در این زمینه چه عللی داشته است؟

آقای رضایی: با توجه به این که عربستان سعودی اعلام کرده بود که امسال ما سقف را برمی‌داریم و این مطلب در مصاحبه‌های مختلف توسط مسؤولان عربستان گفته شد، سفیر جمهوری اسلامی نیز در ملاقات‌های مختلف خود در عربستان چنین امری را اظهار می‌کردند و مرتب در تلکس‌هایی هم که می‌آمد یا مصاحبه‌هایی که می‌کردند، بیان می‌شد. ما نیز در صدد بودیم که دو مسأله را که در آیین نامه مطرح بود حل کنیم؛ یکی «تعیین دفاتر خدماتی» و دیگری «وضعیت نرخ‌های آنها».

بخش خصوصی ایران هم فعالیتش را آغاز کرده بود و از ارتباطهایی که با عربستان داشتند مشغول مذاکره بودند تا سهمیه بگیرند از جمله آن بخش‌ها، مسؤولان واحدهای دانشجویی بودند که آنها هم با مکاتبه‌ای که کردند، اجازه

ص: ۱۴۵

گرفتند مذاکراتشان را با عربستان آغاز کنند و با توجه به برداشته شدن سقف بتوانند ثبت نام به عمل آورند. حتی به عربستان هم رفتند و آنجا مسائلی را مطرح کردند و محل‌هایی را هم دیدند، لیکن متأسفانه عربستان سعودی سقف ویزا را برنداشت و با توجه به محدودیتی که ایجاد کرد مشکلاتی، نه تنها برای بخش دانشجویان، بلکه برای همه کسانی که ثبت نام کرده بودند فراهم شد. از آنجا که سازمان علاقه‌مند بود همین تعدادی را که عربستان سعودی سهمیه به سازمان حج و زیارت داده، مثل گذشته بخشی از آن را به دانشجویان بدهد، با تمام مشکلاتی که برای سازمان حج داشت چنین کرد و هشت هزار نفر از این مجموعه باز به دانشجویان داده شد و آنها هم با ترکیبی از نمایندگان محترم خودشان از وزارتخانه‌های مربوطه و نیز دفتر نماینده ولی فقیه در دانشگاه همگی نشستند و توزیع خود را مثل گذشته انجام دادند. در نتیجه تعدادی از دانشجویان تا کنون اعزام شده و تعداد دیگری نیز در حال اعزام می‌باشند. لذا طبیعی است که به خاطر برنامه ریزی جدیدی که برای آنها شد، بعضی مشکلات پیش آید.

البته ما از بخشی که مشغول این کار بود حمایت کردیم و امیدواریم ان شاء اللّٰه بتوانند مسؤولیت‌های خود را به خوبی انجام دهند.

: تفاوت هزینه‌های سال جاری با سال قبل زیاد است، دلیل آن چیست؟

آقای رضایی: آنچه که دلیل این تغییر هزینه می‌شود یکی مسأله تغییر بلیط هواپیما است که به دلیل گران شدن ارز صورت گرفته است و دیگری در مورد هزینه‌های عربستان است که آن هم به دلیل تغییر قیمت‌ها در عربستان ایجاد شده است.

: در مجموع چه تعداد زائر در سال جاری به عمره مشرف شده و می‌شوند؟

آقای رضایی: عربستان سعودی یکصد و چهل و پنج هزار نفر را برای عمره عادی اعلام کرد، بنابراین، همین تعداد توسط بخش خصوصی برنامه ریزی شد و الآن هم در تمام کشور، با توجه به تعدادی که به آنها داده شده برنامه ریزی و آنان را اعزام می‌کنند.

ص: ۱۴۶

: مهرجان چیست؟ واین گونه تقسیم‌بندی راعربستان‌برچه اساسی‌ایجادکرده است؟

آقای رضایی: امیر مدینه در سال گذشته کاری را شروع کرد به اسم مَهْرَ جانِ مدینه، که با گذرنامه بین المللی سفارت سعودی، به حدود ۲۰ هزار نفر بیش از سهمیه سازمان حج ویزا داد.

البته گذرنامه‌های بین المللی، امسال هم این کار را شروع کردند و حدود هفتاد هزار نفر را در مجموع برای مهرجان ویزا دادند که بخشی اعزام شده و بخش دیگری نیز اعزام می‌شوند ما هم به همین روش و با همین تقسیم بندی که عربستان سعودی کرد، مجموعه داخل ایران را هماهنگ کردیم و الآن کار مهرجان را شرکت‌های بسیار زیاد بخش خصوصی، با مجوز سازمان و تعیین نرخ‌هایی که شده، انجام می‌دهند. این نکته نیز گفتنی است که سازمان حج دستور العملی به این شرکت‌ها داد که زمانی را برای ثبت نام کسانی بگذارند که ثبت نام گذشته دارند ولی نوبت ایشان نرسیده است، تا آنها خارج از نوبت بروند و پس از آن اگر کسی مراجعه نکرد بتوانند از بخش‌های آزاد هم استفاده کنند؛ یعنی اولویت را به کسانی دادیم که فیش ثبت نام عمره سال‌های بعد را داشته و علاقه‌مند هستند زودتر بروند.

: تا چه زمان و به چه تعداد مهرجانی‌ها اعزام می‌شوند؟

آقای رضایی: همان گونه که گفتم تعداد آنها حدود هفتاد هزار نفر است و ویزایشان تا آخر ماه رجب، طبق اعلام سفارت معتبر است.

: اعزام زائران به عمره توسط هواپیمایی جمهوری اسلامی صورت می‌پذیرد آیا این انحصار به زیان مردم نیست؟ چرا با شرکت‌های دیگر قرار داد امضا نمی‌کنید تا رقابت ایجاد شود و سرویس دهی بهتری فراهم گردد؟

آقای رضایی: تا الآن عربستان سعودی بیش از یک شرکت هوایی را از ایران قبول نکرده است، البته در قراردادهایی که میان ایران و عربستان سعودی مذاکره شده، شرکت دومی هم پیشنهاد شده، لیکن هنوز عربستان سعودی شرکت دوم را نپذیرفته

ص: ۱۴۷

است. پس طبیعی است که فقط یک شرکت می‌تواند مسافر ببرد و آن هم شرکت «هما» است. البته در سال جاری شرکت سعودی هم آمده و هفته‌ای یک پرواز اعزام می‌کند و آنها هم سرویس می‌دهند و زائران را هم به مدینه می‌برند.

امیدواریم ان شاء اللَّه این محدودیت از طریق سعودی‌ها برداشته شود تا رقابت خوبی ایجاد شود و بتوانند سرویس بهتری را در قالب رقابت به مردم ارائه بدهند.

: در زمان حج نیز زمان اعزام و بازگشت طولانی است، اگر ما هواپیما اجاره کنیم می‌توانیم زمان کمتری زائر را در عربستان نگه داریم، چرا چنین عمل نمی‌شود؟

موانع کار چیست؟

آقای رضایی: روزهای سفر ارتباط زیادی با هواپیما و این قبیل مسائل ندارد طبیعی است که ما اگر محاسبه به این شکل داشته باشیم که عربستان سعودی تا چهارم ذی حجه اجازه می‌دهد فرودگاه جده باز باشد و پس از آن فرودگاه را می‌بندند و روز چهارم باز می‌شود. بنابراین، ده روز به این شکل وقت داریم و هر مقدار در قبل از چهارم و بعد از چهاردهم به این عدد اضافه کنیم، طول سفر تعیین می‌شود. یعنی ما هر عددی را بتوانیم قبل از چهارم ذی حجه با هواپیما ببریم مقدار روزها را تعیین می‌کند اگر به فرض ۸۵ هزار یا ۹۰ هزار نفر جمعیت را در یک روز بتوانیم ببریم یا ده روز یا هر چند روز، این اضافه می‌شود به تعداد ده روزی که این فاصله هست. از آن طرف هم همین طور و مجموعاً محاسبات ما به این است که کمتر از ۲۳ یا ۲۴ روز نمی‌شود ضمن این که همه عزیزان می‌دانند اصرار بر این است که حتماً مردم در مدینه قبل حداقل یک هفته بمانند و اخیراً بحث ده روز مطرح شده است. این عددها و این گفته‌ها و این تصمیم‌ها طبیعی است که به روزها اضافه می‌کند.

محاسباتی هم که در اجاره هواپیما کرده‌ایم در مقابل هزینه‌ای که در عربستان می‌کنیم، به این نتیجه رسیده‌ایم که اجاره هواپیما ارز بیشتری از کشور خارج می‌کند و این‌ها محاسبات دقیقی است که شده است اما سعی ما این است که از سویی مسأله ارز کشور و از سوی دیگر وضعیت زائران در عربستان سعودی،

ص: ۱۴۸

توانایی شرکت هواپیمایی هما و مجموعه شرکت‌هایی که با هما کار می‌کنند را در نظر بگریم تا ان شاء اللّه زمان به حداقل برسد.

: دولت عربستان وظیفه دارد تسهیلات لازم را برای انجام حج و عمره و زیارت زائران فراهم کند، لیکن متأسفانه بارها شاهد بوده‌ایم که کتب ادعیه و امثال آن را در فرودگاه ضبط می‌کنند؟ دلیل آن چیست و سازمان تا کنون چه اقدامی در این باره انجام داده است؟

آقای رضایی: از مباحثی که در جلسات هر ساله ما با وزیر حج در عربستان سعودی مطرح شده، مسأله کتب دعا و مناسک و مانند آن است. ما در این جلسات نمونه‌هایی از کتاب‌ها را به آنها می‌دهیم و آنها در مجموعه‌های داخلی خودشان و وزارتخانه‌هایی که مربوط به این کار است بحث‌هایشان را می‌کنند و به ما مجوز می‌دهند. در دو سال گذشته مجوز تعداد حداقل ده کتاب را به ما دادند و بیشتر آنها کتابهایی است که توسط معاونت آموزش و تحقیقات بعثه مقام معظم رهبری تهیه شده و بقیه موارد را اجازه نمی‌دهند، بنابراین، زائران باید این مطلب را مراعات کنند و آنچه را که میان مسؤولان عربستان سعودی و ایران امضا می‌شود، همان‌ها را وارد عربستان کنند. نکته‌ای را لازم است اضافه کنم و آن این که مذاکراتی میان وزارت خارجه ما و عربستان در جریان است تا شاید بتوانیم به یک نتیجه مطلوب‌تری برسیم و بتوانیم کتاب‌های مورد نیاز مردم به ویژه مناسک و کتب ادعیه و حتی کتبی که بعثه‌های مراجع در عربستان سعودی لازم دارند یا روحانیون به آنها نیازمند هستند را بفرستیم. به همین جهت، در ملاقات‌هایی که میان سازمان و مجموعه‌های وزارت امور خارجه انجام گرفته، در تلاش هستیم که حتماً این کار عملی شود و ما بتوانیم تعداد زیادتری کتاب به عربستان وارد کنیم، به ویژه این که روابط هر چه بهتر می‌شود انتظارات طرفین هم از یکدیگر بیشتر می‌شود، همه علاقه‌مند هستند بتوانند آنچه در کشور خودمان استفاده می‌کنند مثل کتاب‌های ادعیه یا مناسک، همراه خودشان در طول سفر داشته باشند

در پایان لازم می‌دانم مطالبی با خوانندگان محترم در میان گذاشته، چند تذکر را

ص: ۱۴۹

مطرح کنم:

رابطه زائر بـا سازمان حـج و زیارت یک ارتباط زیارتی است و سازمان و مجموعه نظام زحمت می‌کشـند و برنامه ریزی می‌کننـد تا امر زیارت بهتر و با معنویت بیشتری انجام شود. به همین جهت از سوی سازمان حـج دسـتور العمل‌های مختلفی تهیه و ابلاغ می‌شود و بخش‌هایی نیز برای کارهای آموزشـی زائران کار می‌کننـد تا زائران از جهت آموزش مناسک و عرفان حـج وضـعیت بهتری پیـدا کنند.

بنـابراین خواهش من این است کسـی که علاقه‌منـد است این سـفر را برود از این امکانات اسـتفاده کنـد زیرا برای بالا بردن آموزش حاجیان هزینه می‌شود و باید از این زمینه‌ها استفاده کرد.

این نکته نیز گفتنی است که اگر ما حتی به یک سـفر عادی هم برویم و از شـهری به شـهر دیگر سفر کنیم، باید برنامه ریزی کنیم و پیش بینی‌هایی داشته باشیم.

بدیهی است در یک سفر بزرگ‌تر و با جمعیت بیشتر که همه با هم می‌خواهیم سفر کنیم و آن هم سفر به کشور دیگری است که با یک شـرایط ویژه‌ای هم روبرو می‌شویم و ... باید هماهنگی با همدیگر را یاد بگیریم. روایاتی که درباره سفر و مسافرت دسته‌جمعی هست را باید ببینیم.

به محیـط خـارج از کشـور که می‌رویم، کشورهـای دیگر مـا را سـفیران جمهوری اسـلامی می‌داننـد. در رسانه‌هـای مختلف برای ما حساب دیگری باز کرده‌اند. آداب معاشرت ما، نشست و برخاست ما و نماز و دعای ما زیر نظر آنهاست.

اینهـا چیزهـایی است که بایـد جـدی بگیریم و آموزش‌هـای لازم را ببینیم. بایـد بـدانیم که این سـفر حـاوی ابعـاد مختلف سیاسـی، فرهنگی، اجتماعی، بین المللی و شرعی است.

فرد فرد ما باید آمادگی داشته باشیم که در این سفر چه وظیفه‌ای داریم و برای آن برنامه‌ریزی کنیم. در هر حال شاید این سفر برای خیلی‌ها اوّلین بار است و شاید آخرین بار، پس باید از این فرصت بهترین اسـتفاده را بکنیم و لحظات معنوی و ملکوتی را، که کمتر به آن دست می‌یابیم، صرف پرسه زدن در بازار و

ص: ۱۵۰

خرید نکنیم. سوغاتی که برای قوم و خویش و دوستان می‌آوریم، بیشتر سوغات معنوی باشد تا مادی.

در مسافرت‌های دسته‌جمعی و زندگی‌های مشترک در سفر، وقتی به عبادت مشغولیم یا کنار سفره نشسته‌ایم و ... ملاحظه یکدیگر را بکنیم.

توفیق روز افزون تمامی زائران عمره و حج را از خداوند متعال مسألت دارم.

ص: ۱۵۱

خاطرات

طرح جایگزین شود.

ص: ۱۵۲

سفرنامه حاج لطفعلی‌خان اعلایی

به کوشش: سید علی قاضی عسکر

سنت سفرنامه نویسی از دیر باز، به شکل محدود، میان اقوام و ملل دنیا مرسوم بوده، لیکن در دو قرن اخیر توسعه و رواج قابل توجهی یافته است. سفرنامه نویسان هر یک با تخصص‌ها و گرایش‌های فکری خود تلاش کرده‌اند تا آداب ورسوم مردم در شهرها و روستاها را بازگو نموده، به تشریح و توصیف اماکن و آثار تاریخی و حوادث و رویدادهای میان راه بپردازند.

در میان سفرنامه‌ها، سفرنامه‌های مربوط به حج از اهمیت و جاذبه ویژه‌ای برخوردار است. نویسندگان چنین آثاری تلاش کرده‌اند تا چگونگی حج گزاری مسلمانان، شیوه رفتار آنان با یکدیگر، سختی‌ها و دشواری‌های گوناگون میان راه، کمبود و یا نبودن امکانات مادی و رفاهی و ویژگی‌های هر یک از آثار دینی و مذهبی شهرهای بین راه و به ویژه حرمین شریفین را تشریح و ترسیم کنند.

محققان و اندیشمندان در هر زمان کوشیده‌اند تا سفرنامه‌های پیشینیان را به زیور طبع بیارایند و در اختیار نسل‌های بعد از خود بگذارند.

در این میان، این جانب نیز، هم به دلیل مسؤولیت شغلی و هم به علاقه‌مندی به این گونه آثار، از سال‌ها پیش کوشیده‌ام تا با کمک برخی از دوستان فاضل و دانشمند، این سنت دیرینه را پاس داشته، ضمن تشویق زائران و حجاج بیت اللَّه الحرام به نوشتن سفرنامه و خاطرات سفر حج، به احیای این آثار همت گمارم.

در جستجوی آثار مخطوط و در لا به لای فهرست نسخ خطی کتابخانه ارزشمند

ص: ۱۵۳

آستان قدس رضوی، به سفرنامه‌ای که در پیش دید شماست، برخورد کردم و تصمیم گرفتم آن را برای خوانندگان محترم فصلنامه «میقات حج» آماده نمایم شاید سودمند و مفید افتد.

آقای حاج لطفعلی خان اعلایی از تجار و چهره‌های شناخته شده شهرستان ابهر بوده است.

وی به‌همراه‌برادر وبرخی پسر عموها ودیگر خویشاوندان خوددرشوّال ۱۳۳۶ ه. ق.

قصد مکه می‌کند و از مسیرهای همدان، کرمانشاه، قصر شیرین، سر پل ذهاب، خانقین راهی می‌شود. او در این سفر وارد عراق شده، پس از زیارت عتبات عالیات به شام می‌رود و سپس به بیروت آمده، از آنجا با کشتی عازم «پرت سعید» و «سوئز» و پس از آن به بندر «ینبع» در عربستان می‌شود و سرانجام وارد مکه مکرمه می‌گردد و آنگاه که حج می‌گزارد، از راه جده به مصر و فلسطین سپس به شام و عراق می‌رود و از مسیر خانقین به ایران باز می‌گشته و در ماه محرم سال ۱۳۳۶ ه. ق. وارد ابهر می‌شود.

اعلایی در طول سفر، به طور مختصر و کوتاه، وضعیت اجتماعی اخلاقی آن زمان را به شکلی ترسیم کرده، که قطعاً برای خوانندگان مفید و پر جاذبه خواهد بود.

نسخه‌دستنویس خودمؤلف‌موجود نیست، لیکن در پانزدهم ذیقعده‌سال ۱۳۴۸ ه. ق.

به درخواست وی، آقای محمد تقی نبیّی متخلص به «احقر» شروع به تحریر این سفرنامه نموده و در تاریخ چهاردهم ذیحجه ۱۳۴۸ ه. ق. آن را به پایان برده است.

نسخه خطی این سفرنامه در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۴۲۴۳ موجود است که با خط نسخ نازیبا به نگارش درآمده است. (۱)

لازم به گفتن است که در پایان سفرنامه، اشعاری از لطفعلی خان اعلایی و دیگر شاعران زمانش ضمیمه و در آغاز آن چنین آمده است:

«این اقل الحاج لطفعلی اعلایی وقایع و قضایای مسافرت سفر بیت اللّه الحرام را محض یادگار و تشویق نوع نگاشته، ضمناً اشعاری که نتیجه افکار ناقابل خود بوده، از جهت عدم لیاقت در رشته تحریر و روی کاغذ آوردن شرم و تردید داشتم ولی چون جناب آقای شیخ محمد تقی نبیّی، سعی بلیغ و جد وافی نموده که بقای اسم در روی روزگار به یادگار گذاشتن بهترین و نیکوترین به جهت نوع بشر است متحرک شده و مجبور به نگارش اشعار مهملاتم کرده ...»

سفرنامه پیشگفته، در ۱۲۳ صفحه نوشته شده که توجه خوانندگان محترم را به بخش اوّل آن جلب می‌نمایم:

۱- فهرست الفبایی کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی: ۳۰۸

ص: ۱۵۴

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

بعد از حمد خداوند کریم لایزال، [و] صلوات و سلام فراوان بر روان مقدس حضرت رسول ذوالجلال، أعنی محمد المصطفی و آل بی‌همال (۱) او- صلوات اللَّه علیهم اجمعین-، چون بهترین یادگار در روی روزگار، سخن متین که موجب بقا و تذکّر به نام نیک، در مجمع برادران دینی و اخوان مسلمین به ذکر خیر است، نظر به اخلاق حمیده، و اوصاف پسندیده جناب جلالت مآب اجل، عمدهٔ التجار و زبدهٔ الأخیار (۲)، تاج الحاج آقای «حاجی لطفعلی‌خان أعلایی»، امتثالًا لأمره این کتاب سفرنامه معظم له (۳) را، این حقیر سراپا تقصیر، الرّاجی به فضل و کرم خداوند قدیر، محمد نبیّی، المتخلص به احقر، یوم سه شنبه، پانزدهم شهر ذیقعده ۱۳۴۸ [ه. ق.] به یادگار شروع، و امید اتمام از پروردگار علّام می‌دارم:

بهین (۴) وارثی در جهان یادگار سخن باشد این نکته را یادگار

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

به نام خداوندِ مهر منیر (۵) خداوند روزی ده و دست گیر

خداوند شمس و خداوند هور (۶) خداوند روزی دِه مار و مور

گَه از نیش آنان رساند گزند به مرد هنرمند و پست و بلند

که تا سختیِ نیشِ نشتر (۷) خورند به نوع بشر، نیش کمتر زنند

ستایش مرآن خالقی را سزاست که از قدرتش چرخ گردون به پاست

نه بر جای تکیه، نه بر جای بند نه بهر سکونت ببسته کمند (۸)

زمین [را] چو دوّارِ (۹) چرخ آفرید که از گردشش روز و شب شد پدید

دگر گردشی داد بر دور مهر عمودی بچرخد به جوّ سپهر (۱۰)

شود گردش انتقالی عیان ز صیف (۱۱) و شتا (۱۲) و بهار و خزان (۱۳)

که تا جمله زان استفاده برند پی شکر یزدان بی‌چون روند

زپا اوفتاده بگیرند دست زنوع بشر باشد او هر که هست

۱- مثل و همتا.

۲- تکیه گاه تاجران و گزیده خوبان.

۳- در متن «معظم الیه» آمده است.

۴- بهترین.

۵- خورشید درخشنده.

۶- به معنای خورشید و ستاره آمده است؛ در این جا ستاره منظور است.

۷- مخفف نیشتر به معنی تیغ دلاکی است.

۸- طناب، ریسمانی که برای بستن انسان یا حیوان و به دام انداختن وی به کار می‌رود.

۹- بسیار گرداننده گردون

۱۰- فضای اطراف آسمان

۱۱- تابستان

۱۲- زمستان

۱۳- پاییز

ص: ۱۵۵

چه خوش گفت آن شیخ والا مقام حکیم سخن دان شیرین کلام

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

به حق بشنو این گفته شیخ ما که فیضی است کامل به اهل وفا

که باید پی حرف مردان رویم قبول سخن از سخن‌دان بریم

«علایی» بکن حفظ این نکته را به دست آر، دل‌های افسرده را

سفرنامه خویش را ثبت دار بماند به روی جهان یادگار (۱)

فصل اول

اقل الحاج «لطفعلی اعلائی»، در سنه [۱۳۴۸ ه. ق.] ششم شهر شوال، با کمال مسرت و خوشحالی، به عزم زیارت «بیت‌اللّه‌الحرام» از «ابهر» حرکت نموده، و علت سرور ما هم دو چیز بوده:

اولا: شوق زیارت «عتبات عالیات» و «بیت‌اللّه» در سر؛

ثانیاً: با شش نفر رفیق صدیق، که در یک اتومبیل ساکن، عبارت از چهار نفر پسر عمو، دو نفر از خویشان نزدیک و مهربان؛ به مصداق «الرّفیق ثُمَّ الطَّریق». (۲)

اسامی رفقای مسافرین به تفصیل ذیل:

«حاجی یوسف» و «حاجی سید محمد علائیان» و آقایان: «حاجی اکبر خان» و «حاجی یداللّه خان منصور نظام» که هر دو پسر عموی مکرم‌اند، و جناب آقای «حاجی حسن خان» اخوی مهربان است.

واقعاً مسافرت با معیّت پسر عمو و برادر نعمتی است بزرگ، [آنها] خیلی مهربان بودند.

به «شناط» (۳) که تقریباً یک کورث (۴) می‌شود پیاده رفتیم؛ ولی با نهایت مشقت که از وفور جمعیت [بود]. همین قدر کافی [است بدانید که] بدون مبالغه، تقریباً دو هزار نفر به هیأت اجتماع، جهت مشایعت آمده بودند؛ قطع نظر از آنها که در «شناط» ضمیمه شده بود [ند و] هر یک [به] دفعات متعدّده بوسه و مصافحه می‌کردند، غیر از اشخاص لوسی

۱- گلزار ادب، ص ۲۴ لازم به ذکر است در تطبیق اشعار با دیوان اصلاحات لازم اعمال گردید.

۲- روایت «الرفیق ثم السّفر» و یا «سل عن الرفیق قبل الطریق» و تعابیری دیگر در کتب روایی نقل شده است. وسائل: ج ۱۱، ح ۱۵۱۲۳ و نهج البلاغه، الکتاب ۳۱

۳- نام محلی کنار راه قزوین و زنجان، میان شریف آباد و خرم دره است.نام محلی کنار راه قزوین و زنجان، میان شریف آباد و خرم دره است.

۴- در اصل به غلط کورث نوشته شده است صحیح آن کورس و به معنی مسافت طی شده است.

ص: ۱۵۶

که به ده دفعه قناعت نمی‌نمودند.

خوشوقتی ما در اینجا است [که] «ابهررود» که قریب نود و شش پارچه آبادی است، و خود «ابهر» هم که یکی از قصبات مُعْظم به شمار می‌رود، که قرب ده هزار نفوس دارد، با وصف این، یک فرد دکتر حسابی و طبیب حاذق، در هم چه جایی نداریم، و الا مطابق قانون حفظالصحه، ما را اقلًا ده روز باید در «قرنتینه» (۱) نگاه می‌داشتند.

خلاصه با آن زحمت وارد جاده شوسه دولتی که در بالای «شناط» بود شده، اتومبیل «هودسن» سواری حاضر بود، سوار شدیم [و] با کمال شادی و سرور راه افتاده، ولی متأسفانه بعضی از خویشان و مشایعت کنندگان گریه می‌کردند و بنده متأثر شدم.

متذکر این بیت که به حضرت امیر علیه السلام نسبت می‌دهند شده:

یَقُولون انَّ المَوْتَ صَعْبٌ عَلَی الفَتی مُفارقَةُ الاحْباب وَاللَّه اصْعَب (۲)

قدری از راه که طی شد، تکبیر بدرقه کنندگان استماع گردید. با نهایت تحسّر و یأس، به مناظر قشنگ «ابهررود» به دقت نظر نموده، چه خوب گفته، للّهدرّ لقائله: (۳)

بهشت روی زمین است قطعه ابهر به شرط این که نشینند مردمان دگر

و در دل مشغول این خیالات، که آیا دوباره به سلامتیِ مسافرین، به وطن مألوف عودت می‌نماییم یا نه؟

چنان که در مغز سر هر مسافر، این خیالات فاسده جای گیر می‌شود، در مغز سر ما هم جای گیر شد، دفعتاً از تمام این خیالات واهیه منصرف شده، و امید خود را به «خداوند متعال» که امید ناامیدان است بسته، به جهت رفع خیالات، با هم مشغول صحبت شده، اتومبیل بی پیر هم، مانند باد در سیر و حرکت بود.

البته تصدیق خواهید فرمود، اگر چنان که اتومبیل در بین راه معیوب و اتفاق خطری نیفتد، وقتی که مسافر در اتومبیل نشسته، کانّه به منزل رسیده [است.] بحمداللّه در بین راه هم خوشبختانه اتفاق بدی روی نداده، وقت غروب به سلامتی وارد «آوج» شدیم. در نزدیکی مهمانخانه، اتومبیل را نگاهداشته، لوازمات و اثاثیه سفر را توی مهمانخانه حمل نموده، بدبختانه از لوازمات مهمانخانه، به جز یک میز شکسته با چند عدد صندلی

۱- قرنطینه از «کاران تن» فرانسه گرفته شده و جایی را گویند که مسافران و عابران را مورد بازرسی قرار می‌دهند و از ورود بیماران جلوگیری می‌کنند.

۲- می‌گویند همانا مرگ بر جوان سخت است قسم به خداوند دوری دوستان سخت‌تر است.

۳- خداوند گوینده را نیکی دهد.

ص: ۱۵۷

معیوب بیست ساله، [چیز دیگری] به نظر نمی‌آمد، و دیگر این که از مهمانخانه‌چی هر چه می‌خواستیم، غیر از «بله و نه» چیز دیگر ندیده، به عبارت اخری وقتی که صدا می‌زدیم می‌گفت: «بلی» و [وقتی] می‌گفتیم: «فلان چیز را دارید؟» می‌گفت: «خیر»!

ولی خوشبختانه چون منزل اولی بود، مرغ بریان داشت، شام را صرف نموده و شب را هم در آن‌جا خوابیده، صبح زود بعد از ادای نماز و صرف چائی، به طرف «همدان» حرکت نموده، به سلامتی و خوشوقتی وارد «همدان» شده، [و] در یک عمارت خوب و با صفائی منزل گرفته، که در جنب خیابان دو اطاق داشت و یک قهوه‌چی آن را اجاره نموده بود، چند دری هم به آن حیاط باز می‌شد.

موقعی که اسباب‌ها را جابه‌جا کرده، به طرف اطاق‌ها رفته، که شاید چند استکان چایی برای رفقا آورده، رفع خستگی نمایند، تا این که چایی خودمان حاضر شود. وقتی که در اطاق نگاه کردم، آن چه ملحوظ شد، وافور بود و منقل. جوانان و نوباوگان وطن ایران، که تمام امید آتیه ایران به وجود ایشان است، به دور منقل جمع شده، مشغول پُک زدن و چرت کردن (۱) هستند! از دیدن این منظره غریب، دفعتاً به‌اندازه [ای] خسته و افسرده دل شده، گوئیا هزار فرسنگ راه [را] پیاده آمده، خیلی چیزی بود که بر حیرت من افزود و زیاده هم اثر نمود، تماماً اشخاصی که آن جا نشسته و چرت می‌زدند، همه از جوانان بیست الی بیست و پنج ساله بودند، که عارض (۲) چون گلِ ارغوان جوانان وطن، از اثر سمّ مهلکِ بیخ کن، تماماً مانند زعفران، گویا خون گلگون در وجود آنها وجود ندارد، آن قهوه‌خانه کثیف را برای خود منزل آخرت قرار داده بودند، که از دیدن آن مناظر عجیب این اشعار را سروده.

لمؤلفه:

بود در آن قهوه یکی نوجوان از غم ایام دلش ناتوان

روی نکویش زغم افسرده بود از الم و رنج دلش مرده بود

رو به رفیقان دل افکار کرد از دل پر درد کشید آه سرد

گفت از این زندگی‌ام سیر و سیر یک گل ناچیده شدم پیر و پیر

این رخ من چون گل بی خار بود سرخ چو عنّابی و گلنار بود

۱- پُک به معنی دَم و نفس است، و اصطلاحاً به دم یا نفسی که به سیگار و قلیان و امثال آن می‌زنند گفته‌می‌شود، و در اصطلاح به معنای استفاده از تریاک است. البته در متن «پوک» آمده که غلط است. و چرت کردن نیز اصطلاحی برای تریاک کشیدن است.

۲- رخسار و چهره

ص: ۱۵۸

ابروی مشگین [و] دو چشم غزال داشتم اندر لب، یک دانه خال

لعل لبم، غنچه بشکفته بود دانه یاقوت در او خفته بود

زندگی این نیست، شدم سیر و سیر از غم تریاک شدم پیر و پیر

البته تریاک در ایران تازگی نیست، و مضرات بد شوم آن، به حدی زیاد است که هر کس دانسته، با این حالت از جوانان حساس وطن و نوباوگان برادران عزیز ایران، خیلی بعید است که خود را آلوده به این سمّ قاتل نوع بشر نمایند، و اولین قدم عمران مملکت، و آبادیِ این خاک عزیز، بر افکندن این سمّ قاتلِ و مهلک است. امیدوارم امنای دولت علیّه، اقدامی عاجل و مرحمتی کامل مبذول فرمایند.

تریاک بی پیر مرا خوار کرد بر الم و رنج گرفتار کرد

بین که نموده است مرا خوار و زار شد بدنم سست به ماندم زکار

دود زوافور چه آید برون بود هم آن دود زمغز [و] زخون

زندگی این نیست شدم سیر و سیر از غم وافور شدم پیر و پیر

عمر گرانمایه که من داشتم حنظل بی پیر در او کاشتم

عاقبت افیون خمارم نمود بر الم و رنج دچارم نمود

دید علایی، به سرود این سخن کاش که خشخاش بخشکد زبن

زندگی این نیست شدم سیر و سیر از غم ایام شدم پیر و پیر (۱)

فصل دوم

حرکت از همدان

یوم هشتم شهر شوّال، از «همدان» حرکت نموده، به سمت «کرمانشاه» رهسپار شدیم. چون به اول «گدوک اسدآباد» رسیده، قرب (۲) یک چارک برف باریده بود، لذا «گدوک» (۳) به کلی مسدود بود. چند نفر مشغول پاک کردن جاده بودند [و] به اندازه یک اتومبیل که گذر کند، [جاده را] باز نموده بودند، ولی چندین اتومبیل و گاری پشت سر هم ایستاده بود.

۱- گلزار ادب، ص ۵۳.

۲- نزدیک.

۳- گدوک دره، گردنه و راه میان دو کوه را گویند و در این جا مراد گردنه اسدآباد است.

ص: ۱۵۹

چون قـدری بالا رفتیم، تقریباً دویست رأس قاطر، بر عـده اتومبیل افزوده شـد، با ذلت تمام مشـغول حرکت بودیم، به طوری که اگر یک گاری بالا می‌ایستاد، شوفر مجبور بود که اتومبیل را نگاهدارد. به نحوی خود را به سـر «گدوک» رسانیدیم، دیدیم «امنیّه‌ها» به این طرف و آن طرف می‌دوند. سؤال کردیم دیگر چه اتفاق روی داده؟ اظهار نمودند:

«چندین نفر گاریچی‌های خوش اخلاق از آن طرف «گدوک» می‌آمدند، نزاع نموده یک نفر مشرف به موت است! [و] چند نفر هم سر و دست شکسـته»، از موضوع نزاع سؤال نمودیم، اظهار نمودند که این گاریچی‌ها دو دسـته بودند، که هر دو دسته خواستند یک دفعه گاری‌های خود را حرکت دهند، به جهت آن نزاع نمودند!

از بالای «گـدوک» قـدری گذشـته، دیدیم امنیّه [ها] ضارب را می‌آورند، از حسن اتفاق، امنیّه‌ها قدری به اتومبیل‌چی‌ها اظهار لطف نموده، راه را باز نموده، حرکت نمودیم.

چون «گدوک» را سـرازیر شده، دیدیم علی‌رغم گاریچی‌ها، یک نفر اروپایی از اتومبیل شخصی خود پیاده شده، به باز کردن راه با امنیّه‌ها در مشارکت سعی می‌نماید، چون بنده آن شخص را دیدم در فکر فرو رفته، که گاریچی‌ها که با هم، هم دین و هم وطن، به علاوه هم‌گـاری هسـتند، و ایـن شـخص اروپـایی که نه بـا مـا همراه و هم وطن است، چرا این شـخص برای بـاز کردن راه به جهت دیگران مساعدت و موافقت می‌نماید!؟ ولی گاریچی‌ها نمی‌توانند در یک جاده باهم برادرانه راه بروند؟

البته پرواضـح است که در نتیجه بی‌علمی، انسان به جاده غرور و جهالت بیفتـد، علم است که انسان را به شاه راه سـعادت و فروتنی، رهنمایی می‌نماید، خلاصه نزدیکی غروب وارد «کرمانشاه» شدیم.

فصل سوم

(ورود به کرمانشاه)

در یکی از عمارتهای شـهر مذکور، جنب خیابان منزل کردیم، شب را استراحت نموده، صبح زود بعد از صرف چایی، برای گرفتن تذکره (۱) و تماشای شهر بیرون شده، قدری در خیابان و بازار گردش نمودیم. خود شهر نسبت به شهرهای دیگر ترقّی نموده،

۱- گذرنامه

ص: ۱۶۰

و خیابانها و دکاکین (۱)به طرز جدید، ظریف و معمور، (۲) و اهالی شهر نسبت به همدیگر راست گو و مهربان و خیلی مهمان نواز هستند، خوش اخلاق و خوش‌سیما بودند، ولی متأسفانه تریاک بی‌پیر باز یکی از ریشه‌های خود را پهن نموده است.

خلاصه پس از قدری تفرّج، (۳) به طرف اداره تذکره رفته، چون داخل اداره شده، برای این که اداره سجّل احوال (۴)، در موقع حرکت ما در «ابهر» دایر نبوده، از حکومت «ابهر رود» اعتبارنامه گرفته بودیم. به آقای منشی ارائه دادیم، اوّل اظهار نمودند که: من حکومت «ابهر» را نمی‌شناسم، وانگهی اعتبار نامه را به عنوان حکم نوشته، من که نوکرایشان نیستم!

بنده عرض کردم ممکن است به وزارت جلیله داخله (۵) رجوع فرمایید، حکومت «ابهر رود» را به جنابعالی معرفی نماید. مجبور شده و اظهار کرد که فردا بیائید، اجازه مرخصی گرفته، مرخص شدیم. لذا آن شب را هم توقف کرده، علی‌الصّباح (۶) به طرف اداره رفته، تقریباً دو ساعت از آفتاب گذشته بود، هنوز آقایان تشریف نیاورده [بودند.] در حدود پنجاه نفر زوار پیش از ما آمده بودند. بنده [از] یکی از زوّارها پرسیدم کی آمدید؟

اظهار کردند: قریب ده پانزده روز می‌شود! من اول باور ننمودم و آن شخص چون شاهدش قسم بود، سوگند یاد نمود.

از آن صرف‌نظر کرده به طرف دیگر متوجه شده، دیدم بعضی از زوّارها، مستخدمین را کنار کشیده، زیرگوشی صحبت می‌نمایند. قضیه را خوب کشف نموده، که چگونه و از چه قرار است!! در این اثنا (۷)، آقایان منشی و سایر اجزاء تشریف آوردند.

از آن جایی که دادن و گرفتن رشوه عادی شده، ما هم یکی از مستخدمین را کنار کشیده، به او اظهار نمودیم، که آخر ما دو روز است در اینجا معطل هستیم، به نحوی ما را خلاص کنید، و ایشان هم رفته ملاقاتی از آقای «مهینی» کردند که از اهل «کرمانشاه» بود، آمد به ما گفت آقای «مهینی» می‌فرمایند: «هر تذکره پنج قران می‌گیریم امروز شما را راه می‌اندازیم». ما هم پیش خود خیال نمودیم که اگر سه تومان را ندهیم، پیش آمد دیروزی را مطرح خواهد کرد، که نه من حکومت «ابهر» را می‌شناسم و نه به اعتبارنامه او اعتناء دارم!! علی‌هذا به مستخدمین وعده دادیم که سه تومان را خواهیم داد، آن هم پیغام ما را رسانیده و داخل اطاق شدیم، تقریباً یک ربع ساعت نشسته، که شروع کرد به نوشتن

۱- مغازه‌ها.

۲- آباد.

۳- تفریح و گشتن.

۴- ثبت احوال

۵- وزارت کشور

۶- بامدادان

۷- در این میان

ص: ۱۶۱

تذکره‌ها، در این اثنا دو نفر از اهالی «ابهر رود» وارد شدند، از ما خواهش نمودند که تذکره ما را هم با تذکره خودتان بگیرید، یک دفعه صادر نمائید، بنده به آقای «مهینی» عرض کردم چون این دو نفر هم از رفقای ما هستند، مرحمت فرمائید، این دو نفر را هم راه بیندازید، تذکره ایشان را هم صادر فرمایید، نهایت موجب امتنان و تشکر خواهد شد، فرمودند: چشم.

بنده از این پیش آمد خوشبختی، خیلی خوشوقت شدم که موقع حرکت شد، سه تومان را خواهم داد، این دو نفر بیچاره دیگر، یکی پنج قران را نخواهند داد، غافل از اینکه جناب آقا از ماها رندتر (۱) بوده، این فکر را قبلًا می‌نماید.

یک مرتبه آقای «مهینی» تذکره‌ها را روی میز گذارده، رفت بیرون، یکی از مستخدمین به بنده اشاره کرد، بنده رفتم بیرون، دیدم خود آقای «مهینی» بیرون ایستاده، فرمودند آقا چهار تومان را بدهید!! بنده سه تومان داده عرض کردم، چون آن دو نفر فقیرند، آنها را معاف فرمایید. قبول ننموده، به اصرار پنج قران برای آن دو نفر از بنده گرفت، برگشت از روی میز تذکره‌ها را برداشته به ما داده، ما هم تذکره‌ها را به آقای «معتمدی» که یکی از جوانان خوش اخلاق بوده و اصلًا از اهل «تبریز» بود داده، تصدیق کرد و [به] آقای «میرزا ولی اللَّه خان» پیشکارِ حکومت، دادیم امضا نموده، که واقعاً آقای «پیشکار» یکی از اشخاص پاکدامن، به نظر بنده آمد.

بعد از امضاء نمودن، تذکره را به ما داد! از اطاق بیرون آمده خواستیم از حیاط بیرون بیائیم! آن مستخدم که واسطه میان بنده و آقای «مهینی» بود، با کمال ادب اظهار کرد، انعام بنده را لطف فرمائید! مجبوراً پنج قران به آن شخص فراش انعام داده، از عمارت دولتی خارج شده، به طرف بانک رفته که برات «روپیه» بگیریم.

آن دو نفر دهقانی که تذکراً عرض شد، از ما خواهش کردند که یکصد و پنجاه تومان به جهت ایشان برات «روپیه» بگیریم، ما قبول نموده، به عمارت بانگی داخل شده، پول‌هارا تحویل داده به مظنه آن روز، خودِ بانک برات روپیه صادر کرده، از بانگ خارج شدیم. چون قدری راه آمدیم، یکی از آن دو نفر اظهار کردند که بیست تومان پول، اضافه تحویل دادیم، مجبور شده، مجدداً برگشته آمدیم طرف بانگ، به تحویلدار گفتم که آن یکصد و پنجاه تومان برات را، به جهت این دو نفر گرفتیم، بیست تومان اضافه

۱- زیرک‌تر

ص: ۱۶۲

داده‌اند.

تحویلدار اظهار کرد که عین پول‌ها را به یکی از تجار شهر داده، بالاخره به رئیس بانک تظلم کرده، رئیس بانک هم یک نفر از فراش‌های بانگی را به نزد آن تاجر فرستاد، رسیدگی نماید، اضافه پول را بگیرد، وقتی که فراش مراجعت نمود، اظهار کرد که تجارتخانه آن شخص بسته، رئیس هم وعده داد که فردا صبح بیائید، نتیجه را به شما خواهم گفت.

آمدیم منزل، شب را به سر برده فردا صبح، پس از ادای فریضه و صرف چایی به طرف بانگ رفته، وقتی که به اداره بانگ رسیدیم، دیدیم تاجر پول را صبح در حجره شمرده، زیادی وجه را توسط شاگرد خود به بانگ فرستاده، بدون این که بفهمد بانگ هم از دادن زیادی وجه مطلع شده، توسط شاگرد خود به بانگ ارسال نموده بود، پول را تحویلدار بما رد نموده، از بانگ خارج شده آمدیم. واقعاً این شخص محترم و انسان حقیقی، محض دیانتی که داشت، هم تحویلدار بانگ را از تهمت بری نمود، و هم ما را در نزد دهقانی سرافراز کرد.

چون به بازار آمدیم، رفقا چند «طغرا» (۱) پاکت داشته، بنده گرفتم به طرف پستخانه رفته، وقتی که به اداره رسیدم به آقای تحویلدار گفتم، مبلغ سی شاهی تمبر بدهید، تمبر را گرفته به پاکت چسبانده، به جعبه انداختم، دست به جیب برده، خواستم پول تمبر بدهم، دیدم پول سیاه ندارم! یک قران با یک ده شاهی به آقای تحویلدار دادم، آقای تحویلدار فرموده این ده شاهی را به سیصد دینار قبول می‌نمایم، بنده عرض کردم شما می‌فرمایید ده شاهی، بعد می‌فرمائید سیصد دینار قبول می کنم؟ دلیلش چیست؟ در صورتی که یکی از مستخدمین رسمی دولت هستید، باید پول دولت را ترویج کنید نه اینکه ده شاهی را به سیصد دینار بردارید! گفت: من نمی‌دانم. اینجا سیصد دینار است، بنده یک قران پول سفید داده، ده شاهی گرفته، از پست خانه بیرون آمدم.

دیگر اینکه: از دوائر دولتی که خراب است، اداره تحدید «کرمانشاه» [است.] مخصوصاً یک عدّه از کسبه و تجار، با اهل اداره قرارداد مخصوصی دارند که «تریاک بی‌باندرول» (۲) می‌فروشند و بعضی اوقات هم اغلب، از مفتشین تریاک‌های بی‌باندرول استفاده معنوی [می] برند.

۱- مأخوذ از ترکی است و قدیم بر سر نامه‌ها و فرمان‌ها می‌نگاشتند و حکم امضا و صحه پادشاه راداشت.

۲- بدون نوار و چسب.

ص: ۱۶۳

به عبارت اخری به دست زوّار و غربا می‌بینند، می گویند قاچاق است، در صورتی که خودشان می‌دانند، در هر دکان چند من و چند لوله تریاک، به عنوان قاچاق به مصرف فروش می‌رسانند، خصوصاً وقتی که بنده از پست‌خانه به نزد رفقا آمدم، دیدم یکی از رفقا حضور ندارد، [بعد که آمد] پرسیدم کجا تشریف داشتید؟ گفت رفتم در یک قهوه‌خانه شش نخود تریاک بکشم، وقتی که از قهوه‌چی تریاک خواستم، آورد داد، من خواستم تریاک را بکشم، مفتش وارد شد، تریاک را از دست من گرفت و اظهار کرد تریاک شما قاچاق است، من گفتم به من چرا می گویید؟ برو به آن پدرسوخته بگو که اجازه داده است، هم حقوق دولت را از بین برده و هم مردم را به زحمت انداخته [است.]

چون مفتّش (۱) از من ناامید شد، و دانست که من چیزی به او نخواهم داد، مجبور شده آژان (۲) را صدا کرده، گفت اینها تریاک قاچاق دارند، باید اینها را به کمیساریا (۳) جلب نمائید. آژان به اتفاق مفتش، بنده را به کمیساریا جلب نموده، چون وارد کمیساریا شدیم، مفتش به رئیس کمیساریا اظهار نمود، اینها به علاوه [که] تریاک بی باندرول دارند، به بنده هم فحش داد [ند].

آقای رییس از بنده سؤال نمود که قضیه از چه قرار است؟ من گفتم اولّا: تریاک بی‌باندرول به فروش نمی‌رود، در ثانی: من آدم غریب بودم، از قهوه‌چی تریاک خواستم، قهوه‌چی تریاک برای من آورد، این که وارد شد، تریاک را از دست من گرفت و گفت این تریاک قاچاق است! من گفتم چرا به من می گوئید؟ به آن کسی بگویید که اجازه داده، تریاک را در بازار علنی می‌فروشند.

بعد فرستادند قهوه‌چی را هم حاضر نمودند، از آن سؤال نمود، آن هم از آن آدم که گرفته بود نشان داد، مرا آقای رییس مرخص فرموده آمدم، بعد به همراهی رفقا به منزل آمده، آن شب را هم در «کرمانشاه» توقف نموده، صبح بعد از ادای فریضه و صرف چایی تازه، آفتاب عالمتاب از دریچه افق بیرون زده، و عالم را چون روی نگار روشن، و تاریکی از روی عالم زدوده، سوار شده به طرف قصر (۴) حرکت نمودیم.

۱- بازرس

۲- پاسبان

۳- کلانتری، شعبه اداره شهربانی

۴- قصرشیرین

ص: ۱۶۴

فصل چهارم

(اعدام امنیّه)

وقتی که از «کرمانشاه» خارج می‌شدیم، دیدیم در خیابان بلوای غریبی است، از یکی سؤال نمودیم، چه قضیه تازه‌ای روی داده، این هیاهو و اجتماع و شورش را چه باعث است؟

گفت: یک نفر از اشرار را به دار مجازات می‌کشند، مردم به تماشای او می‌روند.

پرسیدم تقصیر و خلاف او چه چیز است؟ گفت آن آدم یک نفر دزد و قطّاع الطریق و قتّالی (۱) بوده است، چند ماه قبل توسط ریاست امنیه کلّ مملکتی دستگیر، و به نظمیه سپرده شده، در استنطاق (۲)

بود، بعد از تکمیل استنطاق و اثبات جرم و خلاف، امروز حکم اعدامش [را] داده، به سر دار عدالت زده‌اند.

پس از تکمیل اطلاعات حرکت کرده، از مواظبت و مراحم امنای محترم دولت علیه، و قدرت و جان‌فشانی اجزای امنیّه‌های کلّ مملکتی، در همه جا و در هر نقطه امنیّت برقرار [می گردد] که به قول گذشتگان که می گویند، طلا را بگذار به سر، هر کجا خواهی برو.

واقعاً امنیت است که ملک و ملّت را احیا، و بقای مملکت و رعایا بسته به امنیت [است] که جنبیت هیچ مملکت، به طرف ترقی و تعالی سیر ننموده، مگر در تحت لوای استقلال و امنیّت.

باری! وقتی که وارد گمرک خانه شدیم- که در دو فرسخی شهر واقع بوده- یک دفعه دیدیم چند نفر از گمرک خانه بیرون آمده، دور اتومبیل ما را گرفته و اسباب‌ها را به زمین ریخته، بنای تفتیش گذاشته، ولی از وضع و کیفیت تفتیش آنها، زبان از تقریر و بیان، و قلم از تحریر و عنوان عاجز است. ان شاءاللّه در وقت مسافرت خودتان بالعیان دیده و خواهید دانست.

همین قدر مِن باب نمونه عرض می‌نمایم: لاله شکاری که صد سال قبل از «فرنگستان» آمده بود، ته او را شکافته؛ بعد از آن شروع نمودند کفش‌ها را سوراخ کردن، ولی خدا پدرشان را بیامرزد که گوش ما را سوراخ نکردند، و الّا از دست ما رفته بود.

۱- آدم کش

۲- بازجویی

ص: ۱۶۵

به نحوی از دست اجنه انس، خلاص شده حرکت کردیم. ولی آن طرف جاده دولتی، نسبت به طرف «همدان» خیلی صاف و شوسه بود، و همه جا عمله‌جات به قدر کفاف گذاشته بودند. و چیزی که در بین راه برای مسافرین اسباب زحمت شده بود، میان «قصر» (۱) و «سرپل» (۲) یک آب بزرگی [است] که تقریباً نیم ذرع عمق او بود، اتومبیل ما را نیم ساعت لنگ کرده، که واقعاً در آنجا یک پل لازم، بلکه واجب است.

پس از نیم ساعت معطلی از آنجا هم رد شده، وارد «قصر» شدیم، خواستیم یک تلگرافی به «ابهر» نماییم، صورت تلگرافی به «ابهر» نوشته، یکی از رفقا به تلگرافخانه برده، بعد از ربع ساعت مراجعت نموده، تلگراف را هم عودت داده [بودند.] بنده عرض کردم، علت اینکه مخابره نکردید چه بوده؟ اظهار کردند: اداره تلگرافخانه تعطیل [است.] بنده عرض کردم: امروز روز تعطیل رسمی نیست، به اسم چه تعطیلی است؟ یک نفر از اهالی «قصر» اظهار نمود که آقای رئیس با اهالی طرفیت (۳) دارد، [لذا] تعطیل نموده است!! بنده خیلی تعجب نموده، گفتم مگر اهالی می‌خواهند، رئیس تلگراف باشند؟ یا اینکه رئیس تلگراف می‌خواهد، هم رئیس تلگراف باشد، و هم حکومت، و هم کدخدای محل باشد؟

چون که بنا بوده از «قصر»، سلامتی خود را به «ابهر» اطلاع دهیم، با کمال ناامیدی از آنجا گذشته، حرکت نموده به گمرک‌خانه سرحدی رسیدیم. ولی در این گمرک‌خانه نسبت به گمرک‌خانه اولی، با کمال نزاکت (۴) رفتار نمودند. یکی از منشی‌ها بیرون آمده سؤال نمود لیره چقدر دارید؟ ما هر یک، نفری یکی دو تا داشته، با بروات روپیه ارائه داده، بعد مشغول شد به نمرات اتومبیل نگاه کردن؛ از قضایای اتفاق، یکی از نمرات اتومبیل اشتباه شده بود، اظهار نمود، این اتومبیل قاچاق است، باید این اتومبیل برگردد به «کرمانشاه»؛

شوفر اظهار کرد: چون من اتومبیل را تا «کاظمیین» دربست دادم، نمی‌شود من این آقایان را اینجا گذارده برگردم، بالاخره قرار بر این گذاردند [که] یک نفر امنیّه به اتفاق ما تا سرحد بیاید، از سر حد «عراق» یک نفر مأمور معین بنمایند، آن مأمور با ما به «خانقین» بیاید، شوفر برای ما اتومبیل گرفته، ما را به «کاظمیین» برساند، اتومبیل را با یک نفر به سمت «عراق»، عودت دهند.

۱- قصر شیرین.

۲- سرپل ذهاب.

۳- به معنای مشاجره و نزاع است

۴- ادب و اخلاق

ص: ۱۶۶

علیهذا به همراهی امنیه، وارد اول خاک «عراق» شده، یک گمرک خانه کوچکی هست، امنیّه آنجا پیاده شده و قضیّه را به رییس گمرک‌خانه آنجا اظهار نمود، رئیس یک نفر عسگر (۱) را به عوض امنیّه (۲) به همراهی اتومبیل، به سمت «خانقین» حرکت داده، و بعضی از اجناس گمرکی را سؤال نمود، ولی تفتیش ننمودند [و] ما حرکت نمودیم.

فصل پنجم

(اول خاک عراق و گمرک‌خانه)

در اول خاک «عراق»، یک شعبه گمرکی هست که از مسافر اجناس گمرکی را سؤال می‌نمایند [و] می‌نویسند، سؤالات خود را نموده، یک نفر همراه نموده، به راه افتادیم.

ولی جاده به اندازه‌ای خراب بود، که اگر یک آن غفلت شود، فوری انسان را صدمه خواهد رسید! همان طوری که سرِ یکی از رفقا شکسته [شد.] لذا وارد گمرک‌خانه «خانقین» شده، مفتّشین گمرک‌خانه آمدند، اسبابها را تفتیش نمایند، اول اظهارات ایشان این بود که یک وجهی مرحمت کنید، تا اسبابهای شما را درست تفتیش کرده، ما هم قدری وجه به او داده، عمل گمرگ خانه رایک طور ختم نمودیم.

از آنجا به طرف اداره صحّیه (۳)

روان شده، اگر چه هر نفری پنجقران به عنوان آبله‌کوبی ازما دریافت‌نمودند، ولی چون نزدیک به غروب بود به هیچ نحو عمل ننمودند.

خارج شدیم [و] به طرف تذکره‌خانه (۴) روان شدیم، که دو تومان هر نفری حق الورود گرفته، تذکره‌ها را امضا نمودند.

از آنجا هم گذشته، به «خانقین» وارد شدیم، شب را در «خانقین» مانده، صبح زود بعد از صرف چایی، شوفر یک اتومبیل دربست به جهت ما گرفته، ما را حرکت داد و اتومبیل خودش را با شاگردش، به سمت «ایران» حرکت دادند، چون که جاده خراب بود با زحمات تمام خود را به «یعقوبیه» (۵) رساندیم، نهار را در آنجا صرف نموده، و قدری هم استراحت کردیم [و] حرکت نمودیم.

تقریباً سه ساعت به غروب مانده، به «بغداد» رسیدیم؛ ولی چون این اتومبیل ثانوی مال «بغداد» بوده، خواستیم از جنب گمرکخانه «بغداد» رد بشویم، مأمور گمرک خواست

۱- ارتش

۲- ژاندارم

۳- اداره بهداشت

۴- دائره گذرنامه

۵- همان شهر «بعقوبه» عراق است که به آن «یعقوبیه» هم گفته می‌شود و در فاصله ده فرسخی بغداد واقع‌شده است.

ص: ۱۶۷

جلوگیری نماید، شوفر اظهار کرد: اتومبیل مال «بغداد» است، از «ایران» نمی‌آید، ما را از دست گمرک نجات داده، به طرف «کاظمیین» رهسپار شدیم، وقتی که به «کاظمیین» وارد شدیم، یک دفعه دیدیم دور اتومبیل را گرفته، هر یک به زبانی از منازل خودشان تعریف و توصیف می‌نمایند.

از دست آنها خلاص شده، با یکی از آنها که «حسن حلبی» مشهور است، به سمت منزل او حرکت کردیم. چون به منزل رسیدیم اسبابها راجابجا نموده، خواستیم به حمام برویم که از آنجا به زیارت حضرت «موسی بن جعفر علیهما السلام مشرف شویم. چون که اخوی و رفقا قبل از بنده یک دفعه به زیارت نایل شده بودند، اظهار کردند: اگر می‌خواهید شما به زیارت مشرف شوید، باید بدون اطلاع صاحب‌خانه باشد، چون که صاحب منزل، زوار می‌فروشد.

نظر به اینکه این قضیه را به امتحان برسانیم، لباسهای خود را عوض کرده، پیراهن و زیرشلوار خود را در بقچه گذارده، خواستیم خارج شویم، صاحب منزل اظهار کرد:

آقایان اگر چنانچه می‌خواهید حمام تشریف ببرید، بنده یک حمام تمیز خوب شما را خواهم برد.

اظهار کردیم ما حمام نمی‌رویم، بقچه را از منزل برداشته، از منزل خارج شدیم، ولی وقتی که عقب نگاه کرده، دیدیم صاحب منزل، قدم به قدم دارد می‌آید، خواستیم او را از سر خود وا کنیم، وارد دکان شربت فروشی شده، قدری شربت صرف نموده، از دکان خارج [شدیم]، آن شخص را دیدیم [که] نیست، گمان کردیم که رفته عقب کار خودش، به سمت حمام روانه شدیم، وقتی که وارد حمام شدیم، دیدیم آن شخص از ما جلوتر به حمام رفته، تا ما را دیده به حمامی اظهار کرد، این زوّارهای من هستند، از ایشان درست پذیرایی کنید، ولی عوض سفارش ایشان، گرچه خدمت خوبی نمودند؛ ولی پول گزافی از ما گرفتند.

از حمام خارج شده، به زیارت حضرت مشرف شده، پس از زیارت نماز را خوانده، از حرم خارج شدیم، به طرف منزل رفتیم، شب را در منزل استراحت نمودیم، صبح پس از زیارت و صرف چایی به طرف «بغداد» حرکت کردیم.

ص: ۱۶۸

فصل ششم

(تلگراف خانه بغداد و بانک شاهی)

سوار واگن شده به طرف «بغداد» حرکت کردیم، ولی اتفاقاً با واگون شهری «طهران» فرقی نداشت. ولی به قول عرب‌ها، «شُوِیْ شُوِیْ» (۱) رفتیم، وارد «بغداد» قدیم شدیم، در آنجا یک نفر آشنا داشتیم «میرزا داودخان» نام، تاجر پوست فروش که سابقاً ایرانی بوده، ایشان را ملاقات کرده، از ایشان درخواست کرده، که یک صورت تلگرافی به جهت ما بنویسد.

از ما آدرس تلگراف را سؤال نمود، چون طرف بنده در «طهران» آقای «آقا میرزا احمد طهرانیان» بود، عرض نمودیم که عنوان تلگراف را اینطور بنویس: «ایران»، «طهران»، طهرانیان، سلامتی را به «خرّم‌دره ابهر» اطلاع بدهید.

میرزا داودخان گفت:

مگر (۲) در «خرّم‌دره» تلگرافخانه است؟ بنده عرض کردم: بلی! گفت: دیگر لزومی ندارد شما به «طهران» تلگراف نمائید، و از خارجه تلگرافات خود را به «طهران» بدهید.

ما هم قبول نموده، تلگراف را مستقیماً به «خرّم‌دره» نمودیم.

از آنجا خداحافظی کرده، مرخص شدیم. به طرف تلگرافخانه حرکت کردیم، از جسری (۳) که وسط «بغداد» قدیم و جدید است گذشته، خود را به تلگرافخانه رساندیم.

وقتی که تلگراف را به تحویلدار ارائه دادیم، ایشان سؤال نمودند «خرم‌آباد» است؟ ما عرض کردیم خیر، «خرّم‌دره».

فهرست تلگرافخانه را ارائه داده، ملاحظه نمودیم اسم تلگراف خانه‌های ایالات و ولایات، در آن اوراق مذکور است، دیدیم آن تلگراف بالکلّ بی‌مصرف است، زبان «انگلیسی» که نمی‌دانستیم هیچ، متأسفانه زبان ایرانی خود را هم فراموش کرده، از تلگراف‌خانه خارج شدیم. در نزدیک آن تلگراف‌خانه هم، یک جای مخصوص بود که یک نفر در آن جا نشسته و تابلویی هم زده بود، که هرکس به هر زبان بخواهد کاغذ بنویسد، ممکن است به مرکز فوق رجوع نماید.

در پله‌های عمارت بالا رفته اظهارات خود را نمودیم، آن هم عین عبارت را، به زبان

۱- یواش یواش

۲- اصل: اگر.

۳- پل

ص: ۱۶۹

«انگلیسی» ترجمه نموده، از آنجا خارج شده آمدیم تلگرافخانه، تلگراف را مخابره نموده، از آنجا هم خارج شدیم، ولی این فکر به کله من پیچیده که چقدر برای ما سخت است، که اگر چنانچه در خارجه برای ما وجهی لازم باشد، به چه وسیله ممکن است علامت سرّی خود را بگوئیم و از عظمت باستانی «ایران قدیم» یاد نمودم، که هر دو چشمم از سوزش قلب پر از اشک شده، که چطور سلاطین باعظمت برای تشرف حضور شاهنشاهان ما، افتخار می‌نمودند از اینکه با زبان شیرین فارسی تکلم نمایند.

متأسفانه امروز ما ایرانی‌ها حیثیّات خود را از دست دادیم، عوض اینکه نواقص زبان مادری خود را درست نمائیم، برای فراگرفتن زبان خارجی‌ها از همدیگر سبقت جسته، اگر انسان به ده زبان خارجی، انتفاع نماید، باز هم کم کرده، ولی عرض بنده، در این خصوص این است که [نباید] با نظر بی‌قیدی به زبان مادری خود نگاه نمائیم.

به عقیده بنده چیزی که برای انسان لازم است بعد از تأمین صحت بدن، علم است، که متأسفانه ما به چشم حقارت نگاه می‌کنیم.

بازار بغداد

چون که از بازار «بغداد» عبور می‌نمودیم، یک نفر صرّاف، یک نفر زوار ایرانی را صدا کرده گفت: آقا «پول ایران» داری؟

زوار در جواب گفت: شما گذاردید در «ایران» پول بماند، صد جا بیضه ما را کشیدید.

بنده خنده‌ام گرفت، گفتم: بیچاره زوار اشتباه کرده، از هزار هم تجاوز می‌نماید.

بالاخره از بازار گذشته، به سمت «بانک شاهی» رهسپار شده، وقتی که داخل «بانک شاهی ایران» شدیم، مأمور مالیّه، هر چک بانک را می‌گرفت، یکی دو عانه هم دریافت می‌داشت، تمبر الصاق می‌داشت، برات را به صاحبش مسترد می‌داشت و یک نفر عسکر هم درب اتاق ایستاده بود، نمی‌گذاشت مردم یک دفعه وارد بشوند، چون سه روز بود که اداره بانک تعطیل بود، قرب پنجاه نفر زوار جمع بودند، به جهت گرفتن برات روپیه آمده بودند، ما هم جزو آنها محسوب شده، تقریباً یک ساعت معطل شده، دیدیم هر یک از اهالی «بغداد» و «کاظمیین» وارد می‌شوند، لدی‌الورود (۱) وارد بانک می‌شوند، عسکر هم

۱- همین که رسید.

ص: ۱۷۰

اجازه می‌دهند، برات‌های خود را به امضاء رسانیده، پول گرفته می‌روند. ولی هرچه تبعه «ایران» می‌آید، بدون اینکه مراعات نوبت بنمایند، می‌گویند، آقا حالا-وقت نیست، پس از چندی به ما هم اجازه دادند، بنده هم برات را توسط رفقا فرستادم، خودم به جریانات بانک تماشا می‌کردم، [و] تفکر می‌نمودم، که درب بانک نوشته «بانک شاهنشاهی ایران»، ما که تبعه «ایران» هستیم به ما اجازه نمی‌دهند، اقلًا ده نفر «بغدادی» وارد می‌شود، یک نفر «ایرانی» را اجازه بدهند که وارد شود، تا کار خود را انجام بدهد!!

فوری بنده به صرافت (۱) افتاده، آنچه درب بانک نوشته‌اند این نه آن است، بلکه این بانک فلج کننده اقتصادیات «ایران» است، در این خیال غوطه‌ور بودم، که یک مرتبه صدای قیل و قال بلند شده، متوجه صدا شدم، دیدم که یک نفر از زنهای ایرانی با عسکر، داد و بیداد می‌کند، من خودم را به ایشان رسانیدم و از آن خانم محترمه پرسیدم، که چه شده است؟ جواب دادند قرب یک ساعت و نیم است که در اینجا معطل هستم، دو دفعه خواستم وارد شوم، این عسکر ممانعت نموده.

بنده رو به عسکر کرده، گفتم: آقا این ایرانی‌ها را که دو ساعت معطل و سرگردان نمودید، هیچ، اقلًا به این خانم اجازه بدهید که وارد شود.

گفت: نوبت به این خانم نرسیده، گفتم اگر به طور ترتیب و نوبت باشد، می‌بایست این خانم وجه را گرفته، در خانه خودش باشد. شما که هیچوقت ملاحظه قانون را نمی‌کنید، همه اجازه را به کلاه فینه‌ای (۲) می‌دهید!

عسکر خندید، اگر چه به خانم هم اجازه داد، ولی باز خنده او بمنزله تیری سه شعبه بود که به قلب من اثر نمود. و رفقا هم برات‌ها را به امضا رسانیده، بیرون آمده به اطاق تحویل‌دار آمده، پول را تحویل گرفته، از بانک خارج شدیم.

چون که رفقا یک کاری در بازار داشتند، به بنده اظهار نمودند که شما از این خیابان بروید، دم جسر منتظر ما باشید، تا به شما ملحق شویم، بنده به طرف جسر رفته، در جنب جسر با یکی از مأمورین جسر صحبت می‌کردیم، یک دفعه دیدم، از آن طرف جسر یکی از مأمورین اداره قونسولگری «بغداد» نمایان شده، اول چون بنده علامت شیر [و] خورشید، که افتخار ما ایرانیان است دیدم، خیلی خوشوقت شدم، چون نزدیک شد، متأسفانه نتیجه معکوس بخشید، بنده درست متوجه شده، گرچه نظریه بنده خطا نرفته،

۱- توجه کردن، متوجه شدن

۲- کلاه فینه‌ای، کلاههای قرمزی است که عراقی‌ها به سر می‌گذارند.

ص: ۱۷۱

یکی از اجزای اداره قونسولگری «بغداد» است، ولی چیزی که بر من اثر نمود، آن شخص دگمه‌های شیر و خورشید را باز نموده، کلاه را هم از سر برداشته، با یک هیأت غریبی از نزد بنده و عسکر، که مثل یک نفر سرباز «اروپایی» ایستاده بود، گذر نمود. ...

واقعاً خیلی جای تعجب است که سفرای (۱) «دولت علیّه»، همه تحصیل کرده و متجدد هستند، چرا اینطور اشخاص بی‌تربیت را نگاه می‌دارند که نه حیثیت خود، و نه حیثیت دولت مطبوعه خود را نگاه می‌دارند، ولی برعکس ملازم قونسولگری «کاظمیین»، یک جوان خوش اخلاق و با تربیت بوده که واقعاً این طور مأمورین، حفظ شئونات ملت و دولت را در خارجه می‌نمایند.

از جسر گذشته به طرف «کاظمیین» رهسپار شدیم و چند روزی در «کاظمیین» توقف نموده، بعد عازم «کربلای معلا» شدیم ....

(ادامه دارد)

پی‌نوشتها:

۱- متن: صفراء

ص: ۱۷۲

ص: ۱۷۳

ص: ۱۷۴

ص: ۱۷۵

از نگاهی دیگر

طرح جایگزین شود.

ص: ۱۷۶

عناصر مؤثر در تقریب مسلمانان

جعفر سبحانی

همه ساله پیش از موسم حجّ جلساتی به منظور افزایش سطح علمی و آگاهی‌های روحانیان محترم کاروانها در تهران برگزار می‌شود که در آن علاوه بر مسؤولان محترم بعثه مقام معظّم رهبری و سازمان حجّ و زیارت، از برخی شخصیّت‌های علمی کشور نیز دعوت به عمل آمده پیرامون موضوعی خاص و مرتبط با حجّ سخنرانی می‌کنند.

از جمله مباحث مطرح شده، موضوع «عناصر مؤثّر در تقریب مسلمانان» بود که توسط استاد فرزانه و متفکّر بزرگوار حضرت آیةاللَّه سبحانی ارائه گردید و مورد استقبال عموم آقایان و شرکت کنندگان قرار گرفت، از این رو متن این سخنرانی از نوار استخراج و پس از ویرایش و ذکر منابع و مآخذ برای درج در میقات آماده گردید. ضمن تشکّر از استاد ارزشمند حضرت آیةاللَّه سبحانی نظر خوانندگان محترم را به متن این سخنرانی جلب می‌نماییم:

عناصر وحدت

عناصر ومایه‌هایی که می‌تواند امت اسلامی را در نقطه واحدی گردآورد، دو گونه است:

الف: «عقیدتی و آرمانی» ب: «کرداری و رفتاری».

درباره عنصر نخست، باید بگوییم که قرآن مجید بر یگانگی صراط تأکید می‌ورزد

ص: ۱۷۷

و می گویـد برای پیمـودن راهِ رسـتگاری بیش از یـک راه وجود نـدارد و دیگر راه‌هـا همگی انحراف از آن صـراط است. چنـان که می‌فرماید:

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ ذَلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ (۱)

«آگاه باشـید که این است راه راست، از آن پیروی کنید و از راههای دیگر که شـما را از آن راه پراکنده می‌سازد نروید، اینها اسـت که خدا شما را به آن سفارش کرده تا به تقوا بگرایید.»

برای رسـیدن به کمال از طریق عقیـده و عمل، یک صـراط بیش نیست و هر نوع راهی بر خلاف آن، کژ راهی است که انسان را از پیمودن راه سـعادت باز می‌دارد. تصوّر نشود که این صـراطِ واحد، مربوط به پیامبر عظیم الشأن اسلام است، بلکه تمام پیامبران مردم را به پیمودن یک راه دعوت کرده‌اند و آن تسلیم در برابر خداوند است.

آنچه که امروزه از آن به «صـراط ها» یاد می‌شود، درست نقطه مقابل وحی الهی است که همواره بر «وحدت صـراط» تأکید داشته و دارد.

مسأله کـثرت گرایی کـه از آن به پلـورالیسم) Pluralism تعـبیر می‌شود)، یـک تز سیاسـی است نه فلسـفی و هـدف از آن پایـان بخشـیدن به نبرد عقایـد و خون‌ریزی در راه آرمان‌ها است و این که هر قومی در کنار قوم دیگر، با داشـتن ایده و اندیشه گونه گون زندگی کنند و عقیده یکدیگر را محترم بشمارند.

مثلًا مسیحیِ کاتولیک می‌تواند با مسیحیِ «پروتستانت»، زندگی کاملًا آرام داشته باشد و دیگر لازم نیست به نفی یکدیگر برخیزند.

این مطلب، غیر از آن است که جامعه بشـری با داشـتن عقاید مختلف و گوناگون، همگی در صراط حق بوده و مورد پذیرش خدای جهانیان هستند! اگر چنین است، پس تأکید بر صراط واحد و پرهیز از صراط های دیگر چیست؟!

به خاطر همین وحـدت صـراط است که قرآن و حـدیث در تمام موارد از «دین واحد» سـخن به میان می‌آورد نه از «ادیان» و تنها در یک روایت و آن از امام هشـتم علیه السـلام است که لفظ «دین» به صورت جمع آمده و احتمال می‌رود که حدیث نقل به معنا شده است.

۱- اعراف: ۱۵۳

ص: ۱۷۸

اصرار قرآن بر لفظ «دین» به صورت مفرد، برای این است که اصول عقیدتی و قوانین کلّی در مسائل عملی، در تمام ادوار یکسان بوده و خداوند یک دین بیش نداشته و نخواهد داشت، چنانکه می‌فرماید: إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (۱)

و همه شرایع در جوهر دین و قوانین سعادت؛ مانند حرمت شراب و قمار، اختلاف ندارند.

اکنون می‌پردازیم به تشریح اصل مطلب که آن «تبیین عناصر وحدت‌ساز در قلمرو عقیده و آرمان» است:

۱- یکتاپرستی و یکتاگرایی

«توحید» در جلوه‌های مختلف، رابطه‌ای است که می‌تواند همه مسلمانان را در نقطه واحدی گرد آورد. مسلمانان جهان به خدای یکتا، خالق و آفریدگار یکتا و مدبّر و گرداننده یکتا اعتقاد و باور دارند و آیات قرآن و همچنین دلایل عقلی، بر توحید در ذات و توحید در خالقیت و توحید در تدبیر گواهی می‌دهند. در زیر آسمانِ خدا، مسلمانی پیدا نمی‌شود که ثنویت در ذات را بپذیرد و به خالقی جز خدا و یا مدبّری جز او بیندیشد مگر این که از صراط مستقیم منحرف گردد.

یکی از مراتب توحید، توحید در عبادت است که همگان به آن معتقدیم و در نماز پیوسته می‌گوییم:

إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَإِیَّاکَ نَسْتَعِینُ (۲)

اعتقاد به اصل توحید در عبادت، برای یک مسلمان کافی است، دیگر لازم نیست در فروع آن به بحث و گفتگو پردازد.

از توحید که بگذریم، نبوت عامه و نبوت خاتم رسولان، عنصر وحدت ساز است و همه مسلمانان در این اصل یک صدا هستند و یک نظریه دارند.

مسأله «خاتمیت» اصل مستحکمی است که همه مسلمانان در آن وحدت نظریه دارند و معتقدند که با آمدن پیامبر خاتم، باب نبوت لاک و مهر گردید و دیگر این باب به روی کسی باز نخواهد شد.

۱- آل عمران: ۱۹

۲- حمد: ۵

ص: ۱۷۹

از این اصل که بگذریم اصل سوّمی به نام «معاد» مطرح است و همه مسلمانان معتقدند که خداوند بزرگ روزی همه را زنده می کند و نیکوکاران را پاداش و بدکاران را کیفر می‌دهد.

قال سبحانه:

كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (۱)

«خداوند رحمت و بخشش را بر خویش واجب گردانید و به یقین شما را در روز قیامت که در آن شکی نیست، گرد خواهد آورد.»

این اصول سه گانه که از آن به عنوان «عقیده و آرمان» تعبیر می‌شود، عناصری است که یک میلیارد مسلمان در آن وحدت نظریه دارند و اختلاف در جزئیات، جزو مسائل کلامی است و نباید مایه اختلاف شود.

شکی نیست که در کتاب‌های کلامی، این اصول سه گانه به صورت گسترده مورد بحث و بررسی قرار گرفته، ولی در خود این اصول اختلافی نیست و اگر سخنی هست مربوط به فروع و شاخه‌های این اصول است و آنچه از ارکان اسلام به شمار می‌رود، خود این اصول است نه جزئیات آن.

بخاری در صحیح خود از عمر بن خطاب نقل می کند: هنگامی که علی علیه السلام به امر پیامبر صلی الله علیه و آله بر فتح قلاع و دژهای خیبر مأمور گشت، از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: این نبرد تا کجا باید ادامه پیدا کند؟

پیامبر فرمود:

«قاتِلُوهُم حتّى يَشْهَدُوا أنْ لا الهَ الّا اللَّه وَ أَنَّ مُحَمّداً رَسُولُ اللَّه، فإذا فَعَلوا ذلِكَ فَقَدْ مُنِعوا فيكَ دماؤَهم إلّا بحقّها وَحِسابُهُم عَلَى اللَّه». (۲)

«با آنان نبرد کن تا به یگانگی خدا و رسالت محمد گواهی دهند، آنگاه که به این مرحله رسیدی خون و مال آنان محترم و حساب آنان با خداست.»

امام هشتم علیه السلام نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اُمِرْتُ أنْ اقاتِلَ الناسَ حَتّى يَقُولُوا لا الهَ إلّا اللَّهُ فَإذا قالُوا حَرُمت عليَّ دِماؤهُم و أموالُهُم». (۳)

۱- انعام: ۱۲.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰، کتاب الإيمان.

۳- بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۴۲

ص: ۱۸۰

اعتراف به این اصول سه گـانه، مـایه ایمـان، و انحراف از آن مایه کفر است، بنابراین نبایـد گروهی گروه دیگر را، که هر دو در این اصول وحدت نظریه دارند، تکفیر کنند.

شایسته جهان اسلام است که بزرگان آن همایشی ترتیب دهند و در آن، حدّ ایمان و کفر را بررسی کنند و با قطعنامه‌ای که در آن ایمان و کفر به صورت منطقی تعریف شود، ناآگاهان را از تفرقه افکنی و تکفیر باز دارنـد و ندای آنان این باشد: وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ.

همچنان که بر آنان لازم است کنگره دیگری درباره «توحید و شـرک» تشکیل دهند و در آن، «حدود توحید و شرک در عبادت» را روشن سازند تا حکم برخی از مسائل که مایه تفرقه گردیده، روشن شود.

همه مسلمانان همواره بر اصل «توحید در عبادت» تأکید دارند لیکن یک رشته مسائل جزئی است که در آن‌ها، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد؛ مانند درخواست شـفاعت از پیامبر و اولیای الهی، که جز درخواست دعا چیز دیگری نیست و یا بوسـیدن ضریح و امثال آن، که برخی این نوع اعمال را عبادت نبی اندیشیده و آن را شرک می‌شمارند، در حالی که این نوع اعمال از روح تکریم برخاسته است و بسان بوسیدن جلد قرآن نوعی تکریم و تعظیم است. و چنین همایشی می‌تواند به این نوع مسائل اختلافی پایان دهد.

۲- یگانگی شریعت و آیین

مقصود از شـریعت و آیین، همـان احکـامی است که رفتـار و کردار مـا را از نظر فعـل و ترک، محـدود می‌سـازد؛ برخی را واجب و برخی دیگر را مستحب و مواردی را مکروه و ... معرفی می‌کند.

سرچشـمه شـریعت، کتاب خدا و سنت پیامبر است و همه مسلمانان در حجیت این دو اصل اختلافی ندارند و خوشبختانه امیر مؤمنان علی علیه السلام هم نگهبـان قرائت قرآن (۱) و هم حافظ سـنت پیامبر است و در روزگاری که نگارش سـنت بـدعت بود، او سـنت پیامبر را در کتابی که بعدها به نام «کتاب علی» معروف شد، گرد آورد و تا عصـر حضـرت صادق علیه السلام در اختیار عترت بوده است.

۱- قرائت فعلی قرآن از آنِ عاصم است که از علی علیه السلام اخذ کرده است.

ص: ۱۸۱

شیعه به سنت پیامبر احترام کامل گذارده و آن را صد در صد حجت می‌داند و روایاتی از طریق اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است که همگی به گونه‌ای به پیامبر علیه السلام منتهی می‌شود؛ زیرا پیشوایان ما حافظان سنت پیامبرند و اگر ما حدیثی را از امام صادق و باقر علیهما السلام نقل می‌کنیم و باقی مانده سند را، تا پیامبر حذف می‌کنیم به خاطر واضح بودن بقیه سند است؛ زیرا همه آنان تصریح کرده‌اند که آنچه می‌گویند از پدران خود فرا گرفته‌اند و آنان نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله آموخته‌اند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«ما مِنْ شَیءٍ إلّا وَ فیهِ کِتابٌ وَ سُنّةٌ» (۱).

«پدیده‌ای نیست مگر این که حکم آن در کتاب و سنت است».

مردی از پیشوای هفتم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام پرسید:

«أ کُلُّ شیْءٍ فی کتابِاللَّه وَ سُنَّةِ نَبیِّهِ أوْ تَقُولُون فِیه؟ قالَ: بَلی کُلُّ شَیْءٍ فِی کِتابِاللَّه وَ سُنَّةِ نَبِیِّهِ.» (۲)

«آیا همه چیز در کتاب خدا و سنت پیامبر وجود دارد یا شما چیزهایی از خود نیز می‌گویید؟ امام علیه السلام فرمود: همه چیز در کتاب و سنت پیامبر اوست.»

بنابراین، روایاتی که از پیشوایان شیعه نقل می‌شود، اخبار «مسند» است نه «موقوف»؛ زیرا باقی مانده سند به خاطر روشنی و وضوح حذف شده است.

نکته‌ای که لازم به تذکر است، این است که پیشوایان اسلام بر اثر مواهب الهی، احکامی را از قرآن و سنت استخراج می‌کردند که افهام عادی را توان چنین استنباط نبود و لذا می‌گفتند همه چیز در کتاب و سنت است، در حالی که در مراجعه سطحی، حکم مورد نظر آنان در کتاب و سنت نیست.

مادراینجا نمونه‌ای را می‌آوریم تا کیفیت فهم برتر آنان را کتاب و سنت روشن شود.

در عصر متوکّل مردی مسیحی با زن مسلمانی عمل منکری را انجام داد، آنگاه که خواستند بر او حدّ الهی اجرا کنند، او اسلام آورد تا از این طریق حد را از خود دفع کند، یحیی بن اکثم گفت: حد ساقط است؛ زیرا ایمان، حکم سابق را محو می‌کند. برخی دیگر از قضات گفتند: باید سه حد بر او جاری کرد!

۱- کافی، ج ۱، صص ۶۲- ۵۹ باب الرّد إلی الکتاب و السنّة.

۲- همان.

ص: ۱۸۲

سرانجام متوکّل تصـمیم گرفت نامه‌ای به حضرت هادی علیه السلام بنویسد و حکم موضوع رااز وی بپرسد. وقتی نامه متوکل رسید، امام نوشت: «یُضْرَبُ حَتّی یَمُوتَ»؛ «می‌زنند تا بمیرد.»

فقیهانِ در باری از علت حکم امام جویا شدند، بار دیگر متوکّل نامه‌ای به حضـرت نوشت و علت حکم را پرسـید امام در پاسخ نامه این دو آیه را نوشت:

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ* فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ (۱)

«پس چون سـختی عـذاب مـا را دیدنـد، گفتنـد: فقـط به خـدا ایمان آوردیم و به آنچه او را شـریک وی قرار می‌دادیم کافریم. ولی هنگامی که عـذاب ما را مشاهـده کردنـد، دیگر ایمانشان برای آنها سودی نبخشـید سـنت خداست که از دیرباز درباره بندگانش، و آنجاست که ناباوران زیان کرده‌اند.»

امام هادی علیه السـلام از این آیه، حکم حادثه را اسـتنباط کرد و روشن ساخت ایمانی که محصول خوف از اجرای حد باشد، بسان ایمـان به هنگام نزول عـذاب است و چنین ایمانی نمی‌توانـد نجات بخش باشـد. مسـلّم است که اسـتنباط این حکم کار انسان عادی نیست بلکه کار انسانی است که بایـد از مواهب برتری برخوردار باشـد و بسان مصاحب موسـی، دانش الهی و «لـدنّی» داشته باشـد؛ چنان که درباره مصاحب موسی می‌فرماید:

فَوَجَدَا عَبْداً مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً (۲)

۳- وحدت رهبری

از عناصر سازنده «تقریب»، اتفاق مسلمانان بر وحدت رهبری است و این که رهبری را از آنِ خدا و رسول وی، و اولی الأمر می‌دانند و همگان این اصل را از وحی الهی برگرفته‌اند، آنجا که می‌فرماید:

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُوْلِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (۳)

«از خدا اطاعت کنید و از رسول و صاحبان فرمان از خودتان نیز اطاعت کنید.»

۱- غافر: ۸۵- ۸۴.

۲- کهف: ۶۵.

۳- نساء: ۵۹.

ص: ۱۸۳

رهبری این گروه، در مسائل خاص سیاسی خلاصه نمی‌شود، بلکه همه جوانب زندگی جامعه اسلامی را فرا می‌گیرد، از این جهت باید در گروه سوم، شرایطی مانند تقوا و علم و دانش برتر وجود داشته باشد که صلاحیت آنان را بر امر رهبری بیمه کند.

*** ۴- وحدت هدف

وحدت در هدف نیز از عوامل سازنده وحدت است. امّت اسلامی معتقد است که باید جامعه را به سوی خوبی‌ها و نیکی‌ها و فضیلت و مکرمت سوق داد؛ چنان که می‌فرماید:

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنْ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمْ الْفَاسِقُونَ (۱)

«شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شدید، به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید. اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند، قطعاً برایشان بهتر بود، برخی از آنان مؤمنند ولی بیشترشان نافرمانند.»

یکی از اهداف رسالت پیامبر که همه مسلمانان باید در تحقّق آن کوشا باشند، محو شرك و بت پرستی در جهان و جایگزین ساختن توحید به جای آن است و این هدف بزرگ به وسیله مسلمانان در جهان تحقق خواهد پذیرفت و از شرك و بت پرستی اثری باقی نخواهد ماند چنان که می‌فرماید:

هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ (۲)

«او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست، فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.»

بنابراین، امت اسلامی در عقیده و شریعت، در امر قیادت و رهبری و در غرض و هدف، وحدت نظریه دارند و باید در مجامع جهانی با هم همکاری کنند، نه این که به

۱- آل عمران: ۱۱۰

۲- توبه: ۳۳

ص: ۱۸۴

تکفیر و تفسیق یکدیگر بپردازند. خوشبختانه بزرگان اهل سنت در اعصار پیش، پیروان خود را از تکفیر گروه دیگر برحذر داشته‌اند.

سرخسی که از تلامیذ ابوالحسن اشعری است می‌گوید:

«استاد ما در خانه من بستری بود. او وقتی احساس کرد که آخرین روزهای زندگی خود را می‌گذراند به من دستور داد در حدّ امکان شاگردان او را گرد آورم، از این جهت از آنان دعوت به عمل آمد و او به عنوان آخرین سخن، رو به آنان کرد و گفت: شاهد باشید من کسی را که بر قبله مسلمانان نماز بگزارد، به خاطر صدور گناهی تکفیر نمی‌کنم؛ زیرا همه را دیده‌ام که به خدای واحد اشاره کرده و همگی در پوشش اسلام قرار دارند.» (۱) شایسته است از امام ابوالحسن اشعری تقدیر شود؛ زیرا او نام کتاب خود را «مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلّین» نهاد و مفاد آن این است که همه گروه‌هایی که در کتاب، از آنها سخن به میان آمده، مسلمان و نماز گزارند، هر چند در یک رشته مسائل کلامی با هم اختلاف دارند.

ابن حزم می‌گوید: از ابوحنیفه و شافعی و سفیان ثوری نقل شده است که نمی‌توان مسلمانی را تکفیر و تفسیق کرد. (۲) عضدی در مواقف می‌گوید: بزرگان متکلّمین و فقها بر این رأیند که نمی‌توان کسی از اهل قبله را تکفیر کرد. سپس می‌گوید: مسائلی که مورد اختلاف آنها است چیزی نیست که پیامبر و یاران او درباره آنها بحث کرده باشند. از این جهت اختلاف در این مسائل ضرری به اسلام نمی‌زند. (۳) گفتنی است که بخش مهمی از بحث اختلافات مسلمانان مربوط به مسائل کلامی و فقهی است و هیچ یک از آنها مانع از تقریب نیست و هر فردی در پیشگاه خدا، با حجتی که بر اندیشه خود دارد، معذور است.

از باب نمونه در زمان مأمون در میان متکلمان، مسأله حدوث و قدم قرآن مطرح گردید و پی آمدهای تندی از قبیل تفرقه و تبعید داشت، و شیوه شایسته را احمد بن حنبل، که سردمدار قدم قرآن و یا عدم حدوث آن بود، برگزید. او در این مسأله اصلًا

۱- شعرانی، یواقیت و جواهر، ص ۵۸

۲- ابن حزم، الفصل، ج ۳، ص ۲۴۷

۳- مواقف، ص ۳۹۲

ص: ۱۸۵

اظهار نظر نکرد، چون معتقد بود که قرآن و سنت در این مورد چیزی نگفته است، اما دسته‌های مرموزی از مسیحیان، به طرح این مسأله دامن می‌زدند، تا از اعتقاد به قدیم بودن قرآن، قدم «مسیح» و «کلمهٔ اللّه» را توجیه کنند و از این آب گل آلود ماهی بگیرند، از این جهت پیشوایان شیعه نسبت به این مسأله راه دیگری را برگزیدند. وقتی از آنان درباره حدوث و قدم قرآن پرسیده شد، فرمودند: ما می گوییم قرآن کلام خدا است. (۱) البته این نوع سخن گفتن در موردی بود که سؤال کننده را توان اندیشه در این مسائل نبود ولی نسبت به گروهی که می‌توانستند با موازین عقلی در این مسائل غور کنند، بیان دیگری داشتند؛ چنان که امام هادی علیه السلام در پاسخ نامه محمد یقطینی نوشت:

«وَلیسَ الخالِقُ إلّا اللّهُ عَزَّوَجَلَّ وَما سِواهُ مَخْلُوقٌ». (۲)

«آفریدگاری جز خدا نیست و جز او همه مخلوقند؟» (طبیعی است که خود قرآن هم مخلوق می‌باشد).

تا اینجا با عناصر وحدت ساز یا تقریب آفرین آشنا شدیم، لیکن یک رشته موانع در طریق تقریب وجود دارد که باید مورد بررسی قرار گیرد.

موانع تقریب

۱- اختلافات کلامی و فقهی

پس از گذشت سه قرن از آغاز اختلافات کلامی، اهل سنت سرانجام در اصول عقاید مقلّدِ یکی از دو امام گردیده‌اند و آن دو عبارتند از: «اشعری» و «ماتریدی».

اما معتزله که از نظر ما شاخه‌ای از اهل سنت هستند- هر چند از نظر اهل سنت جزو آنان نمی‌باشند- برای خود مکتب خاصی دارند و به مرور زمان نابود شده و از آنان اثری جز چند کتاب باقی نیست.

شیعه در مسائل کلامی به سه گروه تقسیم می‌شوند: «اثنی‌عشری»، «زیدی» و «اسماعیلی» ولی اگر حقیقت این مذاهب کلامی، چه در سنّی و چه در شیعه، شکافته شود خواهیم دید اختلاف در مسائلی است که ارتباطی به ایمان و اسلام ندارد و اگر مسلمان درباره آنها سخن نگوید مشکلی نخواهد داشت. مسائلی مانند:

۱- توحید صدوق، ص ۲۲۴، حدیث ۵

۲- همان، حدیث ۴

ص: ۱۸۶

الف: صفات خدا عین ذات اوست یا زاید بر آن؟

ب: قرآن کریم قدیم است یا حادث؟

ج: افعال بندگان، مخلوق خداست یا مخلوق انسان‌ها؟

د: خدا در سرای دیگر قابل رؤیت هست یا نه؟

و ... که هرگز اسلام و ایمان وابسته به آنها نیست.

درست است که حق در این مسائل یکی بیش نیست و راه آن برای پویندگانش باز است و طبعاً یکی از گروه‌ها بر خطا بوده و دیگری بر صواب، ولی این جریان چنان نیست که هر فرقه‌ای فرقه مخالف را تکفیر کند!

از این بیان روشن می‌شود که اختلاف در مسائل فقهی نباید مایه تنش در میان فرق اسلامی شود و لازم است بدانیم که اختلاف میان فقها و علمای اهل سنت، کمتر از اختلاف فقهای شیعه با فقهای اهل سنت نیست؛ مثلًا شافعی می‌گوید: تماس بدنی با همسر ولو بدون احساس شهوت، مایه بطلان وضو است، در حالی که دیگران با این نظر مخالف‌اند ولی در همین حال، نمازگزاران شافعی بر امام حنفی اقتدا می‌کنند، هر چند امام جماعت با همسر خود تماس برقرار کرده باشد، چون امام حنفی بر صحت وضوی خود حجت دارد، روی این اصل برادر سنی باید به امام شیعی اقتدا کند؛ زیرا هر کدام برای خود در پیشگاه خدا حجت دارند.

بزرگترین مانع تقریب

بزرگترین مانع تقریب میان شیعه و سنی، مسأله رهبری بعد از درگذشت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است.

اهل سنت معتقدند که خلیفه پس از رسول خدا، در سقیفه گزینش شد و ابوبکر به عنوان خلیفه مسلمین رأی آورد، در حالی که شیعه منصب امامت را یک منصب الهی می‌داند که باید متصدّی آن به وسیله پیامبر تعیین شود و پیامبر آن را در عصر خود معین کرد و در غدیر خم بر ولایت و امامت علی علیه السلام تصریح نمود.

درست است که این اختلاف به صورت یک اختلاف حادّ بر تقریب مسلمانان سایه افکنده، لیکن اگر مسأله را از دیدگاه اهل سنت مطالعه کنیم، خواهیم دید که با توجه به

ص: ۱۸۷

اصول آنان، این اختلاف مانع تقریب نیست؛ زیرا مسأله امامت در نزد آنان، از شاخه‌های امر به معروف و نهی از منکر است.

توضیح این که: یکی از واجبات، امر به معروف و نهی از منکر است و انجام این فریضه، بدون وجود امام مطاع میسر نیست، بنابراین از باب مقدمه واجب (امر به معروف و نهی از منکر) لازم است امامی برگزیده شود تا در پرتو قدرت او، این فریضه جامه عمل بپوشد.

همگی می‌دانیم که مسأله امر به معروف و نهی از منکر، یک مسأله فقهی است و مقدمه آن، (نصب امام) از آن فراتر نیست. در این صورت، چنین اختلافی در مسأله فقهی نباید مانع تقریب شود.

عضد الدین ایجی در مواقف می گوید:

«وَالإِمامَةُ عِنْدَنا مِنَ الْفُرُوع وَ إِنَّما ذَكَرْناها فِی عِلْمِ الْكَلام تَأَسّیاً بِمَنْ قَبْلنا.» (۱)

«امامت نزد ما از فروع است و اگر آن را در دانش کلام وارد کردیم، به خاطر پیروی از پیشینیان است».

تفتازانی می گوید:

«لا نِزاعَ فی انَّ مَباحِث الإمامَةِ بِعِلْم الْفُرُوع أَلْیَق لِرُجُوعِها إلی انَّ الْقِیام بِالإمامَةِ وَ نَصْبِ الإمام الْمُوصُوف بِالصِّفات الْمَخْصُوصَةِ مِنْ فُرُوض الْكِفایات وَهِی أُمُور كُلّیّة، تَتَعَلَّق بِها مَصالِح دِینیّة أَو دُنْیَویّة وَلا یَنْتَظِمُ الأَمْرُ إِلّا بِحُصُولِها» (۲)

«جای سخن و گفتگو نیست که امامت به فقه ارتباط بیشتری دارد؛ زیرا جز این نیست که ایجاد امامت با نصب پیشوایی که دارای صفات مخصوص باشد، از واجبات کفایی است و واجب کفایی آن رشته اموری است که مصالح دینی و دنیوی مسلمانان به آن وابستگی کامل دارد و امور مسلمین در پرتو آن تنظیم می‌شود.»

با توجه به این نصوص، نباید مسأله امامت در نزد برادران اهل سنت مانع از تقریب شود بلکه باید اختلاف در این مورد را، با توجه به این اصل، بسان دیگر اختلافات فقهی تلقّی کرد.

۱- مواقف، ص ۳۹۵

۲- شرح مقاصد، ج ۲، ص ۲۷۱

ص: ۱۸۸

در گذشته، فقیهان اهل سنت در برابر یکدیگر از اهل «گذشت و اغماض» بهره می گرفتند، همگی می‌دانیم که ابوحنیفه قنوت را مشروع نمی‌داند، در حالی که شافعی آن را مستحب می‌شمارد ولی آنگاه که شافعی در بغداد به زیارت قبر ابوحنیفه رفت، در کنار مرقد او دو رکعت نماز گزارد و قنوت به جا نیاورد وقتی از فلسفه آن پرسیدند، گفت:

«توقیراً للإمام»؛ «به پاس احترام ابوحنیفه این مستحب را ترک کردم.»

تاریخ می گوید: عمر بن عبدالعزیز از جهت دادگری و تعصّب دینی، بسان خلفا بود؛ یعنی او را هم مسلمانان برگزیده بودند ولی اعتقاد و عدم اعتقاد به خلافتِ او، هیچ گاه مایه اختلاف و دو دستگی نیست در حالی که اختلاف در خلافت خلفا، در طول قرن‌ها، بزرگترین سد میان مسلمانان بوده است، اکنون پرسش این است که چه فرقی است میان خلافت او و دیگر خلفا.

استاد بزرگوار ما آیت‌اللّٰه العظمی بروجردی قدس سره می‌فرمود: مسأله خلافت را می‌توان به دو شیوه مطرح کرد:

الف: زمامدار مسلمانان پس از درگذشت پیامبر چه کسی بود؟

ب: پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله مرجع علمی مسلمانان کیست؟

بحث به شیوه نخست، یک بحث تاریخی است و نزاع در آن چندان مفید نیست.

بالأخره هرچه بود عصر آن گذشته و نمی‌توان در آن به وحدت کلمه رسید.

اما بحث به شیوه دوم کاملًا زنده و حائز اهمیت است. مسلمانان، به یقین، پس از درگذشت او، به مرجع علمی قوی و نیرومند، که قرآن را تفسیر کند و موضوعات نو ظهور را بیان نماید و شبهات را پاسخ بدهد، نیاز مبرم داشتند و طبیعی است رسول خدا صلی الله علیه و آله برای رفع این نیاز مرجعی را معرفی کرده است و این مرجع به حکم حدیث ثقلین جز اهل بیت علیهم السلام کسی نیست، اگر مسلمانان جهان، مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام را به حکم این حدیث متواتر بپذیرند، مشکلات زیادی از سر راه تقریب برداشته می‌شود.

۲- اختلافات قومی

دوّمین چیزی که مانع از تقریب مسلمانان می‌شود اختلاف قومی و عنصری و

ص: ۱۸۹

نژادی است. قرآن مجید و سنت رسول گرامی و عمل مسلمین در صدر اسلام، بر این مانع پیروز شد و وحی الهی جامعه بشری را با این خطاب مخاطب ساخت:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ (۱)

«ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله کردیم تا یکدیگر را بشناسید، در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست، بی‌تردید خداوند دانا و آگاه است.»

ولی در قرن ۱۹ برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان و تقسیم کشور بزرگ اسلامی به کشورهای کوچک، مسأله قومیت بار دیگر بر سر زبان‌ها افتاد و عوامل اجانب، به قومیت اصالت بخشیدند و به تحقیر دیگر نژادها پرداختند. در کشورهای عربی اندیشه «پان عربیسم» و در کشور عثمانی و ترکیه فعلی «پان ترکیسم» و در ایران «پان ایرانیسم» را زنده کردند و هر قومی، قوم دیگر را تحقیر کرد و خود را محور فضیلت و برتری دانست و هنوز هم این نعره جاهلی در بیشتر کشورهای اسلامی جنبه محوری دارد در حالی که اسلام با آن مبارزه کرده است.

گفتنی است مسأله نژاد و احترام به خاک و زبان، می‌تواند دو معنای مختلف داشته باشد؛ یکی بسیار مستحسن و دیگری کاملًا زشت و منفور.

انسان از این نظر که در سرزمینی دیده به جهان گشوده و از مواهب آنجا بهره گرفته، به آن منطقه مهر بورزد و در عمران و آبادی آن بکوشد و ... چنین گرایشی به نژاد و یا آب و خاک و یا زبان، بسیار مستحسن است؛ زیرا حقی را که آب و خاک و مردم منطقه به گردن او دارند ادا کرده است.

ولی اگر انسان به خاطر وابستگی به قومی و یا زبانی و خاکی خود محور گردد و در صدد تقویت قومی و تضعیف دیگران برآید و ... چنین قوم گرایی، همان ناسیونالیسم مبغوض و شوم است که اسلام آن را محکوم کرده است و برتری را در تقوا و ایثار دانسته است و به وابستگی‌هایی مانند زبان و خون، ارزشی قائل نشده و فخر فروشی از این طریق را انگیزه جاهلی معرفی کرده است.

۱- حجرات: ۱۳

ص: ۱۹۰

۳- ناآگاهی از عقاید همدیگر

یکی از موانع تقریب، ناآگاهی فرق اسلامی از عقاید همدیگر است؛ ناآگاهی که همراه با یک رشته تهمت‌ها و ناروایی‌ها است، مسلماً چنین ناآگاهی مایه خصومت و دوئیت خواهد بود.

اکنون در اینجا نمونه‌هایی را یادآور می‌شویم تا پایه تأثیر این جهل بر تفرقه و دو دستگی روشن شود:

* در سال ۱۳۳۶ به زیارت خانه خدا مشرف شده بودم و در بازار مکه وارد مغازه‌ای شدم تا چیزی به عنوان سوغات تهیه کنم، اتفاقاً صاحب آن نیز از قبل با من آشنا بود. او در صدد بود از عقاید من آگاه شود، از این رو پرسید: شما شیعیان بعد از نماز با حرکت دادن دست‌های خود، چه می‌گویید؟

گفتم: می‌گوییم: اللَّه اکبر، اللَّه اکبر، اللَّه اکبر.

او با شگفتی گفت: من شنیده‌ام که شما سه بار می‌گویید: خان الأمین!

جایی که پایه اطلاع یک تاجر مکی، که هر سال با هزاران شیعی سر و کار دارد، این باشد، باید دید پایه اطلاعات دور افتادگان از این مکتب چگونه است؟!

باید دانست که جمله «خان الأمین» شعار یهودیان است که می‌گویند جبرئیل امین خیانت کرد و نبوّت را که از آن آل اسحاق بود به آل اسماعیل تفویض کرد و از این جهت جبرئیل را دشمن می‌شمارند و شعار خان الأمین سر می‌دهند.

متأسفانه این شعار ناروا که ساخته اندیشه ناپاک یهود است، به شیعه نسبت داده می‌شود. (۱)* باز در همان سال یکی از مدرسان حرم شریف که به منزل او وارده شده بودم، به دیدنم آمد و پس از مذاکراتی پرسید:

«هَلْ لِلشيعَهْ تَأْلیف؟»؛ «آیا شیعه کتابی دارد؟»

گفتم: یالَلأسف، شخصی در امّ القرای اسلام به سر می‌برد ولی تا این حد از فرهنگ شیعه ناآگاه است. در حالی که روزگاری مکه و مدینه مرکز شیعه بود (۲) و سالیان درازی حاکمان مکه را شرفا تشکیل می‌دادند که بر مذهب شیعه زیدی و یا امامی بودند، ولی تبلیغات سوء آن چنان اثر نهاده که مدرس حرم از اصالت شیعه تا این حد ناآگاه است که

۱- تفسیر رازی، ج ۱، تفسیر آیه قُلْ مَنْ کَانَ عَدُوّاً لِجِبْرِیلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَی قَلْبِکَ بِإِذْنِ اللَّهِ بقره: ۹۷

۲- ابن حجر در مقدمه کتاب «الصواعق المحرقه» علل نگارش کتاب خود را چنین می‌نویسد: «ثمّ‌سئلت قدیماً فی اقراءه فی رمضان سنهٔ ۹۵۰ ه. بالمسجد الحرام لکثرهٔ الشیعهٔ و الرافضهٔ و نحوهما بمکهٔ المشرفهٔ أشرف بلاد الإسلام.» صواعق المحرقه، ج ۳.

ص: ۱۹۱

حتی نام کتب شیعه را نشنیده است! مقداری با او سخن گفتم و چند کتابی که در اختیارم بود تقدیمش کردم.

تقیه سلاح انسان ضعیف است

یکی از آثار سوء ناآگاهی از عقاید شیعه، این است که تقیه را به معنای نفاق می گیرند و خیال می کنند که شیعه همه جا با گروه اهل سنت از در تقیه وارد می‌شود و واقعیات را کتمان کرده، تظاهر به وفاق می کند.

در حالی که تقیه سلاح انسان ضعیفی است که در کشوری زندگی می کند و در آنجا آزادی‌ها مصادره شده و کسی که بر خلاف نظر حاکم سخن بگوید، قلع و قمع می‌شود در اینجا فرد ضعیف چاره‌ای جز کتمان عقیده ندارد. ولی این، به این معنا نیست که شیعه پیوسته بر اصل تقیه تکیه کرده و کتاب‌های خود را بر این اساس می‌نویسد یا پیوسته بر این اساس سخن می گوید.

و به دیگر سخن: تقیه مربوط به انسان خاص و در جریان خاصی است، آنجا که فرد ضعیف ناچار می‌شود عقیده خود را کتمان کند و بر طبق خواسته حاکم عمل نماید ولی تا کنون دیده و شنیده نشده است که یک دانشمند شعیی کتابی را بر وفق تقیه بنویسد.

اخیراً کتابی به نام «العقیدهٔ الإسلامیه» در ۱۵۰ اصل، از این جانب منتشر شده که در آن، به مجموع عقاید شیعه امامیه پرداخته و از اصیل‌ترین کتاب‌های شیعی، همراه با آیات قرآنی و احادیث نبوی بهره گرفته است. و هر فردی اگر بخواهد از عقاید شیعه آگاه شود، می‌تواند به این کتاب مراجعه کند و خوشبختانه این کتاب به زبان‌های مختلف نیز ترجمه شده است.

تقیه اصلِ قرآنیِ خدشه ناپذیر است که وحی الهی آن را بر افراد ناتوان و گرفتار در چنگال ظالمان تجویز کرده است. مفسّران می گویند: وقتی قریش، عمار و پدر او یاسر و مادر وی سمیه را دستگیر کردند و از آنان خواستند که بر آیین اسلام کفر ورزند، یاسر و سمیه از اظهار خودداری کردند و در نتیجه کشته شدند ولی عمار با آنان موافقت کرد و آزاد شد و گریه کنان به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، پیامبر اشک از چشمان او پاک کرد و فرمود: «إن عادُوالَکَ فَعُد لَهُمْ بما قلت»؛ «اگر بار دیگر گرفتار شدی، باز خواسته آنان را عملی کن.» (۱)

۱- طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۳۸۸؛ کشاف، ج ۲، ص ۴۳۰؛ قرطبی، الجامع أحکام القرآن، ج ۴، ص ۵۷

ص: ۱۹۲

تقیه یک اصل عقلایی است و اساس آن را تقدیم اهم بر مهم تشکیل می‌دهد و مؤمن آل فرعون، با این که عقیده محکمی داشت، ولی آن را مکتوم و پنهان می‌ساخت تا از این طریق بتواند جان و عرض خود را از تعریض فراعنه حفظ کند و به موسی و بنی اسرائیل خدمت نماید. چنان که وحی الهی درباره او می‌فرماید:

وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ ... (۱)

«آیا مردی را می‌کشید به خاطر این که می‌گوید پروردگارم خداست؟»

ممکن است گفته شود: این دو آیه و همچنین آیه لَايَتَّخِذْ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً (۲)

مربوط به تقیه از کافر است، نه تقیه از مسلمان. ولی پاسخ آن وحدت ملاک است، هرگاه حاکم اسلامی بسان حاکم کافر آزادی‌های مشروع را مصادره کند و نفس‌ها را در سینه خفه سازد، مسلمانان چاره‌ای جز تقیه و مماشات ندارند و این حقیقتی است که بسیاری از دانشمندان اهل سنت بر آن تصریح کرده‌اند. عبارت امام شافعی، که رازی آن را نقل کرده، چنین است:

او در تفسیر آیه إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً می‌گوید:

«ظاهِرُ الآیهٔ عَلی انَّ التَّقیَّهَ انَّما تَحلّ مَعَ الْکُفّار الْغالِبین إلّا انَّ مَذهَبَ الشّافعی- رضی‌اللَّه عنه- هُو انَّ الحالَهَ بَینَ المُسْلِمین إذا شاکَلت الحالَهَ بَین المُسلمین وَ الْکافِرین، حَلَّت التَّقیَّهُ محاماهٔ عَنِ النّفس» (۳)

«ظاهر آیه این است که تقیه در مقابل کافر غالب مشروع است، ولی امام شافعی می‌گوید: اگر شرایط حاکم بر مسلمانان بسان شرایط مسلمانان با کافران باشد، تقیه برای حفظ نفس جایز است.»

بدا چیست

بدا، یکی از معارف قرآن است و آیاتی درباره آن فرود آمده و احادیثی به تشریح آن پرداخته، همچنین دانشمندان اسلامی بر صحت آن اتفاق نظر دارند و به دیگر سخن:

۱- غافر: ۲۸

۲- آل عمران: ۲۸

۳- رازی، مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۱۳، در تفسیر آیه یاد شده در متن.

ص: ۱۹۳

محتوای بدا چیزی نیست که مسلمانان آگاه از قرآن و سنت پیامبر بتواند آن را انکار کند، فقط از لفظ آن وحشت دارند، در حالی که در معارف و عقاید، مضمون و محتوا مطرح است نه لفظ و تعبیر.

حقیقت بدا، جز این نیست که انسان با اعمال نیک و بدِ خود، سرنوشت خود را دگرگون سازد، همچنان‌که قوم یونس به وسیله توبه و انابه سرنوشت بد خود را، که نزول عذاب الهی بود، دگرگون ساختند و عذاب را از خود دفع کردند؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ (۱)

«چرا هیچ یک از شهرها و آبادی‌ها ایمان نیاوردند که مفید به حالشان باشد مگر قوم یونس، آنگاه که ایمان آوردند عذاب رسوا کننده را از زندگی آنان برطرف کردیم و تا مدّت معینی آنها را بهره‌مند ساختیم.»

مضمون آیه، همان محتوای «بدا» است؛ یعنی چیزی که همه مسلمانان در آن اتفاق دارند و می‌گویند فرد و جامعه می‌توانند با اعمال پاک و نیک و یا آلوده و زشت خود، سرنوشت موجود و حاکم بر خود را دگرگون سازند.

پاسخ یک سؤال

گاهی می‌پرسند: محتوای «بدا» مورد پذیرش همگان است و آیات قرآنی بر صحت آن گواهی می‌دهند، چه آیه‌ای صریح‌تر از این که می‌گوید:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنْ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۲)

«هرگاه مردم شهرها ایمان آورده، تقوا پیشه می‌کردند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برای ایشان می‌گشودم، ولی تکذیب کردند پس به کیفر دستاوردشان گرفتیم.»

۱- یونس: ۹۸

۲- اعراف: ۹۶

ص: ۱۹۴

ولی سؤال این است که: چرا از این اصل به جمله «بد اللّه فی قَومِ یُونِس» تعبیر می‌شود؛ چون مفاد ظاهری آن این است که برای خدا مخفی بود سپس چیز جدیدی آشکار گشت و اراده قطعی بر این تعلّق گرفته بود که آنان را کیفر دهد، سپس تبدل رأی به او دست داد.

پاسخ آن روشن است و آن این که به کار بردن این لفظ درباره خدا، از باب «مجاز» است نه حقیقت، همچنان که به کار بردن لفظ «مکر» و «استهزاء» در مورد خدا از باب مجاز است؛ چنان که می‌فرماید:

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (۱)

«آیا از مکر و حیله خدا مطمئن گشته‌اند، از مکر خدا جز قوم زیانکار کسی مطمئن نمی‌باشد.»

و علت به کـار بردن این جمله که: «با مقام ربوبی سازگار نیست» این است که یک چنین جریانی از نظر بشـرهای عادی نوعی «بـدا» است؛ یعنی ظهور پس از خفا است، گویا بشر از دیدگاه خود سخن می گوید:

اتفاقاً در حدیث پیامبر، خود این جمله وارد شده است.

بخاری نقل می کند: «ثَلاثَهُ مِنْ بَنی إسْرائیل: أَبْرص وَاقْرَع وَأعمی بَدا للّهأنْ یَبْتَلیهم فَبَعَث ملکاً ...» (۲)

برای آگاهی بیشتر از احادیث مربوط به بدا، مراجعه شود به کتاب «الدّرُّ الْمَنْثور» سیوطی (۳).

آقـای شـیخ عبـدالعزیز که مفتی اهـل سـنت در اسـتان سیسـتان و بلوچسـتان در خبرگـان نخست بود و در کمسیـون مربوط به احوال شخصـیه همکـاری داشتیم، روزی مسأله بـدا را مطرح کرد، به او گفتم بـدا به معنـای امکان تغییر سـرنوشت با اعمال صالـح و طالح است. او گفت: کتابی از قدمای شـیعه معرفی کن که این اصل را به این نحو تفسیر کرده باشد، کتاب «أوائل المقالات» شیخ مفید را در اختیارش نهادم. او پس از چنـد روز، کتاب را باز گردانـد و گفت: اگر معنای «بـدا» همین باشـد که مؤلف این کتاب می گویـد، همه مسلمانان به آن معتقدند.

۱- اعراف: ۹۹

۲- صحیح بخاری، ص ۴، ص ۱۷۲، باب حدیث الأبرص و الأعمی و الأعرج.

۳- الدر المنثور، ج ۴، ص ۶۶۰ تفسیر آیه يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ رعد: ۳۹

ص: ۱۹۵

این حادثه حاکی از آن است که جهل و ناآگاهی از عقاید و مشترکات شیعه، یکی از موانع تقریب است و با نشر کتاب‌های اصیل شیعه می‌توان بسیاری از بدبینی‌ها را زدود.

یکی از گام‌های بلنـدی که برای «تقریب» برداشـته‌ایم، نگارش کتابی است به نام «طبقات الفقها» در ۱۶ جلد، که ۱۰ جلد آن منتشر شده و ۶ جلد دیگر آن در دست تألیف و انتشار است. دو جلد اول آن مقدمه است که در نخستین جلد آن، مصادر فقه در نزد شیعه و سنی آمده و در جلد دوم آن ادوار فقه آن دو مطرح شده است ولی در تمام موارد از میراث فقهی همگان تجلیل شده، هر چند در مواردی به احقاق حق پرداخته‌ایم.

در پایان باید به برادران اهل سنت بگویم که: «ما یَجْمَعُنا، أَکْثر مِمّا یُفَرِّقُنا»؛ «مشترکات ما فزونتر از متمیزات ما است.»

انّا لتجمعنا العقیدهٔ امهٔ وَیَضُمُّنا دین الهُدی أتباعاً

ویؤلّف الإسلام بین قلوبنا مهما ذهبنا فی الهوی أشیاعاً

پی نوشتها:

ص: ۱۹۶

ص: ۱۹۷

پیوند حج با امامت و ولایت

سید جواد ورعی

از اموری که پیوند بسیار عمیق و مستحکم با «امامت و ولایت» دارد، «حج» است.

حج که عبادتی است با ابعاد متنوع فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، از آغازِ تشریع در میان امت‌های گذشته، با امامت و رهبری پیونـد داشـته و تا ظهور واپسـین امام و حجّتِ الهی نیز با آن عجین است. شاید در میان عبادات مختلف نتوان عبادتی جامع چون حج یافت که با مقوله امامت و رهبری تا این حد مرتبط باشد.

در جای جای سـرزمین وحی و حرم امن الهی و در متن معارف و مناسک حـج، امامت حضوری جدی و ملموس دارد. در این مقاله مختصـر، تلاـش بر این است که جلوه‌ای از پیونـد نمایانـده شود تـا آثار و برکات گوناگونی که بر آن مترتب می‌شود، مـد نظر قرار گیرد و عواقب و خسارت‌هایی که محصول جدایی آنهاست، مورد غفلت قرار نگیرد.

حضور «امامت» در بنای کعبه

کعبه به عنوان خانه خـدا و عبادتگاه او به امر الهی و به وسـیله ابراهیم خلیل الرحمان و فرزنـدش اسـماعیل علیهما السـلام بنا گردید. ابراهیم از پیـامبران اولوالعزم الهی، پس از آن که به مقام نبوّت رسـید، برای رشـد و تعالی بیشتر و رسـیدن به مقام «خلّت» و «امامت» در معرض

ص: ۱۹۸

آزمایش‌های متعدد و دشواری قرار گرفت. قرآن کریم با صراحت از این مطلب سخن می گوید و می‌فرماید:

وَإِذْ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّى جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِى قَالَ لَايَنَالُ عَهْدِى الظَّالِمِينَ (۱)

این که ابراهیم با موفقیت در چه امتحاناتی صلاحیت احرازِ مقام «امامت» را یافت، میان مفسّران اختلاف وجود دارد و مستند هر یک، روایاتی از پیشوایان معصوم علیهم السلام است.

در بعضی از روایات، ولادت اسماعیل در سنین کهولت پدر، بردن او و مادرش هاجر به حجاز و رها کردن در آن سرزمین خشک و بی‌آب و علف و مأموریت یافتن برای ذبح اسماعیل در سنین جوانی، مصداق «کلمات» در آیه شریفه و امتحانات ابراهیم دانسته شده (۲)، در بعضی از روایات نیز از ماجرای ذبح اسماعیل (۳)، و در بعضی از روایات مأموریت او برای بنای خانه خدا و انجام مناسک حج به عنوان امتحاناتی که ابراهیم با آنها روبرو بوده (۴)، سخن گفته شده است.

به هر تقدیر، از مجموع روایات و آرای مفسّران در این زمینه برمی‌آید:

امتحاناتی که ابراهیم به خاطر توفیق در آنها، شایسته احراز مقام امامت شد، «ارتباط مستقیمی با خانه خدا و حج» دارد. توفیق او در بنای خانه خدا، بردن همسر و فرزندش به سرزمین حجاز و فراهم شدن زمینه‌های آبادی آن سرزمین با چشمه آب زمزم و اجتماع مردمان، بنای خانه خدا و تأسیس مرکز عبادت بندگان خدا، انجام اعمال و مناسک حج که تنها یکی از آنها به قربانگاه بردن فرزندش اسماعیل در سرزمین منا است و در یک کلمه «بنیان‌گذاری حج» او را شایسته مقام امامت نمود. حج حقیقتی بود که پیامبر و خلیل الهی آن را بنیان نهاد و از رهگذر آن به مقام امامت و رهبری نایل گشت. آیا از بنیان‌گذاری حج با این کیفیت و به دست چنین شخصی، نمی‌توان پیوندی عمیق میان حج و امامت را مشاهده کرد و به وجود رمزها و رازهای فراوان شهادت داد؟

البته از بعضی از روایات هم برمی‌آید که ابراهیم پس از نیل به مقام امامت، مأموریت یافت تا فرزندش

۱- بقره: ۱۲۴.

۲- علامه محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۱۱۳.

۳- امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۰.

۴- همان.

ص: ۱۹۹

اسماعیل را به قربانگاه بَرَد، گویا چنین ایثاری جز از عهده امام برنمی‌آمد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«ابراهیم پس از آن‌که اعمال را انجام داد و به منا آمد، مأمور ذبح فرزند شد، فرزند را به همراه خود می‌آورد که پیرمردی با او برخورد کرد و پرسید: ای ابراهیم، می‌خواهی با این پسر چه کنی؟

گفت: می‌خواهم او را ذبح کنم.

عرض کرد: سبحان اللّه! پسری را می‌خواهی ذبح کنی که لحظه‌ای مرتکب معصیت الهی نشده؟!

فرمود: خداوند بدان امر فرموده است.

عرض کرد: پروردگار تو از این کار نهی می‌کند و شیطان تو را به این کار امر می‌کند.

فرمود: وای بر تو، آن کسی که مرا به این مقام رساند، مرا به این کار مأمور کرده و این سخن را در گوش من نهاد.

عرض کرد: نه به خدا سوگند، جز شیطان تو را به این کار دستور نمی‌دهد.

فرمود: نه به خدا سوگند، با تو سخن نمی‌گویم. سپس تصمیم بر ذبح فرزند گرفت.

پیرمرد گفت: ای ابراهیم، تو امام هستی که مردم به او اقتدا می‌کنند و اگر تو او را قربانی کنی، مردم نیز فرزندان خویش را قربانی می‌کنند.

ابراهیم با او سخنی نگفت و رو به فرزند آورد و با او درباره قربانی کردنش مشورت کرد و چون هر دو تسلیم امر پروردگار شدند، فرزند گفت: ای پدر، صورتم را بپوشان و دستانم را ببند. (۱) امامت در قرآن

امامت ابراهیم پس از گذر از عقبه‌های دشواری چون ذبح فرزند، چه معنا و مفهومی دارد؟ باید گفت دو احتمال در معنای امام متصوّر است:

الف- امام کسی است که در گفتار و کردار الگوی دیگران باشد و مردم در همه شؤون زندگی به او اقتدا کنند؛ نیل ابراهیم به چنین مقامی، پس از بنیان‌گذاری کعبه و حج، نشانگر آن است که بارزترین عرصه الگوگیری از ابراهیم، حج است و در انجام اعمال و مناسک حج، باید به او اقتدا کرد. در حج باید از همه دلبستگی‌ها گذشت و تمام هستی خود را در دیار دوست به او سپرد، حتی اگر دلبسته انسان فرزند باشد. ابراهیم چنین مقام و منزلتی

۱- بحار الأنوار، ج ۱۲، صص ۱۲۷- ۱۲۵

ص: ۲۰۰

را برای فرزندانش درخواست کرد، فرزندان ابراهیم نیز اگر نه به همه شؤون امامت، لااقل به پاره‌ای از آنها نایل شدند.

ب- حکومت و ولایت بر مردم؛ یکی از شؤون امامت، حکومت و ولایت بر مردم است. تفسیر دوّمی که از امام در آیه مبارکه شده، همین معناست، کسی که به تدبیر امور امّت و سیاست آنها بر خیزد و در جهت اصلاح امور جامعه، تأدیب متجاوزان به حقوق مردم، نصب کارگزاران حکومتی، اقامه حدود بر متخلّفان و جنگ با دشمنان قدم بردارد.

فرزندان اسماعیل به همین معنا امام بودند و سالیان دراز به حکومت و تدبیر امور جامعه می‌پرداختند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «اسماعیل در سن یکصد و سی سالگی درگذشت و در کنار مادرش در حِجْر به خاک سپرده شد. فرزندان اسماعیل همواره والیان امر بودند، با مردم اقامه حج می‌کردند و به امر دین آنان برمی‌خاستند و یکی پس از دیگری جانشین شده و امارت را به ارث می‌بردند تا زمان عدنان بن اددّ» (۱) به هر تقدیر، بنیان خانه خدا و مناسک حج، با امامت عجین است؛ چنانکه در طول تاریخ، تا ظهور حضرت بقیهٔ اللّه اعظم (عجّ) نیز پیوندی ناگسستنی با امامت دارد.

اسلام و پیوند دادن امامت با حج

پیوند کعبه و حج با امامت، به مرحله تأسیس و بنیان اوّلیه آن منحصر نیست، بلکه پیوندی مستمر میان آنها برقرار است؛ پیوندی که ایجاب می‌کند تا «امامت و رهبری جامعه» پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در سرزمین وحی و موسم حج، ابلاغ و تثبیت شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال دهم هجری مأموریت یافت تا برای اوّلین بار پس از تأسیس حکومت اسلامی عازم سفر حج شود و اعمال و مناسک حج را در عمل به مردم آموزش دهد. وَأَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجَالًا وَعَلَی کُلِّ ضَامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ (۲)

و صلا دهد که: «خُذُوا عَنِّی مَناسِکَکُمْ» و در همین سفر مأموریت یابد که پیام الهی را مبنی بر امامت و رهبری علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان جانشین خویش به مردم ابلاغ کند؛ پیامی که بدون

۱- همان، ص ۱۱۳

۲- حج، ۲۷

ص: ۲۰۱

ابلاغ آن، رسالتش را انجام نداده است.

امام باقر علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«حَجَّ رَسُولُ اللَّه صلی الله علیه و آله مِنَ الْمدینهِٔ وَقَدْ بَلَغ جمیع الشرایع قومه غیر الحجّ و الولایهٔ، فأتاه جبرئیل علیه السلام فقال له: یا محمد! انَّ اللَّه جَلَّ اسْمُهُ یَقْرَؤُکَ السَّلام وَ یَقُول لَکَ: انِّی لَمْ اقبض نَبِیّاً مِنْ انْبیائی وَ لا رَسُولًا مِنْ رُسُلی الّا بَعْد اکْمال دِینی وَ تَأْکِید حجَّتی وَ قَدْ بِقِی عَلَیکَ مِنْ ذلک فَریضَتان مِمّا تَحْتاجُ انْ تُبَلِّغَهُما قومَکَ: فَریضهٔ الحَجّ وَ الوِلایهٔ وَ الْخِلافَهٔ مِنْ بَعْدِکَ، فَانّی لَمْ اخل ارضی مِنْ حَجَّهٔ وَ لَنْ خلّیها أَبَداً، فَانّ اللَّهَ جَلَّ ثَناؤُهُ یَأْمُرُکَ انْ تبلغ قَومک الْحَجّ وَ تحجّ وَ یَحجّ مَعَکَ مَنْ اسْتَطاعَ الَیهِ سَبِیلًا مِن أهْل الْحَضَر وَ الأطراف و الأعراب وَ تَعَلّمهم وَ مِن مَعالم حَجِّهِم مِثْل ما علّمتم مِنْ صَلاتِهِم وَ زَکاتِهِم وَ صِیامِهِم و ...» (۱)

«رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه عازم سفر حج شد، در حالی که همه احکام و شرایع دین، به جز حج و ولایت را ابلاغ کرده بود. جبرئیل نزد او آمده، گفت:

ای محمد، خداوند بلند مرتبه سلامت می‌رساند و می‌گوید: من هیچ پیامبری از پیامبرانم و رسولی از فرستادگانم را قبض روح نکردم مگر بعد از کامل کردن دینم و تأکید بر حجتم، در حالی که از دین تو دو فریضه بر تو باقی‌مانده که لازم است بر قومت ابلاغ کنی: فریضه حج و فریضه ولایت و خلافت پس از تو، من زمینم را از حجت خالی نگذاشتم و هرگز خالی نخواهم گذاشت، خداوند به تو امر می‌کند که حج را به قومت ابلاغ کنی و خود حج به جا آوری و هر که از مردم مدینه و اطران آن و اعراب استطاعت دارد با تو حج گزارد و از نشانه‌های حجشان به آنان بیاموزی؛ مانند آنچه که از نمازشان و زکاتشان و روزه‌شان به ایشان آموختی ...».

آیا همین که پیامبر و فرستاده خداوند مأموریت می‌یابد تا دو امر مهم «مناسک حج» و «امامت و ولایت» جامعه را در یک سفر به مردم ابلاغ کند، حکایت از پیوند این دو حقیقت ندارد؟

پیامبر عازم سفر می‌شود، اعمال و مناسک حج را به جای می‌آورد، ابتدا در عرفات و سپس در منا و در اجتماع عظیم مسلمانان مأمور ابلاغ پیام دوّم الهی (ولایت) می‌شود، اما در توطئه منافقان و دشمنان و «عدم پذیرش مردم» و تمرّد

۱- ابومنصور طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۱۳۴

ص: ۲۰۲

آنان بیم دارد (۱)، تا آن که خطابی توأم با بیم و امیـد صادر می‌شود که اگر این پیام را ابلاغ نکنی، گویا رسالتت را انجام نـداده‌ای و مـا تو را از مردم حفـظ خواهیم کرد؛ یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنْ النَّاسِ (۲).

بـدین ترتیب، پس از مقطع بنیانگـذاری کعبه و حـج توسط ابراهیم و تـداوم آن در طی سالیان متمادی که بار دیگر حج ابراهیمی به حـج جاهلی بدل شده بود، این بار پیامبر اسـلام مأموریت یافت که حج ابراهیمی را احیا کند و احیای آن جز به پیوندش با «امامت و رهبری» امکان‌پذیر نیست، از این رو پیامبر هر دو را با هم ابلاغ و احیا می‌کند.

حـج از چنـان فرصت و ظرفیتی برخوردار است که می‌توانـد ظرف ابلاـغ پیـام امـامت و ولاـیت باشـد؛ پیامی که ابلاغ آن با رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله گره خورده و عدم ابلاغ آن با عدم تبلیغ رسالت دین همسنگ است.

حج و ابلاغ پیام برائت

پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله به‌تدریـج آمـادگی ابلاـغ حـج ابراهیمی را در مردم ایجاد می‌کنـد. او در سال هشـتم هجری که با سپاهی عظیم مکه را فتح می‌کند، علی بن ابی طالب علیه السـلام را، که بنا بر وعده‌های او جانشین پیامبر و امام و رهبر آینده بود، بر دوش می‌گیرد تا به همراه خود، او نیز بتها را به زیر افکند و بت شکنی ابراهیم را در یادها زنده کند، آیا بدین جهت نیست که پاک کردن خانه خدا از لوث وجود بت‌ها باید اولین بار به دست امام و رهبر جامعه انجام شود تا الگویی برای همگان باشد؟

بت شـکنی در پایگاه توحیـد راه و رسم ابراهیم است و او الگوی بشـر، به خصوص امت اسـلامی است. پیامبر عظیم الشأن اسـلام نیز مأمور بود تا به او تأسّی نماید؛ چنانکه هم خود و هم جانشینش به او تأسی کرد و خانه خدا را از لوث بت‌ها پاک ساخت؛ قَدْ کَانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْرَاهِیمَ وَالَّذِینَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْکُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ کَفَرْنَا بِکُمْ وَبَدَا بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَداً حَتَّی تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ ... (۳)

۱- همان صص ۱۳۹- ۱۳۵

۲- مائده: ۶۷

۳- بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۷۵

ص: ۲۰۳

در سال نهم هجری، باز هم علی بن ابی طالب را به امر الهی برای ابلاغ سوره برائت به سرزمین وحی و پایگاه توحید و یکتاپرستی اعزام می‌کند. او مأمور می‌شود تا پیام برائت را از ابی بکر باز پس بگیرد و خود برای ابلاغ آن در موسم حج و در اجتماع عظیم مسلمانان اقدام کند. (۱) این پیام که با تأسی به ابراهیم خلیل، قهرمان توحید و بت شکن تاریخ، در سرزمین وحی ابلاغ می‌شود، توسط شخصی انجام می‌گیرد که به مقام امامت نایل شده، هر چند پاره‌ای از شؤون آن، پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله محقق خواهد شد.

این همه، حاکی از پیوند عمیقی است که میان کعبه و حج از یک طرف و امامت و رهبری جامعه از طرف دیگر برقرار است و خدای سبحان در مقاطع گوناگون سعی در نمایاندن این پیوند داشته است.

رؤوس سخنرانی‌های رسول خدا در حَجَّهٔ الوداع

افزون بر رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله، سخنان آن حضرت در حَجّهٔ الوداع، همچنین سخنرانی‌های متعدد حضرتش در یوم الترویه در مکه، در عرفات، در روز عید، وسط ایام تشریق و یوم النفر در منا و در صحرای غدیر خم، حکایت از پیوند عمیق حج و ولایت و رهبری در شؤون مختلف آن دارد. حضرت از تعالیمی سخن می‌گوید که جز در سایه ولایت و رهبری و حج امکان تمرین و تحقّق آن وجود ندارد:

- تأکید بر وحدت انسانی و الغای تمایزات قومی و قبیله‌ای و نژادی.

- رفتار انسانی با زنان و دختران.

- الغای آثار و بقایای جاهلیت.

- برقراری اخوت و برادری اسلامی میان مسلمانان. (۲)- احترام به حقوق یکدیگر در جامعه.

- تأکید بر ثقلین؛ کتاب و عترت. (۳)- بشارت به امامت و جانشینی علی بن ابی طالب علیه السلام.

- بشارت به امامت فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام.

- اطاعت از رهبری (۴) و ...

دقت و تأمل در هر یک از سر

۱- ممتحنه: ۴

۲- ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۰

۳- علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷۱

۴- تحف العقول، ص ۳۰

ص: ۲۰۴

فصل‌های یاد شده، که رسول خدا صلی الله علیه و آله در این سفر و سرزمین وحی به مردم ابلاغ کرد، نشان می‌دهد که حج، آن هم در پرتو ولایت و رهبری، می‌تواند جامعه را به سمت صلاح و فلاح سوق دهد.

امام خمینی قدس سره، احیاگر حج ابراهیمی در عصر حاضر می‌فرمود:

«از آنجا که جامعه امت اسلامی از هر نژاد و ملّیتی باید ابراهیمی شود تا به خیل امت محمد صلی الله علیه و آله پیوند خورد و یکی گردد و ید واحد شود، حج تنظیم و تمرین وتشکّل این زندگی توحیدی است.» (۱) آری، بدیهی است بدون چنین تمرینی نمی‌توان ارزش‌های انسانی و الهی را به معنای واقعی در جامعه اسلامی تحقّق بخشید و تمرین ارزش‌های انسانی و الهی در حج ابراهیمی و محمدی صلی الله علیه و آله، که محور اساسی آن ولایت و رهبری است، امکان‌پذیر است و بس.

پیوند با ولایت، شرط قبولی حج

پیوند ولایت و حج، جلوه‌ها و نشانه‌های دیگری هم دارد. زید شحّام می‌گوید:

«قتادهٔ بن دعامهٔ بر امام باقر علیه السلام وارد شد، حضرت از او، که معروف به فقیه اهل بصره بود، درباره تفسیر قرآن و آیه مبارکه قَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّاماً آمِنِينَ (۲)

سؤال کرد، او نیز هر کسی را که با زاد و توشه حلال راهی مکه شود در امان است، معنا کرد، حضرت فرمود:

«وَيْحَكَ يا قتادهٔ ذلك مَنْ خَرَجَ مِن بَيتِهِ بزادٍ وَ راحلةٍ وَ كراء حلال يروم هذا الْبيت عارفاً بحقّنا يهوا في قلبه كما قال‌اللَّه عزّوجلّ (فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنْ النَّاسِ تَهْوِى إِلَيْهِمْ (۳)».

سپس افزود: «مراد تمایل قلب‌ها به سمت کعبه نیست، اگر چنین بود باید با ضمیر مفرد (الیه) می‌فرمود نه جمع (الیهم).

به خدا سوگند آن که ابراهیم فرا خواند تا قلب‌ها به سوی او متمایل شود، ماییم که در این صورت حجش قبول خواهد شد وگرنه نه، و چنین فردی در روز قیامت از عذاب جهنّم ایمن خواهد

۱- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۲۸

۲- سبأ: ۱۸

۳- ابراهیم: ۳۷

ص: ۲۰۵

بود.» (۱) ملاحظه می‌شود که معرفت و شناخت حقّ ائمه معصوم علیهم السلام که همان ولایت و رهبری آنهاست و تمایل قلبی به سوی آنان شرط قبولیِ حجّ کسی است که با زاد و توشه حلال راهی بیت اللَّه الحرام شده است و امنیت در قیامت در گرو آن است.

پیوند با ولایت و رهبری، شرط تمامیت حج

در بعضی از احادیث اتمام حج به ملاقات با امام عصر و اعلان آمادگی بر حمایت و اطاعت از او شمرده شده است. امام باقر علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

«فعال کفعال الجاهليّةِ اما واللَّه ما امروا بهذا و ما امروا الّا أن يَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ (۲) فیمرّوا بنا فیخبرونا بولایتهم و یعرضوا علینا نصرتهم» (۳)

«این اعمال مانند اعمال زمان جاهلیت است، آگاه باشید، به خدا سوگند مردم به حج مأمور نشدند، مأمور نگشتند مگر این که مناسک حج و حلق و تقصیر به جا آورده، به عهد و نذرهای خویش وفا کنند (یعنی به ملاقات امام آیند) بر ما بگذرند و ولایت و محبّتشان را به ما اطلاع دهند و نصرت و یاری خود را بر ما عرضه نمایند.»

امام علیه السلام عمده‌ترین تفاوتی که بین «اعمال حج در عصر جاهلیت» و «اعمال مناسک حج پس از ظهور اسلام» قائل شده و بر آن انگشت اشارت نهاده، «امامت و ولایت» است، ابراز محبّت و علاقه به امام و اعلان آمادگی برای نصرت و یاری او در جهت نیل به اهداف متعالی امام. به راستی چه راز و رمزی در امامت و ولایت نهفته است که حج ابراهیمی را از حج جاهلی امتیاز می‌بخشد؟!

امنیت حرم الهی در پیوند با رهبری

در بعضی از احادیث، امنیت حرم، که به درخواست ابراهیم خلیل از خداوند سبحان تأمین شد، در پرتو حضور امام و پیوند با او دانسته شده است.

۱- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۲۳۷

۲- حج: ۲۹

۳- الحویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۴۹۱

ص: ۲۰۶

امام صادق علیه السلام درباره معنای آیه مبارکه وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِناً از ابوحنیفه سؤال می‌کند: در حالی که حَجّاج کعبه را به منجنیق بسته و ابن زبیر در درون خانه بود، پس امنیت مورد نظر در آیه چه امنیّتی است؟ ابوحنیفه از پاسخ به این پرسش عاجز ماند، امام فرمود:

سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّاماً آمِنِينَ (۱) یعنی مع قائمنا أهل البیت «وَمَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً» (۲) فمن بایعه و دخل معه و مسح علی یده و دخل فی عقد اصحابه کان آمناً» (۳)

«شب‌ها و روزها در این ده و شهرها با ایمنی کامل سفر کنید»؛ یعنی با قائم ما خاندان، «و هر که در آنجا (بیت اللّه الحرام) داخل شود، ایمن باشد، پس هر که با او (قائم ما خاندان) بیعت کرده، با او داخل خانه خدا شود و دست او را مسح نماید و در عقد و پیمان یاران او درآید، ایمن خواهد بود.»

شاید مقصود امام علیه السلام بیان این نکته باشد که تأمین امنیت خانه خدا در پرتو بیعت با امام زمان و یاری و حمایت از او و در نتیجه حاکمیت او بر این سرزمین به دست می‌آید و گواهش آن که در اعصار مختلف با حاکمیت حاکمان جور این امنیت مخدوش شده است، حتی شخصیتی چون امام حسین علیه السلام جانش در این سرزمین در معرض تهدید قرار گرفته است.

پیوند ابدی حج با امامت

نه تنها بنیان کعبه و حج در تداوم حیات آن، در پیوند عمیق با امامت و رهبری است، بلکه سرنوشت ابدی آن نیز با ولایت و رهبری گره خورده است.

حضور همه ساله امام عصر (عجّ) منجی عالم بشریت در موسم حج و نظارت بر رفتار و عملکرد مسلمانان و بالأخره ظهور آن حضرت در سرزمین وحی و در کنار خانه خدا، پشت به مقام و بر آوردن صلای توحید و فراخوانی عمومی (۴)، بیعت با یاران در مسجد الحرام و در میان رکن و مقام (۵)، حکایت از ارتباط تنگاتنگ حج و امامت دارد.

مبارزه با شرک و کفر و ظلم و بی‌عدالتی و برپایی قسط و عدالت در پهنه گیتی نیز از سرزمین وحی و کنار

۱- سبأ: ۱۸

۲- آل عمران: ۹۷

۳- شیخ صدوق، عمل الشرایع، ص ۸۹

۴- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵۹

۵- همان، ج ۵۲، ص ۳۰۴

ص: ۲۰۷

خانه خدا آغاز می‌شود. در بعضی از روایات «یوم الحج الأکبر» در آیه مبارکه وَأَذَانٌ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ (۱) را روز ظهور آن حضرت دانسته‌اند که مردم را از جانب خدا و رسول او به قیام فرا می‌خوانـد. (۲) سـرزمین وحی، پایگاه توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی بوده و خواهد بود. همانطور که ابراهیم علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله حرکت خود را از این پایگاه آغاز کردند، بلکه برای جانشینان خویش نیز همین مکان را به عنوان پایگاه معرفی کردند. به همین جهت امام عصر (عج) نیز حرکت‌خود رااز این‌سرزمین آغاز خواهد کرد که نشانه‌ای از پیوند این سرزمین، مرکز توحید حج ابراهیمی با امامت است.

اقامه حج ابراهیمی در سایه حکومت اسلامی

افزون بر مظاهر متعددی که از پیوند حج و امامت بیان شد، اساساً برپایی حج ابراهیمی و محمدی صـلی الله علیه و آله با خصوصیات و ویژگی‌هـای آن، جز در پرتـو حکـومت اسـلامی امکان‌پـذیر نیسـت؛ بـه ویژه که برای تـأمین اهـداف حـج، «امـارت حـج» و نقش امیرالحاج مطرح است. ضـرورت وجود امیر الحاج در موسم حج از جهات مختلف و نصب او از سوی حاکم اسلامی در صدر اسلام و نیز حکومت‌های بعـدی نشانه حضور جدی حکومت در حج است. با فقدان حکومت، مراسم حج بدون امیر انجام شده و بسـیاری از اهداف آن تأمین نخواهد شد.

در طول تاریخ، حاکمان اسلامی مقیـد بودند تا شخصـی واجد شـرایط را به عنوان «امیر الحاج» نصب کنند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی نصب سرپرست- لااقل برای حجاج ایرانی- از سوی رهبر فقید انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی قدس سره با نگرشی که او به حـج و رسـالت حجـاج داشت و تحولی که در پرتو آن در حـج ایجـاد شـد، هر چنـد بـا موانع فراوانی از سوی دشـمنان آگاه و دوسـتان جاهل روبرو گردیـد، گواه روشن بر نقش منحصـر به فردی است که حکومت می‌توانـد در حج ایفا کند؛ نقشـی که از غیر حکومت برآورده شدنی نیست. (۳)

۱- توبه: ۵

۲- عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۷۶، ح ۱۵

۳- در این موضوع نگاه کنید به فصلنامه «میقات حج» ش ۳۰ مقاله «امارت حج و زعامت حجاج».

ص: ۲۰۸

به نظر می‌رسد هر اقدامی که نقش حکومت را در حج تضعیف کند و پاره‌ای از اهداف حج بر زمین بماند، با فلسفه حج ناسازگار است. از چندی پیش زمزمه خصوصی سازی حج بر سر زبان‌ها بود و اکنون با تأسف به مرحله عمل درآمده است. اگر مقصود از خصوصی‌سازی حج تنها مربوط به امور خدماتی و امثال آن باشد ظاهراً منافاتی با فلسفه و اهداف حج ندارد، اما اگر خصوصی شدن به معنای خارج شدن امر حج از اختیار حکومت اسلامی باشد؛ به طوری که حکومت اسلامی نتواند با اهرم‌های لازم در جهت اهداف متعالی حج قدم بردارد، چنین تصمیمی حج را از هویت اصلی خارج کردن است. پیوند عمیق و گسترده‌ای که در میان «حج و حکومت» برقرار است، آثار و برکات فراوانی دارد و گسستن این پیوند جز لطمه زدن به حج و آن را به صورت عبادتی فردی و خشک و بی‌ثمر در آوردن و به تعبیر امام راحل عظیم الشأن در حد یک سفر زیارتی- سیاحتی تنزّل دادن (۱)، نتیجه دیگری ندارد. از این رو مقوله خصوصی سازی در این زمینه، به خصوص حج، نیاز به تأمل و دقت فراوانی دارد تا همه ابعاد و جوانب آن سنجیده شود.

اما بعضی از ویژگی‌ها و خصوصیاتی که در حج، حاکی از نقش حکومت در حج است، عبارتند از:

الف- وحدت مسلمانان

بی‌شک یکی از اهداف متعالی حج، ایجاد وحدت میان مسلمانان و تشکیل امت واحد اسلامی است.

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله برای رسیدن به اهداف اسلام در جهان، به دنبال تشکیل امت واحد اسلامی بود؛ چرا که بدون تشکیل چنین امتی، امکان به دست گرفتن قدرت جهانی و تأسیس حکومتی فراگیر برای تحقق اهداف کلان اسلامی وجود ندارد. اقامه قسط و عدالت در جهان، بدون خارج کردن قدرتمندان دنیا طلب و مستکبران فزون طلب عملی نخواهد شد و خارج نمودن آنان از صحنه، در گرو وحدت اسلامی و ایجاد قدرتی واحد و منسجم از مسلمانان از هر قوم و ملیت و نژاد و قبیله‌ای است و چون این هدف به طور کامل در آخرالزمان و با ظهور حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) تحقّق خواهد یافت، حج با چنین هدفی تشریع شده تا ضمن تحقّق وحدت اسلامی به

۱- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۲۷

ص: ۲۰۹

قدر امکان در اعصار مختلف، زمینه وحدت اسلامی به‌طور کامل در آن زمان فراهم باشد. اصرار بر اقامه حج و تعطیل نشدن آن، هر چند به قیمت مجبور کردن مردم و پرداخت هزینه حج از بیت‌المال مسلمین گواه بر این واقعیت است که قانون‌گذاری حکیم به هدفی والا ـ می‌اندیشید و نیل به آن هدف را در سایه حج، با استعدادها و ظرفیت‌های فوق‌العاده‌اش مشاهده می‌کرد. در جهان بشریت، اجتماعی با شکوه‌تر و فراگیرتر از حج وجود ندارد و اسلام با فراهم آوردن این اجتماع بی‌نظیر، عملًا در جهت جهانی شدن خویش و حاکمیت بر گیتی قدم برداشته است. در حج است که همه مسلمانان از سیاه و سفید، عرب و عجم، آزاد و بنده، رییس و مرئوس، حاکم و رعیّت، همه و همه در یک زمان و در یک مکان در کنار یکدیگر و با لباسی متّحد اجتماع می‌کنند و همگی اعمال و مناسک مشترکی را به جا می‌آورند و بدین‌سان به وحدتی عمیق و گسترده در میان خویش نایل می‌شوند. هیچکس خود را برتر از برادر مسلمانش احساس نمی‌کند، این احساس را در حج تمرین می‌کند تا در طول حیاتش با چنین احساسی زندگی کند. به وجود آمدن چنین وحدتی به‌طور کامل در سایه حکومت ممکن است. حکومت است که می‌تواند شرایط حضور همه جانبه اقشار مختلف را بدون کمترین تبعیضی فراهم سازد. حکومت است که می‌تواند در حج، تخطی از این محور اساسی را مانع شود و تفرقه‌افکنان و جدایی‌طلبان در صوف مسلمانان را تأدیب نماید. حکومت است که با اهرم‌هایی که در اختیار دارد، زمینه‌های تحقق این وحدت را فراهم کرده و موانعش را برطرف می‌کند؛ زیرا همگان به چنین وحدتی رضایت نداشته و کوته‌فکران و جاهلانی هستند که از موانع جدّی وحدت اسلامی به شمار می‌روند. امام خمینی قدس سره از سران سرسپرده کشورهای اسلامی و آخوندهای بی‌سواد درباری به عنوان دو گروه تفرقه افکن یاد می‌کرد و می‌فرمود:

«طرح اختلاف بین مذاهب اسلامی، از جنایاتی است که به دست قدرتمندان که از اختلاف بین مسلمانان سود می‌برند و عمّال از خدا بی‌خبر آنان از آن جمله وعّاظ السلاطین که از سلاطین جور سیاه‌روی‌ترند، ریخته شده و هر روز بر آن دامن می‌زنند و

ص: ۲۱۰

گریبان چاک می‌کننـد و در هر منطقه به امید آن که اساس وحدت بین مسـلمین را از پایه ویران نمایند؛ طرحی برای ایجاد اختلاف عرضه می‌دارند.» (۱) ب- حج و بیداری اسلامی

بی‌تردیـد رشـد و تعـالی هر ملّتی در گرو «آگـاهی و بیـداری» اسـت. ملـت فرو خفتـه و ناآگـاه از آنچـه که در اطرافش می‌گـذرد، نمی‌توانـد به رشـد و تکامل دست یابـد و «امت برتر» گردد. حـج ظرفیت بسـیار بالایی برای دستیابی به این هـدف دارد. در حج که مسـلمانان از بلاـد دور و نزدیـک جمع می‌شونـد، زمینه تبـادل نظریه، بیـان ویژگی‌هـای هر منطقه و هر قوم و قبیله و ملّتی و در نتیجه آگاهی مردم فراهم می‌شود.

در طول تاریخ، مردان بزرگ و مصلحان و بیدارگران، از فرصت حج برای بیدار کردن مسلمانان استفاده می‌کردند.

امام حسین علیه السلام در سرزمین منا طی یک سخنرانی، پرده از جنایات و خیانت‌های معاویه برداشت (۲).

امام باقر علیه السـلام وصیت کرد که تا ده سال در سـرزمین منا برای او عزاداری کنند و بدین وسـیله زمینه بیداری مردم را از مظالم بنی امیه فراهم ساخت (۳). امام خمینی قدس سره در این باره فرمود:

«حضـرت باقر علیه السلام وقتی که می‌خواستند فوت کنند، وصیت کردند که ده سال ظاهراً که در منا اجیر کنند کسی را، کسانی را که برای من گریه کنند. این چه مبارزه‌ای است؟ حضرت باقر احتیاج به گریه داشت؟ حضرت باقر می‌خواست چه کند گریه را؟ آن وقت هم در منـا چرا؟ ایـام حـج در منا این همین نقطه اساسـی، سیاسـی، روانی، انسانی است که ده سال در آنجا گریه کننـد. خوب مردم می‌آینـد می‌گوینـد چه خبـر است، چیست؟ می‌گوینـد این طور بود، این توجه می‌دهـد نفوس مردم را به این مکتب و ظـالم را منهـدم می‌کنـد و مظلوم را قوی می‌کند. ما جوان‌ها دادیم، کربلا جوان‌ها داده، ما این را باید حفظش کنیم.» (۴) در عصر ما نیز امام خمینی قدس سره در دوران تبعید با ارسال پیام‌هایی در موسم حج برای مسلمانان بلاد مختلف، در جهت بیدار کردن ملل مسلمان از مسائل و مشکلات جهان اسلام قدم‌های مؤثری برمی‌داشت. او می‌فرمود:

۱- همان، ج ۱۵، ص ۱۲۴

۲- موسوعهٔ کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۷۱ «اما بعد فان هذه الطاغیهٔ قد فعل بنا و بشیعتنا ما قدرأیتم و علمتم و شهدتم و انی ارید ان أسألکم عن شـیء فان صدقت فصدقونی و ان کذبت فکذبونی، اسمعوا مقالیتی و اکتبوا قولی ثم ارجعوا الی امصارکم و قبائلکم فمن آمنتم من الناس و وثقتم به فادعوهم الی ما تعلمون من حقنا فانی ما تخوف ان یـدرس هـذه الامر و یذهب الحق و یغلب و اللّه متم نوره و لو کره الکافرون»

امام حسـین علیه السـلام از علمائ و بزرگانی که مخاطب بودند، می‌خواهد که سـخنان او را بشـنوند و بنویسند و پس از بازگشت به شهر و دیار خویش به مردم ابلاغ کنند و آنان را نسبت به حق اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله آگاه سازند.

۳- محمد باقر مجلسی، جلاء العیون، ص ۶۹۲

۴- صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۲۱۷

ص: ۲۱۱

«بر دانشـمندانی که در این اجتماع شـرکت می‌کنند، از هر کشوری که هسـتند، لازم است برای بیداری ملت‌ها، بیانیه‌های مستدلی با تبادل نظر صادر کرده و در محیط وحی بین جامعه مسـلمین توزیع نماینـد و نیز در کشورهای خود پس از مراجعت نشـر دهنـد و در آن بیانیه‌هـا از سـران کشورهای اسـلامی بخواهنـد که اهـداف اسـلام را نصب العین خود قرار داده، اختلافات را کنار گذاشـته برای خلاصـی از چنگال اسـتعمار چاره بیاندیشند.» (۱) بی‌شـک بیـداری اسـلامی، چنانکه از سوی حکومتی اسـلامی پی‌گیری و حمایت شود، زودتر به نتیجه خواهـد رسـید. حکومت با اطلاع و احاطه‌ای که به مسائل جهان اسـلام و طرح‌ها و ترفندهای دشـمنان اسـلام و مسلمین دارد و با ابزارهایی که در اختیار او است، بهتر و بیشتر می‌تواند در این زمینه مؤثر باشد.

آیا بیداری اسـلامی، که از سوی بعضـی از شخصیت‌های متّهد و دلسوز ایرانی و غیر ایرانی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در موسم حج انجام می‌گرفت، می‌تواند با نقشـی که امروزه نظام جمهوری اسـلامی در این زمینه در موسم حج ایفا می‌کند، قابل قیاس باشد؟ آیا علما و دانشـمندان و شخصـیت‌های سیاسی و فرهنگی که با حمایت نظام جمهوری اسلامی می‌توانند در موسم حج نقش آفرینی کننـد و به بیـداری امت اسـلامی برخیزنـد، می‌تواننـد با اقدامات انفرادی تعدادی از علما و دانشـمندان مقایسه شود؟ بدیهی است که نمی‌توان نقش مؤثر حکومت را در این زمینه انکار کرد و یا نادیده گرفت.

ج- حل مشکلات مسلمانان و مستضعفان

یکی دیگر از اهدافی که در حج تأمین می‌شود «حلّ مشـکلات مسلمانان» است. بیداری مسلمین، حلّ مشکلات مسلمانان را به دنبال دارد. حـج که کـانون اجتماع همه اقشار؛ اعم از دانشـمندان، ثروتمنـدان، امیران، صاحب‌منصـبان، سیاسـتمداران و عموم مردم است، فرصتی اسـتثنایی است برای تشـکیل جلسات و گردهمایی‌های متنوع در موضوعات مختلف سیاسـی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی و تبادل نظریه میان متخصّـصان هر فن، تا از این رهگذر مشـکلات جهان اسـلام مرتفع شود. متأسـفانه از این فرصت اسـتثنایی آن گونه که شایسته است بهره گرفته

۱- همان، ج ۱، ص ۱۵۶ سال ۱۹/ ۱۱/ ۱۳۴۹

ص: ۲۱۲

نمی‌شود. از همین رو حضرت امام خمینی قدس سره حج را محجور می‌دانست و می‌فرمود:

«اکنون که موسم حج بیت اللّه الحرام است و مسلمین از اطراف جهان به زیارت خانه خدا آمده‌اند، لازم است در خلال اعمال شریفه حج به یکی از بزرگترین فلسفه این اجتماع عظیم توجه داشته و به وضع اجتماعی و سیاسی کشورهای اسلامی رسیدگی کرده و از گرفتاری‌های برادران ایمانی خود مطلع گشته و در رفع آن در حد وظیفه اسلامی و وجدانی کوشش کنند. اهتمام بر امر مسلمین از فرایض مهم اسلام است.» (۱) امام خمینی قدس سره از این که فلسفه مهم حج مورد غفلت قرار گرفته، اظهار تأسف نموده، می‌فرمود:

«در این فکر ابداً نیستیم که اولًا کسانی که می‌توانند بروند، بروند مشرف شوند در خانه خدا و کسانی که اصحاب تفکّر هستند، نویسنده هستند، روشنفکر هستند و عالم هستند، در آن محیط مجتمع بشوند و مشکلات مسلمین را در تمام جهان بررسی کنند، آنچه که می‌توانند حلّ کنند. ما الآن از تشرف مکه و حج بیت اللّه جز این که یک دسته اشخاص عامی مردم، عامه مردم در آنجا مجتمع بشوند و اشخاص مؤثری که می‌توانند از حکومت‌ها، از بزرگان قوم در آنجا می‌توانندمجتمع بشوند و مسائل اسلام ومسائل مسلمین را در مسائل سیاسی و اجتماعی مسلمین بررسی کنند، مع الأسف این امر مغفول عنه است.» (۲) همان‌طور که در کلمات امام راحل ملاحظه می‌شود، حل مشکلات اساسی اسلام و مسلمین نیازمند حضور افراد و شخصیت‌های مؤثر است، و مؤثرترین افراد حکومت‌ها و نمایندگان آنانند. آنچه که امروزه نظام جمهوری اسلامی و حکومت‌های اسلامی دیگر می‌توانند گره از مشکلات مسلمین بگشایند، از افراد و شخصیت‌هایی که به صورت انفرادی برای حل مشکلات اقداماتی انجام می‌دهند، به مراتب بیشتر و مؤثرتر است؛ به طور طبیعی حکومت می‌تواند همه توان و ظرفیت و امکانات خود را برای حل معضلات جهان اسلام به کار گیرد و در صورت لزوم نیروهای لازم را برای این امر بسیج کند، در حالی که توان افراد و گروه‌ها بسیار محدود است.

۱- همان، ج ۲، ص ۱۷۲

۲- همان، ج ۱۳، ص ۱۲۳

ص: ۲۱۳

برائت از مشرکان

نکته مهم دیگری که حج ابراهیمی و محمدی صلی الله علیه و آله بدون آن، معنا و مفهومی ندارد، «برائت از مشرکان» است؛ همان چیزی که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیروی از ابراهیم خلیل علیه السلام احیا شد و در عصر ما توسط امام خمینی، احیاگر حج ابراهیمی، بار دیگر مطرح گردید. اعلان برائت از مشرکان و مستکبران عالم و حمایت از محرومان و مظلومان و مستضعفان، فلسفه مهم دیگر حج است که خود حکایت از پیوند حج با حکومت دارد؛ زیرا این مهم بدون حضور حکومت و حمایت جدی آن از زائران بیت‌اللَّه الحرام عملی نمی‌شود. برائت انفرادی از سوی تعدادی از افراد یا گروه‌ها به صورتی پراکنده و متفرق و به تشخیص خویش، هر چند بی‌ثمر و بدون تأثیر نیست، اما هدف اصلی از تشریع این دستور را تأمین نمی‌کند. برائتی دارای اثر و ثمر است که با هدایت امام و حاکم جامعه از سوی همه حجاج بیت اللَّه الحرام و در اجتماعی عظیم و کم نظیر و به صورتی متشکل و منسجم انجام شود.

به تعبیر امام راحل: «فریاد برائت مکه و مدینه است که پایان‌بخش غارتگری آمریکا و سایر مستکبران نسبت به ذخایر مسلمین است.» (۱) در صدر اسلام نیز پس از تأسیس حکومت اسلامی در مدینه و استقرار آن، ابلاغ پیام برائت بر عهده رسول گرامی صلی الله علیه و آله نهاده شد و آن حضرت نیز امیر مؤمنان علی علیه السلام را به این مأموریت اعزام کرد. اساساً اعلان برائت از شرک و بت پرستی و مشرکان و مستکبران، به طوری که کیان آنان را در معرض خطر قرار دهد، چنانکه مستظهر به قدرت حکومت نباشد، کاری بس دشوار و گاهی غیر ممکن است. برای آن که اعلان برائت از مشرکان به ثمر نشیند، لازم است که از پشتوانه‌ای قوی و نیرومند برخوردار باشد تا با تحمّل کمترین صدمات، بیشترین ثمر را برای اسلام و مسلمین به ارمغان آورد، هر چند در صورت محرومیت از چنین پشتوانه‌ای هم، اعلان برائت از مشرکان به قدر توان لازم است.

باری، از مجموع اهداف یاد شده و

۱- همان، ج ۲۰، ص ۲۳۳

ص: ۲۱۴

نیز آرمان‌های دیگری که سبب تشریع عبادتی چون حج گردیده، برمی آید که میان این عبادت جمعی با حکومت، پیوندی مستحکم برقرار است؛ چرا که بعد سیاسی این عبادت به حدی است که تأمین آن از عهده افراد خارج است و تشکّلی قوی و برخوردار از امکانات فراوان همچون حکومت را می‌طلبد. از همین رو نظام جمهوری اسلامی و هر حکومتی که داعیه اسلامیت دارد، در عرصه حج وظایفی سنگین و اساسی بر عهده دارد. نمی‌توان حکومتی را اسلامی خواند ولی نسبت به تحقق اهداف و آرمان‌های حج بی‌تفاوت بود، حکومت اسلامی نمی‌تواند خود را از این شأن و مقام تنزّل دهد و امر حج را به افراد یا سازمان‌های غیر حکومتی واگذارد.

پی‌نوشتها:

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹